



ماهنامه شاهد یاران

صاحب امتیاز:

بنیاد شهید و امور ایثارگران

مدیر مسئول و سردبیر: محبوب شهبازی

جانشین سردبیر و مدیر اجرایی: نادر دقیقی

دبیر تحریریه: حسن وزینی

با همکاری: ابراهیم جلالیان، امیر حسین ثمالی،

روح الله وزینی و حسین صلواتی

توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد

چاپ: چاپخانه کوثر

نشانی:

تهران، خیابان آیت الله طالقانی،

خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)

شماره ۳، انتشارات شاهد

صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵

تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸

دورنگار: ۸۸۸۲۸۴۳۵

Email: yaran@shahedmag.com

www.shahedmag.com

www.shahed.issar.ir

- شاهد یاران از پژوهشهای محققان در باره موضوعات نشریه استقبال می کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاماً موضع مجله نیست.



بنیاد شهید
و امور ایثارگران

درس های نابغه پدافند / دیپاچه

تجلیل رهبر معظم انقلاب از شهید ستاری

روایت رئیس جمهوری از خدمات کم نظیر شهید ستاری

سخن شهید سر لشگر منصور ستاری

روایت یک کارنامه

او فرمان می دهد و ما فرمان می بریم

گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین محمد علی شهیدی رئیس پیشین عقیدتی سیاسی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی

به انقلاب، امام و رهبری وفادار بود

منصور مردد نماند لبخند زد و رفت

نگاهی کوتاه به وقف جاریه شهید ستاری

نقش دانشگاه شهید ستاری در ارتقای سطح نیروی هوایی ارتش

گفتگو با «تمیسار فرهی» مسئول راه اندازی دانشگاه شهید ستاری

دانشگاه نیروی هوایی؛ رویایی که ستاری به واقعیت تبدیل کرد

حجت الاسلام سعید فخرزاده مدیر تاریخ شفاهی حوزه هنر

گفتگویی که ناتمام ماند

روایتی از سه روز پایانی زندگانی نابغه نیروی هوایی

با ستاری تا شهادت

دکتر سورنا ستاری فرزند شهید منصور ستاری معاون علمی و فناوری رئیس جمهوری از پدر می گوید

اعتقاد عجیبی به خودباوری داشت

گفتاری از امیر سرتیپ خلبان حبیب بقایی (فرمانده پیشین نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران)

فرماندهای که برای نیروی هوایی پدری کرد

«حسین مشهدی ابراهیمی» رئیس اسبق کارخانجات مرکز پشتیبانی و تولید نیروی هوایی

الگوی واقعی «ما می توانیم» بود

گفتگو با سرتیپ دوم ناصر فرحناکیان وابسته اسبق نظامی ایران در سوئیس

روایت نخستین دیدار ستاری با مقام معظم رهبری

گفتگو با «رضا میکائیلی» سربازی که نظر شهید ستاری را برای ساخت خودروی ملی جلب کرد

تلاش های طاقت فرسا برای ساخت نخستین خودروی ملی

خاطرات به یاد مانده خواهر

«امیر غلامی» مشاور مقام معظم رهبری در امور پدافند هوایی

روحیه از دست رفته نیروی هوایی را بازگرداند

سرتیپ ستاد «احمد صادق نژاد» رئیس سابق مرکز مطالعات نیروی هوایی

پروژه های فعلی ادامه راه شهید ستاری است

«محمد حسین صادق زاده» موسس یگان دریایی لشکر امام حسین (ع)

«نق زدن» و «سیاه کاری» خط قرمز شهید ستاری بود

گفتگو با سرتیپ «سید محمود یمینی» با سابقه ترین فرمانده پدافند نیروی هوایی ارتش

برای رفاه پرسنل اهمیت زیادی قائل بود

عین الله افروز فرمانده اسبق گروه پدافند نیروی هوایی بندر امام خمینی (ره)

ناگفته هایی از طرح فریب دشمن

گفتگو با سرهنگ رشید قشقایی

پیشدستی در برابر ناآرامی های مرز شرقی کشور

یدالله بدالهی فر؛ نخستین مدیرعامل فروشگاه های زنجیره ای شمس مطرح کرد

میراثی برای ارتقای سطح زندگی پرسنل

گفتگو با جانشین شهید ستاری در معاونت عملیات پدافند نیروی هوایی

ابتکار عجیب در برابر موشک های ضد رادار عراق

گفت و گوی کیهان با فرمانده نیروی هوایی به مناسبت هفته دفاع مقدس

از نیروهای هوایی کل منطقه جلوتر هستیم

عاشقانه شیرین شهید ستاری و بانو

تا زمان شهادت ستاری نمی دانستم او شیمیایی است!

روایت فرزند ارشد خانواده از عاشقانه های خود با پدر

منتظر بودیم که خبری از ایشان بیاورند

محمد حسین صادق زاده

چرا به جای شهید بابایی شهید ستاری فرمانده نیروی هوایی شد؟

حماسه پدافند هوایی در عملیات فتح المبین

درس‌های نابغه پدافند

تعدادی از واحدهای دانشگاهی را گذرانده بود که با پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی تحصیل را کنار گذاشت و همدوش دیگر آحاد مردم به پاسداری از دستاوردهای انقلاب پرداخت. تا این دوره ستاری یک افسر نظامی پرتلاش در عین حال مؤمن با علایق شدید انقلابی بود، اما زمانی که جنگ تحمیلی شروع می‌شود نابغه نیروی هوایی ایران هم متولد می‌شود.

او به خاطر تجربه و دانشی که حاصل همه ثانیه‌های زندگی‌اش بود، تسلطی کم نظیر بر دانش و فنون نظامی و همین طور وضعیت تجهیزات کشور به دست می‌آورد و بواسطه آن، طرح‌ها و ابتکارهای زیادی در تجهیز سیستم‌های راداری، پدافندی به اجرا گذاشت که در طول جنگ تحمیلی، توان نیروی هوایی را در سرنوشتی هواپیماهای متجاوز دشمن دو چندان کرد. افسر کاردانی که بتدریج به یک عنصر با دانش و تعهد تبدیل شده بود، در اثر اقدامات شاخص و مدیریت توانمند خود در سال ۱۳۶۲ به سمت معاون عملیات فرماندهی پدافند نیروی هوایی منصوب می‌شود.

طرح‌ها و برنامه‌هایی که شهید ستاری در این دوره ارائه داد چنان توجهات را به خود جلب کرد که در سال ۱۳۶۴ به عنوان معاونت طرح و برنامه نیروی هوایی برگزیده شد و بلافاصله در بهمن ماه سال ۱۳۶۵ به سمت فرماندهی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب شد و تا هنگام شهادت (۱۵ دی ماه ۱۳۷۳) عهده دار این مسئولیت بود. سخن گفتن از چنین مردی آسان نیست. ستاری به آسانی ماندگار نشد. مردی که چون تیزپروازان نیروی هوایی افق را می‌دید. او در همه سخنان و اظهارات خود از آینده می‌گفت. از توانستن و از تلاش و تقوا می‌گفت. برگ برگ زندگی شهید ستاری خالی از تلاش برای منفعت شخصی و سرشار از گذشت‌ها و ایثارها و تلاش‌هایی است که در مجموعه پیش‌رو، دوستان و هم‌زمانش روایت کرده‌اند. روایتی که برگی از تاریخ نیروی هوایی را کامل کرده و امید که موجب آشنایی بیشتر مردم، بخصوص خانواده‌های عزیز ایثارگران با این افکار و نگاه شهید سرلشگر ستار منصوری گردد. ان‌شاءالله

سردبیر

سرلشگر منصور ستاری که هم‌زمانش از او به عنوان یکی از نوابغ نیروی هوایی ایران یاد می‌کنند، ۴۶ سال زیست اما نامش در تاریخ نیروی هوایی ایران ماندگار شد.

ماندگاری نام او نه فقط به خاطر فرماندهی بر یکی از نیروهای مطرح هوایی منطقه خاورمیانه در دوره حساس دفاع مقدس و پس از آن بود، بلکه این نام به نشانه تلاش‌های طاقت فرسا، ابتکارات، خلاقیت‌های دانش محور، عشق به میهن و انقلاب در تاریخ ثبت شده است. ستاری یکی از پاکبختگان انقلاب و میهن عزیز اسلامی بود که سرگذشت و زندگینامه‌ای سرشار از عشق و عطش علم و جهاد دارد.

او حتی در میان نسل همسالان و هم‌زمان خود که سخن از ایثار و گذشت به مصداق زیره به کرمان بردن است، درخشندگی داشت. ستاری مانند بسیاری از چهره‌های شاخص علمی و دفاع مقدس روزهای سخت و دشواری را از کودکی پشت سر گذاشته تا شیر مردی شود که در عملیات والفجر ۸، هواپیماهای جنگی شکار کند. او مدت‌ها در فرماندهی پدافند درخشید و سال‌ها در رأس نیروی هوایی ارتش، به نوسازی این نیروی مؤثر نظامی پرداخت. مرور زندگی منصور ستاری هم جالب و هم عبرت آموز است.

چه کسی تصور می‌کرد از مدرسه ولی آباد ورامین و مدرسه قریه «پونیک» باقر آباد دانش‌آموزی رشد کند که سال‌های بعد بر قله دانش و تواضع بنشیند. زمانی که آن دوران پر مشقت تحصیل اولیه سپری شد و در نقش یکی از شاگردان ممتاز موفق به اخذ دیپلم شد، زندگی نوجوان ماجراجو ورق خورد. او در سال ۱۳۴۶ وارد دانشکده افسری شد و پس از پایان دوره دانشکده به درجه ستوان دومی نائل آمد. آن روزها سرعت گذشت و او که هنوز یک دانشجوی نظامی بود در سال ۱۳۵۰ جهت طی دوره علمی کنترل رادار به کشور آمریکا اعزام شد و پس از گذراندن دوره یکساله، به وطن بازگشت و به عنوان افسر کنترل شکاری نیروی هوایی مشغول به کار شد. شهید ستاری در سال ۱۳۵۴ در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشته برق و الکترونیک پذیرفته شد.



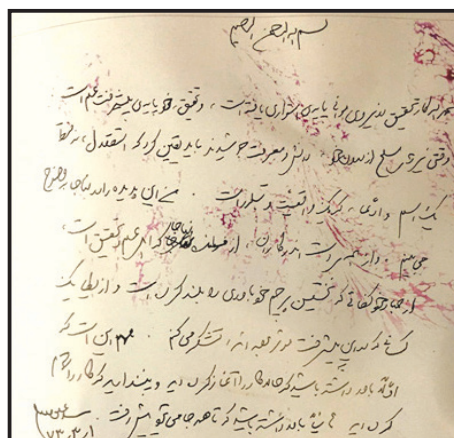


منبع عکس: sattari.ir

تجلیل رهبر معظم انقلاب از شهید ستاری

را در نهاجا به وضوح می بینم. و از همه دست اندرکاران، از فرمانده نهاجا که اهل علم و تحقیق است، از جهاد خودکفایی که نخستین پرچم خودباوری را بلند کرده است و از یکایک کسانی که در این پیشرفت مؤثر بوده اند، تشکر می کنم. مهم این است که اولاً باور داشته باشید که حالا کار را آغاز کرده اید و نیندارید که کار را تمام کرده اید. ثانیاً باور داشته باشید که تا همه جا می شود پیش رفت.

سیدعلی خامنه ای (۷۳/۳/۱)



دست خطی از رهبر فرزانه انقلاب درباره موضوع علم و فناوری وجود دارد که پرسنل نیروی هوایی جمهوری اسلامی را مورد خطاب قرار داده اند:

در متن این عقیق خوش نشان آمده است: «بحمدالله کار تحقیق در نیروی هوایی پایه استواری یافته است و تحقیق، خود پایه پیشرفت علم است. وقتی نیروهای مسلح از درون خود، دانش و معرفت جوشیدند باید یقین کرد که استقلال، نه فقط یک اسم و ادعا، که یک واقعیت و تبلور است. من این پدیده



روایت رئیس جمهوری از خدمات کم نظیر شهید ستاری

و شهید بابایی در رأس این عملیات بودند و این کار بسیار عظیمی که انجام گرفت در اثر توانمندی، هنر، تلاش و برنامه‌ریزی این عزیزان بود. استعداد فوق‌العاده، فداکاری، عطوفت و مهربانی از دیگر ویژگی‌های این شهید بزرگوار بود که نسبت به همه پرسنل نظامی عطوفت و مهربانی داشت و همه را به عنوان خانواده خود می‌دید. همه فرزندان و اعضای خانواده شهید ستاری دارای تحصیلات بالا، فرهیخته و با استعداد هستند و حضور دکتر سورنا ستاری در جلسات هیأت دولت همیشه یاد این شهید بزرگوار را برای ما زنده نگه می‌دارد.

چهارشنبه ۲۴ دی ۱۳۹۳

پیوسته با این تأکید که ما خودمان می‌توانیم بسازیم، همیشه از طرح‌های خودکفایی حمایت می‌کرد و همه پرسنل نیروهای مسلح وی را به عنوان فردی باسواد، نخبه و به روز می‌شناختند که در دوران دفاع مقدس و بعد از جنگ همیشه در حال فعالیت و تلاش بود و همه ایشان را به عنوان فردی فوق‌العاده پرکار می‌شناختند. از جمله افتخارات بزرگ ما در دوره دفاع مقدس، کار پدافند هوایی در عملیات غرور آفرین والفجر ۸ بود که در تاریخ جنگ در کشور بسیار بی‌سابقه و عظیم است و توانستیم در عرض چند هفته ۷۳ فروند هواپیمای دشمن را نابود کنیم. شهید ستاری

دکتر حسن روحانی، رئیس جمهوری در دیدارهای مستمر خود با خانواده معظم شهدا، در منزل امیر سرلشکر شهید منصور ستاری حاضر شد و در فضایی صمیمی و معنوی به گفت‌وگو با خانواده این شهید گرانقدر پرداخت. در این دیدار که حجت‌الاسلام والمسلمین شهیدی معاون رئیس جمهوری در امور ایثارگران و رئیس بنیاد شهید نیز حضور داشت، لوح تقدیری از سوی دکتر روحانی به خانواده این شهید تقدیم شد. دکتر روحانی با تأکید بر اینکه شهید ستاری در زمینه خودکفایی نیروی هوایی تلاش و خدمات کم‌نظیری انجام داد، اظهارداشت: شهید ستاری



سخن شهید سر لشگر منصور ستاری

«اگر کسی در جمهوری اسلامی ایران بخواهد مسئولیت داشته باشد، نباید نازپرورده باشد... در برابر دنیایی که روبه روی ما قد علم کرده، باید قوی بود؛ اراده باید قوی باشد و جوان‌ها باید از پیرها پیام‌زنند و کار بفهمند. این جمهوری اسلامی... که آدم معمولی نمی‌تواند از پس آن بریاید، وای به اینکه آدمی در لای زوروق هم بزرگ شده باشد! در سختی و رنج بزرگ شدن، برای سیستم مدیریتی کشور بسیار مفید است.» در جای دیگری، سخن دل شهید ستاری این است که «... خودکفایی چیزی است که امام خمینی (ره) می‌فهمیدند و می‌دانستند که این موضوع چگونه آدم را از زیر یوغ دیگران بیرون می‌آورد. شما به وصیت نامه حضرت امام خمینی (ره) که توجه می‌کنید، متوجه می‌شوید چقدر روی این بخش حساس هستند. می‌فرمایند: باید روی پاهای خودتان بایستید؛ چون در رنج بزرگ شده و می‌فهمد که می‌شود خودکفا بود.»

شهید سرلشگر منصور ستاری از چهره های نام آور در حوزه پدافندی ارتش جمهوری اسلامی بود که نامش در انهدام ۷۳ فروند هواپیمای عراق در عملیات والفجر پرآوازه شده است. به سبب همین موفقیت ها، در سال ۱۳۶۵ به فرماندهی نیروی هوایی ارتش منصوب شد، که با اجرای دهها طرح و برنامه کوتاه و بلند مدت، منشاء خدمات ارزشمند در نیروی هوایی شد. در ۱۵ دی ماه سال ۱۳۷۳ به همراه چند تن از مسئولان نیروی هوایی، در مسیر برگشت به تهران که برای شرکت در مراسم فارغ التحصیلی دانشجویان دوره خلبانی پایگاه هوایی شهید بابایی اصفهان رفته بود، دچار سانحه هوایی شد. در این حادثه، شش تن از سرداران نیروی هوایی ارتش، و شش تن از خدمه پروازی نیز به درجه رفیع شهادت رسیدند. او و شهید بابایی از دوستان بسیار نزدیک هم بودند. همزمانش از شهید ستاری به دلیل دانش فنی و تخصص بسیار بالایش در حوزه پدافندی به عنوان یک نابغه یاد می کنند.



روایت یک کارنامه

فرماندهی مبتکر و خلاق

شهید ستاری به دلیل فعالیت بیش از حدی که در ارائه طرح‌های نوین و مبتکرانه از خود نشان داد، در سال ۱۳۶۲ به سمت معاون عملیات فرماندهی پدافند هوایی نیروی هوایی ارتش منصوب شد، طرح و روش‌های پیشنهادی او بسیار منطقی، کاربردی و مؤثر بود. از این رو در سال ۱۳۶۴ به عنوان معاون طرح و برنامه نهجا برگزیده شد و به دلیل کاردانی و شایستگی که در شخصیت او وجود داشت، در بهمن ماه سال ۱۳۶۵ با درجه سرهنگی به فرماندهی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب و تا هنگام شهادت پرافتخارش در این سمت انجام وظیفه کرد. وی طرح‌ها و ابتکارهای زیادی در تجهیز سیستم‌های راداری و پدافندی به اجرا گذاشت که در طول جنگ تحمیلی رژیم صدام علیه ایران توان نیروی هوایی را در سرنگونی هواپیماهای متجاوز دشمن دو چندان کرد.

رهبر معظم انقلاب در سخنانی ضمن اشاره به این مطلب که از نخستین روزهای انقلاب با این شهید بزرگوار آشنا بوده است، درباره اقدامات ارزشمند ایشان در زمینه طراحی‌های علمی-نظامی می‌فرماید: «ساخت وسایل زمینی رادارها و وسایل هدایت شونده زمینی و به کارگیری بسیار دشوار و پیچیده آنها جزو افتخارات نیروی هوایی است که شهید ستاری قبل از آنکه فرمانده نیروی هوایی شود، یکی از قهرمان‌های این میدان بود. او و بسیاری دیگر که امروز در بین شما هستند و من آنها را می‌شناسم، از همان زمان و بعد از آن زمان، در داخل جبهه‌ها لحظه به لحظه مشغول تحرک و فعالیت جانکاه اما شیرین برای یک انسان متعهد بودند.» (۷۹/۱۱/۱۹)



مهمترین اقدامات:

- تأسیس دانشکده پرواز (خلیانی) که آرزوی دیرینه پرسنل نیروی هوایی بود. نخستین سری دانشجویان خلیانی در مهرماه سال ۱۳۶۷ وارد دانشکده پرواز شدند.
- تأسیس دانشگاه هوافضا با ۸ گرایش تحصیلی و مبتنی بر برنامه‌های آموزشی - مجموعه‌های کارشناسی و مصوبات وزارت فرهنگ و آموزش عالی
- تأسیس دانشکده پرستاری و راهاندازی مرکز تحقیقات و آموزش پزشکی (پاتولوژی) نیروی هوایی.
- توجه به آموزش کارا (حین خدمت) و آموزش پرسنل رده میانی
- ایجاد هنرستان کارودانش - فنی و حرفه‌ای در مرکز آموزش‌های هوایی و اجرای برنامه‌های آموزش و پرورش برای افرادی که حداکثر با سن شانزده سال به استخدام نهجا درآمده بودند تا بتوانند همانند دانش‌آموزان دبیرستان به تحصیل بپردازند و دیپلم رسمی کشور به آنها اعطا شود
- ایجاد شبکه دیدبانی به منظور تقویت سیستم پدافندی کشور و ایجاد شبکه دیدبانی بصری و ایجاد موانع هوایی بر فراز دره‌ها، گذرگاه‌ها و ارتفاعات و...
- راه‌اندازی تأسیسات و امکانات جدید تعمیر و نگهداری تجهیزات
- اجرای طرح‌هایی نظیر طرح اوج و نیز راه‌اندازی مرکز پژوهش، تحقیقات و آموزش (پتا) که توان نگهداری نیرو را تقویت و به چندین برابر قدرت قبلی ارتقا داد
- ایجاد مؤسسات فنی و صنعتی پیشرفته برای آموزش پروازی مرحله مقدماتی دانشجویان خلیانی با کمک مهندسين و متخصصين نهجا با ساخت هواپیمای پرستو (این هواپیما از نظر امکانات عملیاتی تقریباً شبیه هواپیمای بونانزای ساخت امریکا است)



اقدامات خودکفایی:

شهید ستاری منطقی‌ترین راه را برای کاهش اثرات محدودیت اعتباری و روبه‌رویی با شرایط پس از جنگ انتخاب کرد و آن خودکفایی هرچه بیشتر نیروی هوایی بود. بدین وسیله علاوه بر آنکه از خروج اعتبارات نیروی هوایی جلوگیری می‌کرد توان تولیدی و خدماتی را افزایش داده و درآمدهای حاصل از این قبیل فعالیت‌ها را همواره تحت کنترل و نظارت دقیق قرار داد که به عنوان پشتوانه‌ای برای اجرای برنامه‌های سازندگی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. شهید ستاری با کمک فرماندهان و پرسنل عزیز نیروی هوایی طرح‌های بلندمدت را طراحی کرد که یکی پس از دیگری جامه عمل می‌پوشد. یکی از این طرح‌ها بعد از شهادت او هواپیمای جنگی آذرخش بود که با حضور رهبر انقلاب در سال ۱۳۷۶ به پرواز درآمد.



سرلشکر منصور ستاری
فرمانده شهید نیروی هوایی

رویکردهای مدیریتی:

- طرح و برنامه صحیح از ابتدای فرماندهی همراه با آینده نگری هرچه ژرف تر
- سازماندهی نیروی انسانی متعهد و کارا، مستعد و مبتکر و بیش از همه خوداتکا و خودباور در طرح‌های توسعه پیشرفت
- تأمین وسایل و تجهیزات با بهره‌گیری حداکثر از منافع موجود داخلی و با تکیه بر اهداف خودکفایی کشور
- اعمال مدیریت پویا و متکی بر روابط انسانی و ایجاد محیطی هرچه مناسب‌تر برای تشریک مساعی همگانی

خدمات ویژه:

پتروشیمی بندرامام، حفاظت از میدان گازی کنگان و مواردی نظیر اینها یادآور اقدامات و جانفشانی‌های عقابان تیزپرواز و پرسنل پدافندی نیروی هوایی تحت فرماندهی و مدیریت این بزرگوار همیشه به یادماندنی است.

- طراحی و ساخت خودرو شمس

- ایجاد خطوط هوایی ساها (سازمان هواپیمایی ارتش جمهوری اسلامی ایران)

- شرکت در طرح‌های دولتی در راستای امور مهندسی و تأسیساتی

- افزایش کارایی و استخراج از معادن تحت پوشش از قبیل نمک سمنان که نیازمندی‌های صنایع نفتی و پتروشیمی کشور را مرتفع و پشتیبانی می‌کند

- دریافت سفارش به منظور رفع نیازمندی‌های دولتی، نظامی و خصوصی.

او یک مدیر امنیتی لایق و توانمند بود. از آنجا که فروش نفت برای کشور بسیار ضروری و منبع تأمین اعتبار ارزی و ریالی برای امور جاری و نیز نیازمندی‌های جنگ تحمیلی بود، دشمن بعثی و حامیان او از جمله امریکا، بشدت سعی داشتند تا با انهدام کشتی‌های تجاری و نفتکش‌ها در روند تجارت بین‌المللی ایران اختلال کنند. شهید ستاری با آگاهی از هدف‌های خصمانه و تخریبی دشمن، به ایجاد شبکه‌های به هم تنیده پدافندی و گشت همیشگی هواپیماها مصمم شد. او با اسکورت کامل و دفاع مستمر و جانانه نیروی هوایی از این منابع حیاتی، جهان را به تعجب واداشت. در طول جنگ تحمیلی، حفاظت از این منابع اقتصادی، از اقدامات و جانفشانی‌های عقابان تیزپرواز و کارکنان پدافندی نیروی هوایی، با فرماندهی و مدیریت این شهید بزرگوار بود. نگهداری مجتمع



او فرمان می‌دهد و ما فرمان می‌بریم

در پشت سر رژیم بعثی عراق ایستادند، حمایتش کردند، تجهیزش کردند و او را آماده کردن برای سنگین‌ترین حرکات علیه ما، این نام همیشه برای ما مایه حرکت، مایه روحیه و مایه توانمندی بود و نتایج بسیار خوبی توانستیم داشته باشیم. بعد از اینکه استکبار تصمیم گرفت به هر قیمت که شده این جنگ را به نفع عراق پیش ببرد و بعد از اینکه با شکست‌های مکرر مجموعه عزیزان این امت رو به رو شد، دامنه جنگ را به انواع شکل‌ها تا حضور خود استکبار در جنگ وسعت داد. -اصلاً اجازه دادن هواپیما و تجهیزات در جنگ عراق مُد شد که حالا بعضی جاهای دیگر هم انجام می‌شود. - و نهایتاً وقتی نتوانستند رو به روی رزمندگان اسلام بایستند و آنجا که رو در روی عزیزان می‌ایستادند همه جا بازنده بودند، هجوم به مردم غیر نظامی، هجوم به تأسیسات و امکانات که زیر بنای کشور را می‌سازد، هدف خودشان قرار دادند و به صورت بسیار وسیع، در کشوری

■ نام فاطمه(س) در این جنگ هشت ساله، برای پیروزی کافی بود
سالانه پاک حضرت فاطمه پشت و پناه این انقلاب، جمهوری اسلامی و ما است، او بالاترین شفیع همه ماست و کسی است که شفاعتش نزد خدای بزرگ از همه شفیعان بالاتر است.
نام فاطمه(س) در این جنگ هشت ساله ما برای پیروزی کافی بود، برای در هم کوبیدن دشمن کافی بود. برای مقابله با تمام حرکات سوء استکبار کافی بود. اتکاء به این نام و این خانواده تا به امروز موجب حرکت در این کشور و بالاخره پایه‌گذار انقلاب ما در این عصر و زمان شد. ما در نیروی هوایی از یک زمانی به بعد تنها با نام او به مبارزه با این همه فشار از سوی استکبار رفتیم.
نیروی هوایی آن زمانی که بالاترین فشار استکبار، کمک‌های وسیع دشمن - همه دشمنان در شرق و غرب- و مجموعه استکبار در جهان، وقتی که

شهید ستاری در سوم آذر ماه ۱۳۷۳ (۴۲ روز قبل از شهادتش) مصادف با ولادت حضرت زهرا(س) و امام خمینی(ره) و همچنین هفته بسیج جهت افتتاح حسینیه امام سجاد(ع) باغ خواص ورامین میهمان اهالی این روستا بود. باغ خواص از توابع بخش مرکزی ورامین است که بیش از ۴۰ شهید گرانقدر، ده‌ها جانباز و ایثارگر و آزاده تقدیم نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران کرده است. شهید ستاری در خاطرات خود از اهالی باغ خواص این‌گونه یاد می‌کند: «اهالی باغ خواص در مسائل دینی و مذهبی بسیار قوی و ریشه‌دار هستند، همیشه، شیعه محکمی بوده و بسان یک دژ مستحکم در دل کویر عمل کرده‌اند.» در زیر بخشی از متن سخنرانی شیوا و نافذ ایشان در مراسم افتتاحیه حسینیه امام سجاد(ع) باغ خواص آمده است.

■ بحمدالله فرماندهای داریم بسیار قدرتمند، او فرمان می‌دهد ما فرمان می‌بریم

این مجموعه بی‌غم و غصه و بی‌کم و کاست در مقابل هر گونه توطئه، مردانه خواهد ایستاد شما غصه نخورید، مبدا از کسی در این دنیا بترسید ما همه فدائیان شما هستیم، مردان این راه هستیم، بحمدالله فرماندهای داریم (مقام معظم رهبری) بسیار قدرتمند که پیشاپیش همه ما در حرکت و حرکت‌شان هم توفنده است. در همین یکی دو ماه اخیر دیدید توطئه‌هایی که در اطراف ما بر پا شد، دیدید حرکت عراق را، دیدید حرکت در کویت را، دیدید حرکت دوباره انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها را در این منطقه، دیدید حرف‌های بعضی از اینهایی که وجودشان زائد است در این منطقه، راجع به جزایر ما و بعد در مقابل، حرکت توفنده رهبر معظم انقلاب را هم دیدید. بی‌هیچ واهمه، بی‌هیچ شک، تاختن به قلب دشمن، هدف ماست. او فرمان می‌دهد و ما فرمان می‌بریم.

■ امروز مگر بچه بسیجی‌ها می‌گذارند اینها در این آب باقی بمانند

در همین مدت گوشه چشمی از آنچه خواهیم کرد، دیدند و از این منطقه فرار کردند. اینها مقابل این بچه‌ها نمی‌توانند بایستند. اینها همان‌هایی هستند که وقتی ناوگانشان از آن طرف دنیا حرکت می‌کرد، حکومت‌ها فرو می‌ریخت، اما امروز مگر بچه بسیجی‌ها می‌گذارند در این آب باقی بمانند.

یک کلام، اگر لازم باشد اینجا را به حمام خون و دریای خون مبدل خواهیم کرد، اینها هنوز از ترس خون و خونریزی فرار می‌کنند. این انقلاب اینجوری دفاع خواهد شد. ما لباس‌های رنگارنگی به تن داریم، شما هم همین طور است. اینها معنی جدایی نمی‌دهد، ما برادرانی هستیم قدرتمند و متحد، مرد می‌خواهیم برای این میدان، هل من مبارز هم می‌طلبیم، رجز هم می‌خوانیم.

این انقلاب آنچنان مجهز شده است که دیگر ترسی از این قدرت‌های مادی وجود ندارد. این هم به حرف نبوده، شما هشت سال جنگیدید. اینجا کویت نیست، آن کویت است که اگر قرار است عراق حمله کند، باید پیشاپیش هتل‌ها را در عربستان اجاره کرد. اینجا، آنجا نیست. اینها دیدند که هشت سال این انقلاب چه می‌کند، در مظلومیت، در حصر کامل، چه می‌کند. چه طور، ذره، ذره خاکش را پس می‌گیرد.

■ امام خمینی (ره) موجد همه آنچه که در آینده دنیا را به حرکت درخواهد آورد

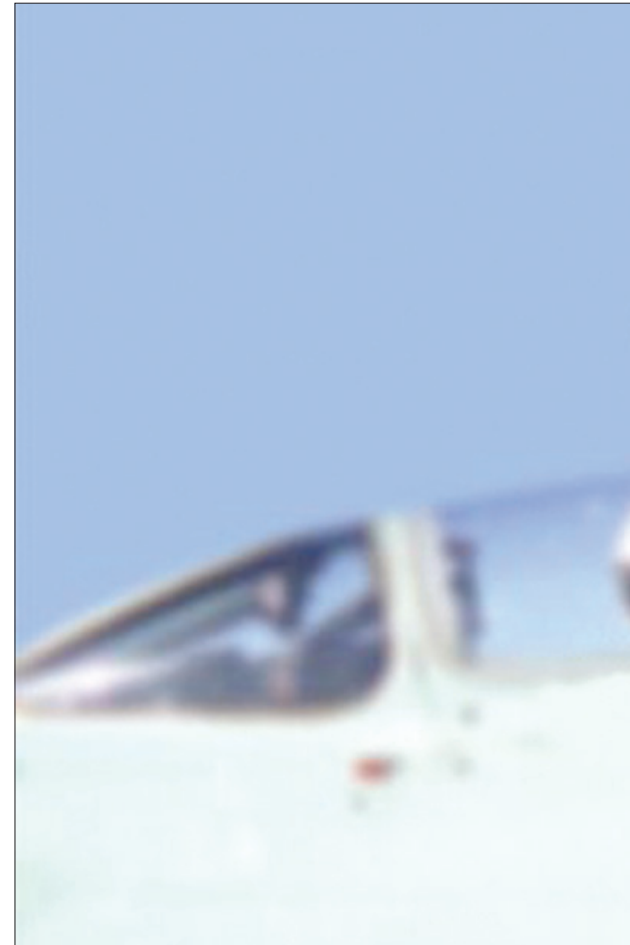
امروز همچنین مصادف است با روز تولد حضرت امام (ره) یادش بخیر، مردی بزرگ، فرزند زهرا (س) و پایه‌گذار بزرگترین انقلاب در طول تاریخ و موجد همه آنچه که در آینده دنیا را به حرکت در خواهد آورد و تمدنی جدید، متکی بر عقاید و آرای متعالی، در سراسر این جهان را پایه‌گذاری کرد و ادامه خواهد داد. یاد او همواره باید در ذهن ما باشد مردی که با حرکتی شجاعانه و توفنده و با اتکاء به آنچه که تکلیف می‌دانست برای خود راهی را شروع کرد، سالها در این راه زحمت کشید انقلابی را به ثمر رسانید حرفی نو برای جهان بیچاره امروز و مظلومان این دنیا آورد و قطعاً بدانید این راه راهی است که با صلابت طی خواهد شد و نتایج عجیبی در آینده خواهد داشت.

■ ما بسیجی خواهیم بود، ما بسیجی فکر خواهیم کرد، ما بسیجی خواهیم ایستاد

این هفته همچنین هفته بسیج هم هست. عزیزان ما بدانید این مجموعه‌ای که در این امت شکل گرفت با این باور که پشت سر امام (ره) و امروز پشت سر رهبر معظم انقلاب بایستد و دفاع کند. این حد و مرزی نخواهد شناخت. همه ما بسیجی هستیم، بسیج یک کلمه عام و وسیع و در برگیرنده همه احاد این امت است. از بچه‌های کوچک تا پیرمردها و پیرزن‌ها و تا آن روز که هستیم این چنین خواهیم بود. ما بسیجی خواهیم بود، ما بسیجی فکر خواهیم کرد ما بسیجی خواهیم ایستاد و مقابل همه فشارها با این روحیه خواهیم ایستاد.

لباس، شکل و نوع کار ما تأثیری در این عقیده نخواهد داشت. همه شما بسیجی هستید، ما نظامی‌ها هم اعم از ارتش، سپاه، نیروی انتظامی، مجموعه ما بسیجی هستیم و تا روزی که بسیجی فکر کنیم مطمئناً کسی نمی‌تواند گوشه چشمی به این انقلاب داشته باشد.

بسیج مکتب انسان ساز است می‌گویند به سنگ گفتند انسان شو گفت هنوز آنقدر سخت نشده‌ام که انسان شوم. انسان این چنین است، واقعاً سخت‌تر از سنگ است. اگر اتکاء ما بر عقاید، مکتب، رهبری و حرکت‌مان و بر تعالی حرکت‌مان ارزش این مکتب باشد، چه باک از دیگران، از استکبار، از قدرت‌های مادی آنها، ما مسأله اصلاً نداریم. این هفته خیلی هفته با ارزشی است، به یاد همه ما می‌آورد که چه باید باشیم و این چیز بسیار با ارزش است.



بسیار وسیع، شروع به انجام این قبیل عملیات کردند. همزمان با آن، عملیات رزمندگان اسلام همواره ادامه داشت، عملیات سنگین رزمندگان اسلام ادامه داشت و هر بار که نوبت عملیات‌ها می‌شد، شکست دشمن قطعی بود. و ما وقتی با این روز و روزگار رو به رو شدیم تنها با اتکاء به نام فاطمه زهرا (س) توانستیم خودمان را به شکلی جدید مقابل این دشمن آرایش دهیم و به نتایج عجیبی دسترسی پیدا کنیم. بسیاری از امکاناتی که ما به خدمت این بخش از جنگ بردیم به نام مقدس او مزین بود.

قرارگاه‌های عملیاتی و مراکز عمده موشکی ما نام کوثر را به خود گرفت و شروع حرکت را هم او بود که هدایت کرد به یکی از بهترین شیوه‌ها و نهایتاً موفقیت‌های عجیبی که این شیوه‌های جدید در جنگ برای ما به ارمغان آورد، آنقدر برای ما با ارزش بود که تا آخرین روز جنگ ما از این نام نگذشتیم و آنچنان این حرکات کوبنده و بلند بود که شما بدانید مجموعه نیروی هوایی در طول قرونی که حضور خواهد داشت هرگز از نام کوثر نخواهد گذشت. آنچنان این سرچشمه فیاض ما را سیراب کرده که هرگز جز این راه، راه دیگری نخواهیم رفت.

مدت آشنایی حضرتعالی با شهید ستاری چه بازه زمانی را در بر می‌گیرد و آیا نحوه آشنایی تان یاد آور رویداد خاصی است؟

ایشان از رزمندگان مخلص در جنگ و از فرماندهان ارشد پدافند نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی بودند. در دوره دفاع مقدس شمار زیادی از نیروهای انقلابی و مؤمن و خداشناس در پیروی از دستورات حضرت امام راحل به جانفشانی پرداختند. در آن زمان نیروهای مخلص و سرشناس با چهره‌های روحانی حاضر در عرصه دفاع مقدس الفت و تقرب داشتند. از جمله نمونه‌های شاخص شهید ستاری بود که در نیمه اول دوران دفاع مقدس در حوزه پدافند به عنوان یک نیروی وطن دوست و در عین حال نخبه خودش را به اثبات رساند. نخستین آشنایی نزدیک ما به سال ۱۳۶۴ برمی‌گردد. سال‌هایی که نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی به خاطر مسائلی مثل تحریم، نبود قطعات حساس و دارای تکنولوژی بالا، حملات هوایی عراق، خروج برخی از نیروهای متخصص و... تاحدی توان خود را از دست داده و بسیاری از تجهیزات آسیب دیده بود یا زمینگیر شده بود. با وجود این در بخش پدافندی، ارتش توانسته بود با اتکا به نیروهای قابل و نخبه مانند شهید ستاری نمایش خوبی از خود در برابر حملات هوایی دشمن به منصفه ظهور برساند. در این سال‌ها موضوع پدافند اهمیت زیادی داشت زیرا به نیروی اصلی در برابر حملات هوایی دشمن تبدیل شده بود. در سال ۱۳۶۴ من شهید ستاری را برای نخستین بار در مسجد الانبیاء که در خیابان ششم نیروی هوایی تهران واقع است دیدم. در ماه مبارک رمضان همان سال، آقای دکتر حسن روحانی (رئیس جمهوری محترم) در این مسجد که محل اقامه نماز جماعت بنده بود، سخنرانی می‌کرد. آقای روحانی بعد از منبر خود با شهید ستاری و شهید بابایی درباره پدافند و مسائل نظامی جلسه برگزار می‌کرد. من در این دوره از نزدیک با ایشان آشنا شدم. البته این آشنایی دیری نپایید که عمیق‌تر شد. حضور اینجانب در عقیدتی سیاسی نیروی هوایی ارتش موجب شد که بعدها ارتباط کاری بیشتری پیدا کنم. همین ارتباط باعث شد که به ابعاد بیشتری از وجود ایشان واقف شوم. می‌توانم بگویم که شهید ستاری شب و روز در تلاش و فعالیت بود. او می‌خواست که از همه فرصت‌های زندگی‌اش برای پیشرفت و رشد کشور بهره‌برد. تلاش، سخت‌کوشی و استعداد فوق‌العاده شهید ستاری کاملاً برجسته و شاخص بود.

تصویری که در دوره آشنایی اولیه با ایشان دارید چه میزان با شناخت بعدی تطبیق دارد؟ به عبارت دیگر شخصیت و روحیات شهید ستاری



به انقلاب، امام و رهبری وفادار بود

گفتگو با حجت‌الاسلام و المسلمین محمد علی شهیدی
رئیس پیشین عقیدتی سیاسی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی



درآمد

حجت‌الاسلام و المسلمین محمد علی شهیدی نماینده فعلی ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران در عین حال به عنوان معاون رئیس جمهوری و رئیس این بنیاد از جمله چهره‌های روحانی است که در ارتش جمهوری اسلامی حضور داشته است. شهیدی در زمان جنگ به ریاست سازمان عقیدتی سیاسی نیروی هوایی ارتش منصوب می‌شود. جایی که فرماندهی آن را شهید ستاری از ۱۳۶۵ تا سال ۱۳۷۳ برعهده داشت. حجت‌الاسلام شهیدی در زمره کسانی است که با شهید ستاری حشر و نشر داشته و شناختی از او دارد که روایت آن موجب بازشناسی شخصیت عمیق این شهید می‌شود. چه بسا با توجه به حضور شهیدی در سازمان عقیدتی سیاسی نیروی هوایی تصویر دقیق‌تری از افکار، آرزوها و رفتارهای شهید ارائه کند. با این نگاه با ایشان درباره شهید ستاری گفتگو کرده‌ایم که در پی می‌آید.

هوایی اذعان می‌کردند. من بارها شنیده بودم نقل قول‌هایی که دیگر همتایان‌شان درباره ایشان به کار برده بودند و این مایه مباهات و افتخار بود که چنین فردی در رأس نیروی هوایی ارتش قرار داشت. می‌توانم بگویم که شهید ستاری بخوبی توانسته بود روحیه خودباوری و ما می‌توانیم را در مجموعه نیروی هوایی تزریق کند. اگر توجه کنیم که او تنها فرمانده‌ای بود که در زمان انتصابش به فرماندهی نیروی هوایی، خلبان نبود، درک بهتری از توانمندی‌هایش به دست می‌آوریم. چون طبق ضابطه فرمانده نیروی هوایی باید خلبان باشد. بالاخره نخستین بار بود که یک پدافندی به عنوان فرمانده نیروی هوایی منصوب می‌شد و این موضوع این شائبه را در ذهن خلبانان به وجود آورد که دیگر نیروی هوایی کارایی لازم را نخواهد داشت. اما شهید ستاری در مدت کوتاهی هم خلبانی را آموخت و هم عمق شناخت خود از جنگنده‌ها را به نمایش گذاشت تا همگان به مدیریت وی ایمان بیآورند.

در واقع او به خاطر توانمندی و خلاقیت‌هایی که در دوره جنگ داشت، به پیشنهاد شورای عالی دفاع که ریاست آن را در آن زمان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب بر عهده داشتند، امام راحل ایشان را به عنوان فرمانده نیروی هوایی منصوب کردند و جالب آنکه ایشان در اثر همین تلاش‌ها، مهارت‌ها و دانشی که داشت، به خلبانی هم رسید و خود خلبان شد. علاقه عجیبی به خوداتکایی داشت، حرف دلش این بود که خودکفایی چیزی است که امام خمینی (ره) می‌فهمیدند و می‌دانستند که این موضوع چگونه آدم را از زیر یوغ دیگران بیرون می‌آورد. خیلی به این جمله امام (ره) که فرموده بودند باید روی پاهای خودتان بایستید اعتقاد داشت. خودش هم چون در رنج بزرگ شده بود می‌فهمید که می‌شود خودکفا بود و در دوره مدیریتش بر فرماندهی نیروی هوایی سخت به دنبال محقق کردن این شعار بود. الحق و انصاف هم خوب عمل می‌کرد. در دوره همکاری چه خصلت‌های شاخص و برجسته‌ای از ایشان دیدید؟ آیا به عنوان یک فرد انقلابی و میهن دوست شهرت داشت؟ یا اینکه به نظامی گری به عنوان یک وظیفه حرفه‌ای و قانونی نگاه می‌کرد؟

همه او را به عنوان نیروی انقلابی، مؤمن، پاک‌باخته رهبری و نظام می‌شناختند. اگر از هم‌زمانش بپرسید غیر از این نمی‌گویند. با اینکه فرمانده یک نیروی بزرگ بود در عین حال بسیار ساده زیست بود. من در دوران همکاری ندیدم و نشنیدم که چیزی برای خودش بخواهد. رفتارش با نیروهای وظیفه و بسیجی بسیار با ملایمت و دوستانه بود. احترام فوق‌العاده‌ای برای آنها قائل بود.

ایشان در دوره بعد از جنگ داشتیم. در این دوره ایشان همه توان خود را برای قدرتمندساختن و مجهز کردن نیروی هوایی گذاشته بود. جالب آنکه برای این هدف چشم به بیرون ندوخته بود. بلکه از نبوغ و تجربه خود برای آموزش نیروهای انسانی و افزایش خلاقیت استفاده می‌کرد. ایشان طرح‌های زیادی را در ارتش شروع کرد و به نتیجه رساند که در ابتدا کسی تصور نمی‌کرد بتوان آن را محقق ساخت. خیلی از طرح‌های نظام مانند ساخت هواپیما از همان دوران آغاز شد. خیلی از فرماندهان همتای خارجی‌اش زمانی که به ایران می‌آمدند یا در کشورشان میزبان ایشان بودند به نبوغ و اطلاعات وسیع ایشان از تجهیزات مدرن

در واقع او به خاطر توانمندی و خلاقیت‌هایی که در دوره جنگ داشت، به پیشنهاد شورای عالی دفاع که ریاست آن را در آن زمان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب بر عهده داشتند، امام راحل ایشان را به عنوان فرمانده نیروی هوایی منصوب کردند و جالب آنکه ایشان در اثر همین تلاش‌ها، مهارت‌ها و دانشی که داشت، به خلبانی هم رسید و خود خلبان شد

به گونه‌ای بود که هر کس بتواند در همان ابتدا درون واقعی او را بشناسد یا اینکه این شناخت به مرور و تدریج حاصل شد؟

بله. عرض کردم از همان آغازی که او را شناختم دوست داشتنی و جذاب بود. من شناختم از او گرچه به مرور بیشتر شد اما آنگونه نبود که او را از اول بشناسم. بلکه خیلی صاف و صادق بود. یعنی هر کس با او برخورد می‌کرد احساس نمی‌کرد که با یک نظامی مواجه است. برعکس بود، یعنی تصور می‌کرد که با یک بچه مؤمن متخصص روبه‌روست. در همان نگاه اول خودش را نشان می‌داد و پیچیدگی منفی نداشت. از این رو ارتباط خوبی با نیروهای جنگ می‌گرفت. من نیز با توجه به مسئولیت‌هایی که داشتم شاهد رشادت‌ها و شهامت‌های ایشان بودم. دور از اغراق نیست که بگویم ارادت من به این شهید با گذشت زمان بیشتر شد. یکی از دلایل جذابیت شهید ستاری برای کسانی که در عرصه دفاع مقدس فعال بودند این بود که اعتقاد داشت: «اگر کسی در جمهوری اسلامی ایران بخواهد مسئولیت داشته باشد، نباید نازپرونده باشد... در برابر دنیایی که رویه‌روی ما قد علم کرده، باید قوی بود؛ اراده باید قوی باشد و جوان‌ها باید از پیرها بیاموزند و کار بفهمند.»

حضرت‌عالی به عنوان یک روحانی با ایشان که یک نظامی بودند، چه مراد‌های برقرار کردید؟ و ایشان چه درکی از مسائل روحی و معنوی در بخش نظامی داشتند؟

با توجه به اینکه بنده از سال ۱۳۶۸ به عنوان رئیس عقیدتی و سیاسی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی منصوب شدم، همکاری‌های بیشتری با





او یک انسانی بود که می‌خواست کارهای بزرگی انجام بدهد، این‌گونه هم نبود که فقط رویاهای بزرگ در سر داشته باشد، یعنی زمینه‌های تحقق آنها را هم مهیا می‌کرد. مثلاً در قدم اول تلاش می‌کرد با استعدادی که داشت، دانش و علم را کسب کند و آن را ترویج بدهد تا با همگانی شدن، آن دانش ماندگار شود. دانشگاه هوایی را بنیان گذاشت و آن را به محیطی برای آموزش انواع و اقسام تخصص‌های پیچیده نیروی هوایی تبدیل کرد

استعدادی که داشت، دانش و علم را کسب کند و آن را ترویج بدهد تا با همگانی شدن، آن دانش ماندگار شود. همان‌طور که اشاره کردم دانشگاه هوایی را بنیان گذاشت و آن را به محیطی برای آموزش انواع و اقسام تخصص‌های پیچیده نیروی هوایی تبدیل کرد. مثل برق، مخابرات، ارتباطات، الکترونیک، مکانیک، متالورژی و هر رشته‌ای که در نیروی هوایی کاربرد دارد. الان دانشگاه هوایی شهید ستاری به عنوان یکی از دانشگاه‌های خوب و علمی است. بازتاب دیگر حضور ایشان در فرماندهی نیروی هوایی شهامت و شجاعت در اجرای طرح‌ها بود. معتقد بود که نباید ترسید باید جلو رفت و با دانش بیشتر به خواسته‌ها رسید.

شهید ستاری به عنوان فرماندهای مقتدر و درعین حال خود رأی بود یا اینکه مشکلات را با بخش‌های مختلف طرح می‌کرد تا به نتیجه برسد؟

صحبت کردن درباره این بعد از شخصیت شهید ستاری آسان نیست. باید او را دقیق شناخت و از نزدیک با افکار و ایده‌هایش آشنا بود تا بتوان درک کرد که او چگونه شخصیتی داشت. آنچه برداشت من بود این است که او فرماندهای میدانی بود یعنی

سیاسی و جسمانی در آموزش افسران برای ارتش جمهوری اسلامی ایران تربیت شوند و از پرورش تعداد زیادی از افراد اما با تخصص در رشته‌هایی با دید محدود اجتناب شود. تلاش برای تأسیس این دانشگاه از همان تفکر خوداتکایی ایشان ناشی می‌شد. روحیه عجیبی در پیگیری این‌گونه مسائل داشت و با زحمت فراوان و ایده‌پردازی و خلق خلاقیت و ابتکار به خواسته‌اش می‌رسید. شاید باورشان نشود ایشان قدم‌های بزرگی برای ساخت خودروی داخلی برداشت. با اینکه این کار مستقیم به حوزه مسئولیتش مربوط نمی‌شد اما در هر زمینه‌ای که می‌توانست و زمینه آن وجود داشت تلاش می‌کرد و اصلاً به این فکر نمی‌کرد که آیا این کار به حوزه مسئولیتش ارتباط دارد یا نه. طوری کار می‌کرد که انگار فرصت زیادی وجود ندارد و باید از همه لحظه‌ها بهره برد. اگر بخواهم از نقش شهید ستاری در ایجاد تحول در نیروی هوایی بگویم لازم است که اشاره کنم او یک انسانی بود که می‌خواست کارهای بزرگی انجام بدهد، این‌گونه هم نبود که فقط رویاهای بزرگ در سر داشته باشد، یعنی زمینه‌های تحقق آنها را هم مهیا می‌کرد. مثلاً در قدم اول تلاش می‌کرد با

من هرگز نشنیدم که با سربازان برخورد خشن داشته باشد. اگر هم اشتباهی داشتند به بهترین وجه آنها را متوجه اشتباهشان می‌کرد. در مجموع در پاسخ به این سؤال شما می‌توانم بگویم که شهید ستاری یک انسان پرتلاش، فعال و اهل مطالعه بود. شنیده بودم که تمام ایام که مجلات خارجی مرتبط با نیروی هوایی چه در بخش آفند چه در پدافند ترجمه می‌شد و در اختیار پایگاه‌ها و واحدها قرار می‌گرفت، ایشان همه آنها را مطالعه می‌کردند. آن‌طور که معروف بود و همه دوستانش اذعان داشتند اطلاعات کامل و جامعی از همه سامانه‌های پدافنی داشتند. شاید بهتر باشد این‌گونه بگویم که با کارهای کوچک اقناع نمی‌شد. بعضی از کارهای ایشان را بعد از شهادتش شنیدم. مثلاً اهل نقاشی بودند یا در خانه کارهای هنری با چوب انجام می‌دادند. یعنی لحظه‌ای از زندگی را اجازه نمی‌داد که به بطلالت بگذرد. شهید ستاری این‌طور شخصیتی بودند. هم در بعد نظامی به اوج رسیده بود و نظام خوبی در نیروی هوایی برقرار ساخته بود و هم در بعد معرفت شخصی و باطنی پیش رفته بود و شخصیتی وارسته و اهل تعبد داشت. در همه ابعاد او تلاش کرده و مانع از این شده بود که تک بعدی پیشرفت کند. اصلاً ویژگی اصلی ایشان شخصیت چند بعدی‌اش بود. یک فرمانده نظامی بزرگ که لحظه‌ای از وضعیت نیروهای زیردستش غافل نبود و قلبش برای نظام و کشورش می‌تپید.

حضور ایشان در رده‌های مختلف فرماندهی چه بازتابی در نیروهای نظامی یگان خود داشت و موجب چه تحولی در این زمینه می‌شد؟

ایشان در هر جایی که بود تلاش می‌کرد به وظایف و مسئولیت‌هایش نگاه سازمانی نداشته باشد. یعنی هر کاری می‌کرد به خاطر این نبود که جایگاه سازمانی‌اش ایجاب می‌کند و او مجبور به انجام آنها ست. او به گونه‌ای بود که انگار در همه حال خود را موظف به آینده نگری و انجام کارها به بهترین وجه می‌دانست. شهید ستاری خودش را عادت داده بود که کارهای بزرگ انجام بدهد. کارهایی که شاید دیگران هم به اهمیت آنها واقف بودند اما تصور عملیاتی شدن آن را نداشتند. به همین خاطر اقدامات شهید ستاری و گام‌هایی که او بر می‌داشت ماندگار و پرسرودا بود.

از جمله خدمات ارزنده شهید ستاری که چون شمعی فروزان به نوردهی و خدمت‌رسانی ادامه می‌دهد، تأسیس دانشگاه «علوم و فنون هوایی» است که بعد از شهادت ایشان به دانشگاه شهید ستاری نامگذاری شد. دانشگاه هوایی شهید ستاری با این هدف تأسیس شد که افسران متخصص در رشته‌های راهبردی علوم با بالاترین سطح علمی و با توجه به ابعاد علمی، انضباطی، عقیدتی



رسید، وضعیت بسیار بهتری نسبت به چندسال قبل تر در نیروی هوایی حاکم بود و پیشرفت های بسیار خوبی صورت گرفته بود.

کدام یک از خصلت های شهید ستاری را میراث ارزشمندی برای نیروی هوایی ارتش می دانید؟ یکی دیگر از ویژگی های برجسته شهید ستاری، توانمندی خاص ایشان در سخنوری بود به نحوی که اگر دو ساعت صحبت می کردند از سرباز تا فرمانده احساس خستگی نمی کردند. حضور مستمر و پیگیری مداوم کارها از دیگر ویژگی این

عملکرد او در همه ابعاد خوب بود. مهمتر از همه نیروی هوایی را به سطح بالایی ارتقاء داد. او آرزو داشت که این نیرو را به بهترین نیروی هوایی منطقه تبدیل کند. اصلاً نخستین جایی که جهاد خودکفایی در نیروهای مسلح آغاز به کار کرد، نیروی هوایی بود. ارتباط نیروهای جهادی با رهبر معظم انقلاب بود که آن موقع رئیس شورای عالی جنگ بودند

خودش را معطل چیزی نمی کرد. اگر تصمیم به کاری می گرفت اقدام می کرد و اگر لازم بود خودش آستین بالا می زد و مثل نیروهای زیردست کار می کرد. بارها شنیده بودم که خودش حتی در ساخت رنگ، نجاری، طراحی و... مانند بقیه به اصطلاح آچار به دست می شد. چنین روحیه ای بود که باعث می شد طرح هایی که در پیش می گرفت با سرعت جلو ببرد. اگر نگاهی به طرح های دوره او بیندازیم که شامل ساخت هواپیماهای مختلف می شود نشان می دهد که او جسارت و دانش را با هم آمیخته بود. بی جهت نبود که شهادت ایشان، رهبر معظم انقلاب و سایر بزرگان نظام را متأثر کرد. از زمانی که او به فرماندهی نیروی هوایی منصوب شد تا زمانی که به شهادت رسید، اتفاقات بزرگ و خوبی در این نیرو شکل گرفت. او شعاری به این مضمون داشت که اگر کسی در جمهوری اسلامی ایران بخواهد مسئولیت داشته باشد، نباید نازپرورده باشد و معتقد بود که در برابر دنیایی که روبه روی ما قد علم کرده، باید قوی بود؛ اراده باید قوی باشد و جوان ها باید از پیرها بیاموزند و کار بفهمند. اگر زندگینامه اش را کسی بخواند می بیند که با چه سختی و مشقتی بزرگ شده است. شاید به همین خاطر معتقد بود که در سختی و رنج بزرگ شدن، برای سیستم مدیریتی کشور بسیار مفید است. با اینکه خودش خیلی فرد عملیاتی بود و تلاش می کرد هر طراحی را با فوریت به سرانجام برساند اما در مرحله تصمیم گیری خیلی اهل مشورت و اعتماد بود. معمولاً مسائل را از قبل در شورای معاونین مطرح می کرد و سپس تصمیم می گرفت.

آیا حضرت تعالی هم ابتکارات و خلاقیت های مؤثر ایشان را شاهد بودید؟ و اینکه آیا مسیر همواری برای بروز این خلاقیت ها وجود داشت یا معمولاً با مقاومت و هزینه همراه بود؟

شهید ستاری یک فرمانده خلاق و مبتکر بود. او در دورانی که در پدافند فرماندهی می کرد یعنی از قبل از انصابش به فرماندهی نیروی هوایی، توانسته بود ابتکارات زیادی به خرج بدهد. در حوزه پدافند فرد بسیار با دانش و مطلع بود. او در دوره فرماندهی اش بر پدافند توانست ۸۵ فروند هواپیمای دشمن را ساقط کند. همین عملکردش هم باعث شد که به فرماندهی نیروی هوایی منصوب شود. در زمان فرماندهی نیروی هوایی هم به این روند ادامه داد و توانست با دانش و پشتکار خود تحولات خوبی در این بخش ایجاد کند. اصلاً زمانی که او نیروی هوایی را تحویل گرفت ما وضعیت خوبی نداشتیم، بسیاری از هواپیماها آسیب دیده بودند و بسیاری از تجهیزات هم به خاطر نبود قطعه های حساس زمینگیر بودند. زمانی که ایشان در اثر یک سانحه هوایی به شهادت

هوایی منطقه تبدیل کند. اصلاً نخستین جایی که جهاد خودکفایی در نیروهای مسلح آغاز به کار کرد، نیروی هوایی بود. ارتباط نیروهای جهادی با رهبر معظم انقلاب بود که آن موقع رئیس شورای عالی جنگ بودند. جهادهای خودکفایی فعلی در نیروی زمینی، نیروی هوایی و نیروی دریایی، به سال های ۵۷، ۵۸ برمی گردد. جالب است که بدانیم بهینه سازی رادارها بعد از شهادت شهید ستاری انجام شد. یعنی نیروها این گونه تربیت شدند و الان دارند کارهای خیلی خوبی انجام می دهند. با میراثی که از خود بر جای گذاشته خوشبختانه نیروی هوایی در مسیر خوبی قرار گرفت. چه از نظر سطح آموزش و تربیت نیروی انسانی و چه از نظر تولید تجهیزات و قطعات و دستگاه های حساس ما در منطقه پیشرو هستیم. جایگاه فعلی ما ماحصل تلاش ها و کوشش های امثال شهید ستاری است که بنیان خوداتکایی را برقرار کردند و امروز «ما می توانیم» در نیروی های نظامی کاملاً پذیرفته شده است.

اگر بخواهیم به کارنامه اش نمره بدهیم شما به ویژگی های ایشان مثل تثبیت دیسپلین نظامی، روحیات و عواطف انسانی، احساس مسئولیت

شهید بزرگوار بود. می شنیدم یا می دیدم که هیچ کاری را تلفنی و پس از طی سلسله مراتب پیگیری نمی کردند بلکه خودشان در محل انجام کار حاضر می شدند.

زمانی که شهید ستاری برای بازدید به مکانی می رفتند، در بدو ورود از ماشین خود پیاده می شدند و تمام قسمت ها را پیاده می رفتند و پس از بازدید از آخرین قسمت، سوار ماشین می شدند. خلاقیت ها و دانشش که موجب افزایش خودباوری در نیروی هوایی شد از ماندگارترین میراث های ایشان در این نیرو است. همان طور که گفتم اعتقاد داشت همه کار می توانیم انجام بدهیم. خیلی به توان داخلی اهمیت می داد. از اینکه می دید برخی ها در مقابل طرح ها نگران هستند و معتقدند که نمی شود انجام داد، ناراحت می شد.

عملکرد و کارنامه ایشان را در راهبری و تقویت توان و جایگاه نیروی هوایی چگونه ارزیابی می کنید؟

عملکرد او در همه ابعاد خوب بود. مهمتر از همه نیروی هوایی را به سطح بالایی ارتقاء داد. او آرزو داشت که این نیرو را به بهترین نیروی

در برابر آرمان‌های انقلاب، میهن دوستی و... چه نمره‌ای می‌دهید؟

او فرمانده‌ای جامع بود. به همه مسائل اشراف داشت. از معیشت نیروهایش تا تجهیزات را پایش می‌کرد. هم به نظم و دیسپلین اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌داد و هم از روحیات انسانی و عاطفی بالایی برخوردار بود. بشدت به نظام و رهبری وفادار بود و حالتی داشت که هر کسی او را می‌دید بسرعت متوجه می‌شد که با آدم متفاوتی مواجه است. من اگر بخوام به ایشان نمره بدهم نمی‌توانم کمتر از نمره ممتاز در نظر بگیرم. فردی منظم، دقیق، نخبه و مؤمن. هیچ وقت درباره هیچ کاری با سهل‌انگاری برخورد نمی‌کرد. در عین اینکه بسیار سخت گیر در امور انضباطی و نظم جمعی بود، بسیار مهربان و دوست داشتنی هم بود بخصوص با سربازان بسیار نرم، مهربان و منعطف رفتار می‌کرد.

شهید ستاری را یک فرمانده نظامی می‌دیدید که فقط به موضوعات نظامی توجه داشت یا یک فردی که از جزئیات روحی و روانی نیروهایش غافل نبود در واقع اولویت برای ایشان کدام بود؟

اخلاق و رفتار و منش شهید ستاری به گونه‌ای بود که حکم پدر برای بقیه داشت. همه احساس می‌کردند که ایشان مثل پدر همه هستند. همیشه او را بسیار خوش‌اخلاق، خوش برخورد و مهربان دیده بودم. با اینکه موهایشان هم یک مقداری سفید بود، ولی جوان بودند. نحوه ارتباط

شهید ستاری با دیگران از سرباز وظیفه گرفته تا مقامات بالا نمونه بود. مثلاً یک جایی می‌رفت دستش را روی گردن سرباز می‌انداخت و سرش را نوازش می‌کرد. با سربازان روبوسی می‌کرد و آنان را در آغوش می‌گرفت. این صحنه‌ها خیلی زیبا بود. شهید ستاری یک انسان معنوی همه بُعدی بود.

در مقام قیاس او را با کدام شهید یا گروه از شهیدان می‌توان سنجید؟

مراودات و دوستی او با شهید بابایی مثال زدنی بود. این دو شهید رفاقت زیادی با هم داشتند.

او فرمانده‌ای جامع بود. به همه مسائل اشراف داشت. از معیشت نیروهایش تا تجهیزات را پایش می‌کرد. هم به نظم و دیسپلین اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌داد و هم از روحیات انسانی و عاطفی بالایی برخوردار بود. بشدت به نظام و رهبری وفادار بود و حالتی داشت که هر کسی او را می‌دید بسرعت متوجه می‌شد که با آدم متفاوتی مواجه است. من اگر بخوام به او نمره بدهم نمی‌توانم کمتر از نمره ممتاز در نظر بگیرم. فردی منظم، دقیق، نخبه و مؤمن. هیچ وقت درباره هیچ کاری با سهل‌انگاری برخورد نمی‌کرد

حتی زمانی که مقرر بود فرمانده نیروی هوایی تغییر کند (سال ۱۳۶۴) هر دو نفر مورد توجه بودند. جالب آنکه هر کدام دیگری را شایسته این جایگاه می‌دانستند. در نهایت با اصرار شهید بابایی شورای عالی جنگ شهید ستاری را به امام راحل پیشنهاد کرد و امام (ره) نیز با این پیشنهاد موافقت کردند. بنابراین اگر منش و شخصیت ایشان را هم با کسی بخوام قیاس کنم به شهید بابایی می‌رسم. این دو واقعاً مثل دو برادر بودند.

شهید ستاری چه جایگاهی در نزد امام راحل و رهبر معظم انقلاب داشت؟

هر دو بزرگوار علاقه ویژه‌ای به ایشان داشتند. در هر سخنرانی یا مراسمی که در جمع نیروی هوایی بوده است، رهبر معظم انقلاب نام و یاد ایشان را گرامی داشته است. حتی یکبار ایشان در مراسمی فرمودند تا زمانی که ستاری بود خیالم از آسمان ایران راحت بود. خب زمانی که فرمانده کل قوا چنین می‌گویند معلوم است که شهید ستاری چه جایگاه ارزشمندی در حوزه نظامی کشور داشته است. امام (ره) هم این‌طوری به شهید نگاه می‌کردند. ایشان هم به ستاری علاقه داشت. شهید ستاری از فرماندهانی بود که هم بزرگان نظام و هم نیروهای عادی و معمولی و زیردستش او را دوست داشتند. اهل تلاش و تعبد و احترام به دیگران بود. کاری نمی‌کرد که به کسی لطمه‌ای وارد شود.

چه خاطره یا نکته خاصی از ایشان به یاد دارید که قابل تأمل و توجه ویژه باشد؟

خاطره که زیاد است. کسی که از نزدیک با او مراوده داشته نکات زیادی که جنبه آموزشی هم دارد در ذهن دارد. یادم هست در یکی از سفرهای خارجی که به همراه هیأتی به روسیه رفته بودیم، مقرر شد با رئیس جمهوری این کشور ملاقاتی صورت گیرد. طبق تشریفات رئیس جمهوری روسیه فقط چهار نفر می‌توانستند در این ملاقات حضور داشته باشند که البته مسأله کاملاً طبیعی بود چون در عرف دیپلماسی ملاقات شونده تعداد هیأت ملاقات‌کننده را تعیین می‌کند. ایشان هم بجز خودش سه نفر را انتخاب کرد و به ملاقات رفت. با توجه به محدودیت نفرات، برخی از فرماندهان رده بالا نتوانستند در این ملاقات حاضر شوند. یکی از این فرماندهان به خاطر این اتفاق آزرده شد و از ناراحتی برای صرف شام به رستوران نیامد. یادم هست که شهید ستاری خودش رفت به دنبال این فرمانده و او را به رستوران آورد تا شام در کنار هم صرف شود. این رفتار شهید ستاری نشأت گرفته از فروتنی و تواضعش بود که خیلی بر جمع تأثیر خوبی گذاشت و همه با دیده احترام به این رفتار شهید ستاری نگریستند.





در آینه هم‌زمان و هم‌راهان





منصور مردد نماوند لبخند زد و رفت

خودشان می‌گفتند، خاکسترنشین بودند. خانه‌ها ساخته شدند. اهالی، نجار، باغبان و کشاورز بودند. روستا دیگر چیزی کم نداشت. ولی آباد، دیگر برای خودش یک روستای درست و حسابی شد. ولی آبادی‌ها خودشان را مدیون پدر می‌دانستند. در عزا و عروسی همراهشان بود. کارهایشان را رفع و رجوع می‌کرد. خواستگاری‌ها را جوش می‌داد و خطبه عقد جوان‌ها را می‌خواند. بچه‌ها کم کم دنیا آمدند و بزرگ شدند. منصور هم در ولی آباد دنیا آمده بود. سال ۲۷. آخ که چقدر دلش هوای پدر را کرده بود. آخ، پدر... حتماً آن روزی که منصور دنیا آمده بود، پدر می‌خندیده و زیر لب، شعری تازه را زمزمه می‌کرده. سال ۲۷ هم زمستانش حتماً همین‌جور بوده. سرد سرد. اصلاً زمستان‌های ورامین همیشه همین‌جور است. امان آدم را می‌برد. آدم فکر می‌کند هیچ وقت تمام نمی‌شود. منصور دلش می‌خواست برگردد خانه و کنار بخاری لم بدهد. انگار تا مدرسه، هزار سال فاصله داشت. پاهایش

تهران که روی ریل گیر کرد. منصور هروقت دلش تنگ می‌شد، شعرها را زیر لب زمزمه می‌کرد. اهالی «ولی آباد» ورامین پدر را خوب می‌شناختند. دیوان شعرش را دوست داشتند؛ «ماتمکده عشق». پدر اصلاً وزنه ای بود برای اهالی. چقدر تلاش کرد تا روستا، سرپا شود. اصلاً ولی آبادی در کار نبود. پدر از سمیرم آمده و در «باغ خواص» ورامین ساکن شده بود. او هم آن وقت‌ها مثل بقیه اهالی به زیارت بقعه شاهزاده ابراهیم می‌رفته و همان وقت‌ها هم بوده که به فکرش رسیده ای کاش نزدیک امامزاده، روستایی بنا کند. پدر، آدم حرف زدن نبود. فوری دست به کار می‌شد. برای همین هم رفت و دنبال صاحب زمین کنار بقعه گشت و او را پیدا کرد. مهندس پیر اروپا رفته، ایده پدر را پسندیده بود. پدر، شد مباشر مهندس. پدر، طراحی و ساخت روستا را کنار امامزاده آغاز کرد. ولی آباد، جان گرفت. پدر خانواده‌هایی را آورد و در آنجا ساکن کرد. خیلی‌هایشان آن‌جور که

مریم طالبی / منصور برگشت و به جای پاهایش روی برف نگاه کرد. یک لحظه مردد ماند که برگردد، اما پشیمان شد. باد، دانه‌های ریز برف را در چشم‌هایش فرو می‌کرد. چشم، چشم را نمی‌دید. سرما انگشتهایش را بی حس کرده بود. سعی کرد انگشت‌ها را در کتانی پارچه ای تکان دهد. تکان نمی‌خوردند. بی حس بی حس. انگار به انگشت‌هایش سنگ بسته بودند. کتانی زهوار دررفته را چه به سرمای سوزان. آخ، اگر یکی از آن پوتین‌های قرص داشت! اگر پدر بود، حتماً یکی برایش می‌خرید. پدر شعر می‌گفت. منصور زیر لب زمزمه کرد: «هر که را در سر بود عشق سفر، کی کند اندیشه از خوف و خطر». فکر کرد اما باقی شعر را یادش نیامد. پدر اصل اصفهان بود؛ سمیرم. پدر زود رفت. منصور فقط ۹ سالش بود. دوست نداشت خاطره تلخ آن روز را در ذهنش مرور کند. کاش هیچ وقت آن قطار سر نمی‌رسید. پدر توی اتوبوس بود. اتوبوس از قرچک می‌رفت

آن سال اما مثل روزهای دیگر نبود. منصور آن روز مثل همیشه کتابها را زیر بغل زده بود و برای امتحان می‌رفت. فصل امتحانات بود. منصور نمی‌دانست دور و برش چه خبر است اما کاملاً حس می‌کرد که مردم، مثل همیشه نیستند. بین همکلاسی‌هایش هم جوش و خروش افتاده بود. منصور از حالات آنها به هیجان آمده بود. گوشه و کنار حرف از کفن پوشان بود. مردم می‌گفتند کفن پوشان ورامین، جلوی مأمورها ایستاده اند. منصور با همان سن کم کاملاً حس کرده بود که آن روز، روز خاصی است اما نمی‌دانست قرار است شاهد یکی از مهم ترین اتفاقات انقلاب باشد. بعضی آدمها، اینجوری اند دیگر. یک موقعی به دنیا می‌آیند و زندگی می‌کنند که خیلی اتفاقاتی مهم را به چشم می‌بینند. بعضی‌ها اما فقط توی کتابها می‌خوانند و از زبان بقیه می‌شنوند. مردم که نمی‌دانستند چه اتفاقی برای کفن پوشان افتاده، به منصور و دوستانش گفتند بروند و خبری از کشته‌ها بیاورند. گفتند مأمورها با بچه‌های کتاب به دست کاری ندارند. کفن پوشان به سوی ورامین حرکت کرده بودند. کلاتری ورامین جلودارشان نشده بود. نیروهای نظامی کفن پوشان را روی پل باقر آباد به گلوله بسته بودند. این‌ها را مردم شنیده بودند اما کسی جزئیات ماجرا را نمی‌دانست. بچه‌ها به سمت پل راه افتادند. منصور آن روز صحنه‌هایی دید که همیشه در ذهنش باقی ماند. کنار جاده، روی زمین همه جا خون ریخته بود. منصور جنازه‌ها را دید. زخمی‌ها را هم. باران چند روز قبل، زمین‌ها را گل کرده بود. جای پای مردم در گل‌ها دیده می‌شد. بعضی جای پاها خونی بود. منصور آن روز چیز زیادی از وقایع پیش آمده نمی‌دانست، بعدها که بزرگتر شد، امام (ره) را شناخت و راز جسد‌های خون آلود آن روز را دانست.

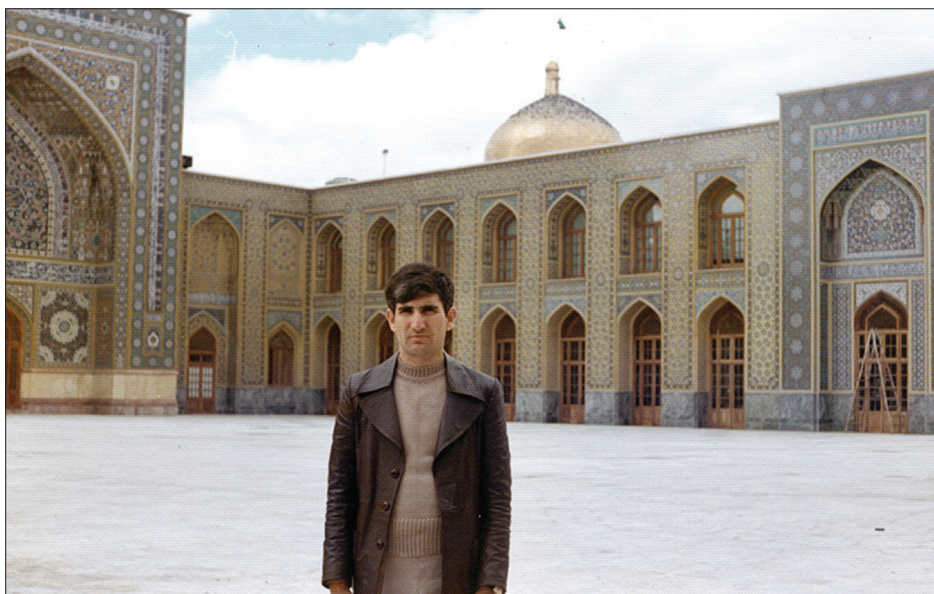
سرش خراب می‌شدند در آن گرما. چاره ای نبود. باید کار می‌کرد. زندگی سخت بود. سرش داد می‌کشیدند. روزهای آجری گذشت. منصور، شد کارگر خشکشویی. خشکشویی مال برادر بزرگش بود. رفوگری و خیاطی را هم همانجا یاد گرفت. در کارش استادی شد برای خودش. کار کرد و کار کرد. غرق در کار و درس بود. خیلی وقت‌ها اصلاً حواسش نبود دور و برش چه می‌گذرد. اما دور و بر خبرهایی بود. منصور حس می‌کرد که اوضاع، عادی نیست. عصرها که از مدرسه به خانه برمی‌گشت کسانی را می‌دید که چند برگه را دستشان گرفته اند و می‌خوانند. توجهش به کار آنها جلب می‌شد. منصور تا آن وقت روزنامه ندیده بود. نمی‌دانست چه خبر است. آن چند برگ کاغذ حتماً چیز مهمی بود که مردم آنقدر با دقت آن را می‌خواندند. سال ۴۲ بود و منصور، کلاس هشتم. برای یک بچه کلاس هشتمی خیلی زود بود که درگیر سیاست و اوضاع مملکت شود. ۱۵ خرداد

گوشه و کنار حرف از کفن پوشان بود. مردم می‌گفتند کفن پوشان ورامین، جلوی مأمورها ایستاده اند. منصور با همان سن کم کاملاً حس کرده بود که آن روز، روز خاصی است اما نمی‌دانست قرار است شاهد یکی از مهم ترین اتفاقاتی انقلاب باشد

حالا حسابی خیس شده بودند. چشم‌هایش خوب نمی‌دید اما حس می‌کرد کنار تنگه رسیده. باید احتیاط می‌کرد. دره عمیق انگار همیشه می‌خواست آدم را به درون بکشد. منصور حوالی تنگه را خوب می‌شناخت. بارها و بارها از آنجا رد شده بود. حساب برف و زمستان اما فرق می‌کرد. باد هر لحظه شدیدتر می‌شد. آخر هم کار خودش را کرد. منصور کوچک را مثل پر کاه از جا کند و به دره انداخت. تصویرها و صداها در ذهنش درهم و برهم شد. نام خودش را می‌شنید که تکرار می‌شود. منصور...منصور...منصور... دیگر چیزی نفهمید. کسی اما انگار در گوشش شعر می‌خواند. چشم که باز کرد، دیگر سردش نبود. نجاتش داده بودند. ناخن‌های سیاه شده پا، می‌افتاد و ناخن تازه درمی‌آمد؛ مثل جای زخم‌ها که عاقبت خوب می‌شدند. منصور زنده مانده بود.

■ حس می‌کرد دوربرش خبری است

سال‌های دبستان گذشت. چه سال‌هایی بود. پدر رفته بود. برادران ناتنی منصور هم دنبال زندگی خودشان بودند. اموال پدر تقسیم شد و فقر را برای خانواده کوچک، به ارمان آورد. کودکی و تنگدستی وقتی کنار هم بنشینند، یک دنیا حسرت و غصه توی دل آدم می‌ماند. منصور غصه نمی‌خورد. دلش یک جورهایی قرص بود. انگار نیرویی نامرئی او را به پیش می‌راند. وقتی دوران ابتدایی تمام شد، برای ادامه تحصیل به روستای «پوینک» رفت. بعدش نوبت دبیرستان رسید. این بار فاصله کمی بیشتر بود. ۲۰ کیلومتر. دبیرستان جایی بود که به آن «کارخانه قند» می‌گفتند. منصور پیاده می‌رفت تا کارخانه قند و باز می‌گشت. کار راحتی نبود. بعدش هم به ورامین رفت. آنجا اوضاع خیلی بهتر بود. مدیر مدرسه آدم خوبی بود. به دو نفر از معلم‌ها که با فولکس از تهران می‌آمدند، سفارش کرده بود که سر راه منصور را هم از قرچک بردارند و به مدرسه بیاورند. منصور تا قرچک پیاده می‌رفت. زمستان و تابستان. ولی باز خوب بود. درس خواندن را دوست داشت. مدتی بعد اتوبوس واحد به ورامین آمد. منصور تا باقرآباد پیاده می‌رفت و از آنجا با اتوبوس به ورامین. پیاده روی جزئی از زندگی اش شده بود. آن سال‌ها، سال‌های درس و کار بود. منصور از کارکردن فراری نبود. ناچار بود کار کند. یک تابستان را در کارخانه تیرچه بلوک قرچک، کار کرد. یک تابستان، یعنی تیر و مرداد و شهریور. آخر از مرداد. تابستان‌های قرچک، آدم را بدجوری می‌سوزاند. منصور نحیف بود. نوجوان لاغر تازه رسیده را چه به آجر و بتون و میلگرد؟! قبل ترش خشت مالی را از مشهدی باقر روستای خودشان یاد گرفته بود؛ آن وقت‌ها که ولی آباد را می‌ساختند. حالا اما آجرهای کارخانه انگار یکی یکی توی



و خرده ای نامزد ماندند. همان روزهایی که حمیده از کلاس زبان چهارراه ولیعصر درمی آمد و منصور را منتظر می دید. آنوقت تا نارمک قدم می زدند و برای آینده نقشه می کشیدند. نارمک، آن روزها برای منصور فقط یک خیابان نبود. خانه دایی، حالا خانه خودش شده بود. خانه امیدش. بعد از عروسی هم همان نارمک ساکن شدند. دایی یک خانه داد بهشان برای شروع زندگی. یک خانه ۸۲ متری. ۸۲ متر برای زوج جوان، کم از قصر نداشت. آن روزها منصور و حمیده، خوشبخت ترین و شادترین زوج آن خیابان بودند. زندگی به منصور لبخند می زد. روزهای خوب شروع شده بود. خانم معلم و آقای نظامی در ابتدای راه زندگی ایستاده بودند، آن هم با دنیایی ذوق و شوق. منصور باید می رفت آمریکا؛ برای گذراندن دوره های تخصصی. راهی آمریکا شد. سال ۵۱، وقتی به ایران برگشت، کلی تجربه داشت. همان موقع بود که او را برای کار به ایستگاه رادار بابل سر فرستادند. حالا اسمش گروه پدافند هوایی بابل سر است. سال ۵۴ کنکور سراسری قبول شد. دانشکده فنی، مهندسی برق. منصور از انقلابی که زمزمه هایش هر روز بلندتر می شد، بی خبر نبود. او هم مثل خیلی دیگر از همکارانش زیر نظر رفته بود. حرف هایش، مراداتش و ملاقات هایش. به هرحال نمی شد نظامی بود و فعالیت آشکار ضد رژیم کرد. منصور این را خوب می دانست ولی دلش با انقلاب بود. نمی توانست بنشیند و دست روی دست بگذارد و لباس نظامی را به تن داشته باشد که با اصلش مخالف است. تصمیم گرفت نامه ای به امام (ره) بنویسد و تکلیف بخواند. دی ماه ۵۷ عاقبت با کمک آیت الله محمد یزدی نامه را نوشت. خواست تا امام (ره) برای او و گروهش روشن کنند که در آن شرایط حساس در نیروی هوایی بمانند یا بیرون بروند؟ امام پاسخ دادند که قرار نیست ارتش منحل شود، پس نیاز است کارکنان پدافند هوایی و نیروی هوایی در بخش های خود بمانند و در راه پیروزی انقلاب تلاش کنند. یک ماه بعد انقلاب پیروز شد. روزهای خاصی بود. نظامی ها کنار مردم قرار گرفتند. با هم یکی شدند. ۲۱ بهمن، یک روز قبل از پیروزی انقلاب، وقتی گارد شاهنشاهی پادگان انقلاب را اشغال کرد، منصور به همراه دیگر پرسنل نیروی هوایی، علیه نیروهای مهاجم وارد عمل شد و پادگان را آزاد کرد. تلاش و جانفشانی مردم، ثمر داده بود. منصور این روزها را هم به چشم دید. از ۱۵ خرداد ۴۲، ۱۵ سال گذشته بود و خون های ریخته شده کفن پوشان ورامین، بی جواب نمانده بود. مردم در حال و هوای پیروزی انقلاب بودند. هیچ کس نمی دانست کمتر از ۲ سال بعدش قرار است جنگی درگیرد و ایران را به میان خود بکشاند. چه کسی است که جنگ را دوست داشته باشد؟! اما وقتی حرف از تحمیل



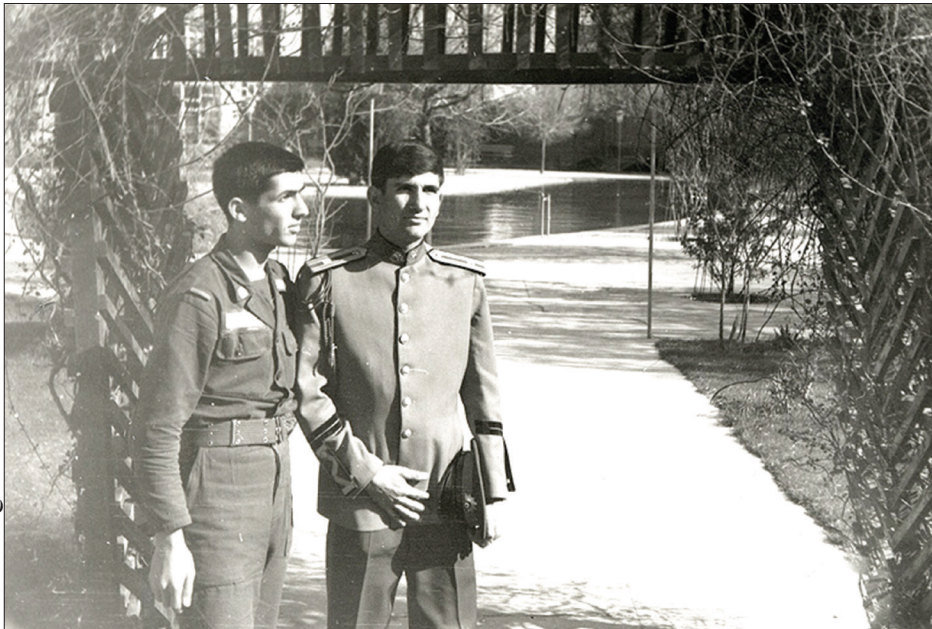
منصور دنبال فرصت می گشت تا با دایی صحبت کند. یک روز جمعه که دایی داشت می رفت بیرون، منصور وسایلش را جمع کرد و همراه او رفت. تا نیمه های راه ساکت بود. هیچ حرفی نزد. جمله را بارها و بارها در ذهنش مرور کرد. گفتن این حرف ها برای یک جوان ۲۱ ساله آنقدرها هم راحت نیست. منصور با خودش فکر کرد که دایی حتما عصبانی می شود. اما به هر حال باید حرف دلش را می گفت. بالاخره هم گفت «دایی جان من حمیده خانم را می خواهم و حمیده خانم هم مرا».

■ لباس نظام به تنش می آمد

سال های دبیرستان گرچه با سختی، اما گذشت. منصور دیگر جوانی بلندبالا بود که در آغاز راهی طولانی ایستاده بود. سال ۴۵ بود. دانشکده افسری، برایش مثل خانه شد. انگار تمام عمرش را در اندیشه رفتن به آنجا گذرانده باشد. لباس نظام به تنش می آمد. ۳ سال بعد، ستوان دوم شده بود. منصور ۲۱ ساله، حالا فکرهای دیگری در سر داشت. خانه دایی، دیگر برایش، فقط یک خانه نبود که راه دانشکده را کوتاه کند. منصور زیاد خانه دایی سر می زد. از دانشکده افسری تا ورامین، راه زیاد بود. نمی شد دائم مسیر طولانی را طی کرد. خصوصاً زمستان ها. آن سال ها هنوز زمستان ها حال و هوای بهاری پیدا نکرده بود. تا مغز استخوان آدم یخ می کرد. منصور باد و بوران ورامین را خوب می شناخت. سرمایی که انگار از کودکی در جانش مانده بود. حالا اما دلش یک جایی گرم شده بود. دختر دایی، معلم بود. حمیده خانم. خانم معلم. حمیده تا قبل از آن اصلاً به خیالش نمی رسید روزی با پسر عمه ازدواج کند. ۳ سال از منصور بزرگتر بود. آن وقت ها معلم ها دوست داشتند شوهرشان نظامی باشد. حمیده هم همینطور بود. منصور دنبال فرصت می گشت تا با دایی صحبت کند. یک روز جمعه که دایی داشت می رفت بیرون، منصور

وسایلش را جمع کرد و همراه او رفت. تا نیمه های راه ساکت بود. هیچ حرفی نزد. جمله را بارها و بارها در ذهنش مرور کرد. گفتن این حرف ها برای یک جوان ۲۱ ساله آنقدرها هم راحت نیست. منصور با خودش فکر کرد که دایی حتما عصبانی می شود. اما به هر حال باید حرف دلش را می گفت. بالاخره هم گفت «دایی جان من حمیده خانم را می خواهم و حمیده خانم هم مرا».

نفسش در سینه حبس شده بود. برنگشت تا به صورت دایی نگاه کند. حتی نایستاد تا جواب بگیرد یا حرف های دایی را بشنود. از ماشین پیاده شد و رفت. دایی عصبانی شد. نه آنقدر زیاد. پدر نبود دیگر. پیش خودش خیال کرد که رفت و آمدهای منصور به خانه شان بی دلیل نبوده. حتما دانشکده و دوری راه را بهانه می کرده. یگراست رفت سراغ حمیده. دختر، دلش با پسر عمه بود. به پدر اطمینان داد که هیچ حرفی با هم نزده اند. حمیده دختر تحصیل کرده فامیل بود. برای پدر و مادرش مهم بود که با چه کسی شوهر کند. پدر و مادرش با او صحبت کردند. می خواستند مطمئن شوند که درست تصمیم می گیرد. کمی بعد، عمه به خواستگاری حمیده آمد. دختر تحصیل کرده فامیل، شد همسر منصور. پسر دایی بلند بالا که در لباس نظام، برانزده تر از همیشه به نظر می رسید. عروسی در خانه پدر حمیده راه افتاد. قبلش یک سال



منبع عکس: sattari.ir

سال ۵۴ کنکور سراسری قبول شد. دانشکده فنی، مهندسی برق، منصور از انقلابی که زمزمه‌هایش هر روز بلندتر می‌شد، بی‌خبر نبود. او هم مثل خیلی دیگر از همکارانش زیر نظر رفته بود. حرف‌هایش، مرادداشت و ملاقات‌هایش. منصور دلش با انقلاب بود نمی‌توانست بنشیند و دست روی دست بگذارد و لباس نظامی را به تن داشته باشد که با اصلش مخالف است. تصمیم گرفت نامه‌ای به امام (ره) بنویسد و تکلیف بخواهد

دعوت بودند، بپوشد. آنقدر کار سرش ریخته بود که فرصت نکرد لباس را بدوزد و تمام کند. پیش خودش فکر کرد که لباس دیگری بپوشد و قید پیراهن تازه را بزند. با ناراحتی به منصور گفت از بس کار سرش ریخته بوده، نتوانسته لباس‌اش را بدوزد. منصور با خنده گفته بود که حالا برو و نگاهی به لباسش بیندازد. حمیده متوجه حرف‌های منصور نشده بود. سراغ چرخ خیاطی‌اش می‌رود تا ببیند منظور منصور چیست. پیراهن، دوخته شده و آماده، در انتظار حمیده بود. باورش نمی‌شد منصور آنقدر تمیز و با حوصله پیراهن را دوخته و تمام کرده باشد. هرچه بود، خیاطی و رفوگری را در دوران نوجوانی یاد گرفته بود و به خاطر همین هم از عهده کارهای اینچنینی خوب برمی‌آمد. حمیده چقدر دوست داشت منصور نازنینش همیشه کنار او و بچه‌هایش بماند، اما سرلشگر منصور ستاری، کارهای مهمی داشت و همسرش این را خوب می‌دانست. جنگ بود دیگر. جنگی که تحمیل شده بود. عملیات پشت عملیات.

آزاد سازی خرمشهر هم برای خودش حکایتی داشت. چه کسی است که نداند چه جانفشانی‌ها شد برای آزاد کردن پاره‌ای از میهن از دست دشمن. نیروهای بعثی برای کمک به قوای خود، به نیروهایی که در غرب اهواز، طلایه و کوشک

تابوت‌های چوبی برمی‌گشتند. زیر پرچم سه رنگ. بچه‌های کوچک پایگاه دیگر می‌دانستند که وقتی می‌گویند بابای کسی به بهشت رفته، دیگر قرار نیست برگردد. سورنا و ۳ خواهرش میان بچه‌های منتظر قد می‌کشیدند. فرزندان منصور و حمیده. حمیده بسوی گل و گلاب را خوب می‌شناخت. روزهایی که شهید می‌آوردند. سعی می‌کرد به دلش بد راه ندهد. منصور هنوز خیلی جوان بود. حمیده فکر نمی‌کرد که به این زودی‌ها از پیش‌شان برود. آدم دوست دارد فکرهای خوب را باور کند.

سال ۶۴ منصور معاون طرح و برنامه ریزی نیروی هوایی شد و یک سال بعدش، فرمانده نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران. حمیده زیاد خوشحال نبود. دلش می‌خواست سرهنگ محبوبش در خفا به کشور خدمت کند. همه جا اسم منصور بود. منصور ستاری. بابای مهربانی که در خانه برای بچه‌ها نقاشی می‌کشید و با چوب برایشان کاردستی درست می‌کرد. دلش نمی‌آمد بچه‌ها را تنها بگذارد. خودش زود پدر را از دست داده بود. زمانی که به دست‌ها و مهربانی‌هایش نیاز داشت. برای همسر هم مهربان بود. هیچ کس مثل حمیده نمی‌دانست منصور چه روح لطیف و قلب مهربانی دارد. یک شب حمیده پیراهنی را برای خودش برش زده بود تا فردای آن روز در عروسی که

به میان می‌آید، دیگر نمی‌شود نشست و تماشا کرد؛ خصوصاً اگر نظامی باشی.

منصور باید می‌رفت. تحصیل را نیمه کاره رها کرد. جنگ شوخی بردار نیست. بچه‌ها قد و نیم قداند. بار اول که می‌خواست به جبهه برود به حمیده نگفت جنگ شده. اصلاً جنگ را هنوز کسی باور نداشت. به همسرش گفت که برای بررسی اوضاع می‌رود. مأموریت اش ۲ ماه طول کشید. با وجود سن کم، آنقدر تجربه داشت که برای خودش وزنه ای باشد. تیمسار جوان، مغز متفکر نیروهای هوایی شد. طرح‌هایش بی نقص بودند. جای هیچ ایرادی نبود. ابتکارش در تجهیز سیستم‌های راداری پدافندی، توان نیروی هوایی را در برخورد با هواپیماهای متجاوز دشمن، دوچندان کرده بود. بچه‌های جنگ دلشان به منصور خوش بود. بچه ولی آباد ورامین. ولی آبادی‌ها دیگر می‌دانستند بچه محله شان چه گلی می‌کارد در جبهه. کسی نبود که منصور را نشناسد. درست مثل پدرش.

■ سورنا و ۳ خواهرش قد می‌کشیدند

سال ۶۲ بود. ۳ سال می‌شد که جنگ، کشور را درگیر کرده بود. چه کسی خیال می‌کرد اینقدر طول بکشد؟! تصور روزهای آینده راحت نیست. چه می‌شود؟ مرزهای کشور درگیر جنگ بودند. مردم شهرهای مرزی آواره شدند. جنوبی‌ها چه خاطراتی داشتند از گلوله باران شهرشان. منصور معاون عملیات فرماندهی پدافند نیروی هوایی ارتش شد. خانواده اش هنوز ساکن نارمک بودند، البته نه در خانه قبلی. آن را فروخته و در محله ۱۴ نارمک ساکن شده بودند. حمیده، نارمک را دوست داشت. محله پدری. روزهای کودکی را در این محله گذرانده بود. همین جا بود که عروسی کرده و حالا با بچه‌هایش در خانه انتظار منصور را می‌کشید. بچه‌ها بی حضور دائم پدر، بزرگ می‌شدند. حمیده همیشه دلش می‌خواست زندگی آرام و بی دغدغه‌ای داشته باشد. دوست داشت خودش و بچه‌هایش در آرامش کامل باشند. اگر دست خودش بود، می‌خواست تا سال‌ها در همان محله دوست داشتنی‌اش بماند و شاهد قدکشیدن بچه‌هایش باشد. منصور تیمسار بود و باید امنیت‌اش تأمین می‌شد. قرار شد خانواده از نارمک به پایگاه نیروی هوایی نقل مکان کند. این کار لازم بود. حمیده دلش نمی‌خواست برود. وسایل خانه را جمع نمی‌کرد تا شاید منصور را از رفتن منصرف کند اما باید می‌رفتند. روزهای سکونت در پایگاه نیروی هوایی، مثل روزهای نارمک نبود. انگار آنجا جنگ شکل دیگری داشت. همه چشم به راه بودند. اینطور نبود که بعضی‌ها، عزیز جبهه رفته داشته باشند. همه منتظر بودند. بچه‌ها با پدرها خداحافظی می‌کردند و منتظر می‌ماندند تا بابای عزیزشان برگردد. بابای بعضی‌ها خوابیده در

موضع گرفته بودند دستور داده بود تا به سمت خرمشهر پیشروی کنند. سرهنگ «رشید قشقایی» و سرگرد «ذوالفقاری» از خلبانان نیروی هوایی، مأموریت داشتند تا با دو فروند هواپیمای فانتوم، ستون نظامی دشمن را که به طرف خرمشهر در حال حرکت بودند، در جاده طلایه کوشک بمباران کنند. عملیات در ارتفاع کم و با دقت بسیار خوبی انجام شد و تعداد زیادی از افراد دشمن به همراه ادوات زرهی شان منهدم شدند.

در راه برگشت هواپیمای سرگرد ذوالفقاری با حجم سنگین آتش پدافند دشمن رو به رو شد و سقوط کرد. سرهنگ قشقایی که کمی جلوتر از ذوالفقاری بود، توانست رودخانه کارون را رد کند. همان موقع بود که متوجه شد هواپیمایی با فاصله بسیار کم او را تعقیب می کند. با توجه به ارتفاع کم و سرعت زیاد، فرصت بررسی هواپیمای پشت سر را نداشت، به خاطر همین با رادار دزفول تماس گرفت و پرسید: «هواپیمایی مرا تعقیب می کند. می دانید چه نوعی است؟»

رادار دزفول اطلاعاتی از هواپیمای مورد نظر نداشت. سرهنگ قشقایی نگران بود. فکر می کرد که هر لحظه از سوی هواپیمای تعقیب کننده مورد اصابت مسلسل قرار خواهد گرفت. باید راهی می یافت. در همان فکرها بود که صدای سرگرد ستاری را شنید که از رادار بندر امام در رادیوی هواپیما می پیچید: «اکبر جان نگران نباش! هواپیمای تعقیب کننده «اف - ۴» خودی است دنبالت فرستادم تا کسی که در حال تعقیب بود فرار کند.» فردای آن روز خرمشهر آزاد شد. دوستان و همراهان منصور ستاری، از درایت او خاطرات زیاد دیگری هم دارند؛ درایتی که سبب می شد روزهای نفسگیر جنگ، با اطمینان و امنیت خاطر بیشتری سپری شود.

اسکورت ناوگان تجاری کشتی های نفتکش ایران در خلیج فارس و دریای عمان در دو سال آخر جنگ کار منصور ستاری بود. این کار با توجه به درگیری شدید و حجم بالای عملیات جنگی، اصلاً ساده نبود اما توانایی های منصور هم کم نبود. تمام قد و با تمام توان ایستاده بود تا پتروشیمی و میدان های گازی را در برابر حملات دشمن حفاظت کند. مجتمع پتروشیمی بندر امام و میدان گازی کنگان مدیون تلاش های بی نظیرش هستند.

■ آذرخش در دامن منصور قدکشید

جنگ، کوچک و بزرگ نمی شناسد. شکم سیر و گرسنه نمی شناسد. نیاز را اصلاً نمی فهمد. جنگ است دیگر. روزهای جنگ، روزهای انتظار بود. روزهای گوش به زنگ بودن. روزهای تلفن های مشکوک و صورت هایی که رنگ گچ می شدند. صدای لرزان گوینده رادیو که با بغضی شادمانه خبر موفقیت رزمندگان را در عملیات

می داد و شکرگزاری مردم و هم دلواپسی شان که می دانستند چه گل ها پرپر شده اند در این راه. گل های پر پر می آمدند. روی دست هایی که دهان های صاحبانشان لا اله الا الله گویان، حزن آلود و دلتنگ باز و بسته می شدند. همه همصدا شده بودند. صدای گریه زن ها بلند می شد. کسی می گفت دامادی ات مبارک پسر. یکی دیگر نامی را صدا می زد. محمدم... عزیزکم... نام ها همه یک نام شده بودند. انگار آخر همه شان، به ایران ختم می شد؛ محمد ایران، علی ایران، حسین ایران، هوشنگ ایران، عباس ایران...

جنگ، شرایط خودش را داشت. اعتبار مالی نبود، عوض اش محدودیت بود. خرید تجهیزات نیروی هوایی، داستانی داشت برای خودش. مرد اول نیروی هوایی، کسی نبود که محدودیت ها زمینگیرش کند. راه خودکفایی نیروی هوایی را پیش گرفت و از خروج اعتبارات جلوگیری کرد. منصور آینده را می دید. پیشرفت و خودکفایی را. قرار نبود جنگ تا ابد ادامه پیدا کند. او روزهای بعد از جنگ را هم می دید. روزهایی که ایران باید با تمام توان به جلو حرکت می کرد. هواپیمای جنگی «آذرخش» هم یکی از همان پروژه هایی بود که به دست او کلید خورد و سال ۷۶ با حضور رهبر انقلاب به پرواز درآمد؛ یادگاری از منصور ستاری.

■ حاضری خانه آخرت بسازیم؟

جنگ عاقبت تمام شد. حالا ایران بود و راه دراز پیش رو. باید خسارت ها را جبران می کرد. جنگ

منصور باید می رفت. تحصیل را نیمه کاره رها کرد. جنگ شوخی بردار نیست. بچه ها قد و نیم قداند. بار اول که می خواست به جبهه برود به حمیده نگفت جنگ شده. اصلاً جنگ را هنوز کسی باور نداشت. به همسرش گفت که برای بررسی اوضاع می رود. مأموریت اش ۲ ماه طول کشید. با وجود سن کم، آنقدر تجربه داشت که برای خودش وزنه ای باشد. تیمسار جوان، مغز متفکر نیروهای هوایی شد. طرح های بی نقص بودند. جای هیچ ایرادی نبود. ابتکارش در تجهیز سیستم های راداری پدافندی، توان نیروی هوایی را در برخورد با هواپیماهای متجاوز دشمن، دوچندان کرده بود

جان های عزیزانی را گرفته بود که در قطعه شهدای شهرهایشان آرام گرفته بودند. جنگ جانبازانی را به جا گذاشته بود و کودکانی را که فرزندان پدران حماسه بودند. همان بچه هایی که بهشان می گفتند پدرت به سفر رفته. آن اوایل بچه ها نمی دانستند معنی پیش خدا رفتن، یعنی چه. بعدها از بس که پدرها پیش خدا رفتند و بازنگشتند، دیگر هر بچه ای، هر چقدر هم کوچک، وقتی می شنید پدرش پیش خدا رفته، بغض می کرد و به عکس پدر میان چارچوب قاب زل می زد. جنگ، شهرها را هم خراب کرده بود. پل ها و تأسیسات را. بیمارستان ها و مدرسه ها را هم. وقت استراحت نبود. زمستان های جنگ با آن صف های بلند نفت گذشته و بهار سازندگی رسیده بود.

سرلشگر آرام نبود. باید هرچه بیشتر برای پیشبرد نیروی هوایی تلاش می کرد. حرف اش همیشه این بود که آمریکا و انگلیس نمی آیند برای ما کاری بکنند. پس به امید چه کسی نشسته ایم؟ تمام حرف اش این بود که ما باید هرکاری از دستان برمی آید انجام دهیم و نتیجه کارهایمان را هم به آیندگانمان منعکس کنیم تا آنها راه را درست بروند. سرلشگر در روزهای پس از جنگ هم از حال رزمندگان روزهای خون و حماسه غافل نبود. سرهنگ رشیدی نقل می کند که بعد از پایان جنگ به دلیل اینکه بهترین دوستان و همزمانش را در جنگ از دست داده بوده، وضعیت روحی مطلوبی نداشته. لحظه شهادت آنها، هر لحظه پیش چشمش مجسم می شده و او را به شدت متقلب می کرده است. سرلشگر ستاری از روحیه همزمش به خوبی مطلع بوده. او مرتب به سرهنگ قشقایی سر می زده و او را تشویق می کرده تا زودتر کارش را شروع کند و به روزهای اوج بازگردد.

یکی از روزها ستاری رو به همزمش کرد و گفت: «کی می خواهی، کارت را شروع کنی؟» قشقایی پاسخ داد: «نمی دانم، فعلاً کارم شده رفتن به بهشت زهرا، سر مزار دوستان شهیدم.»

ستاری گفت: «هر چند شهادت دوستان سخت است، ولی این دلیل نمی شود شما دست از کار و تلاش بکشید. باید دوباره بجنگید و این بار در سنگر دیگری مبارزه را آغاز کرد. فردا بیا دفتر، کارت دارم.» روز بعد قشقایی به دفتر تیمسار رفت و ستاری او را همراه با خود به شهرک مسکونی قصر فیروزه ۲ بردند. در آنجا خانه هایی بود که ساخت آنها به دلیل درگیری در جنگ نیمه تمام مانده بود. تیمسار خانه ها را به قشقایی نشان داد و گفت: «حاضری با هم، خانه آخرت بسازیم؟»

قشقایی پاسخ داد: «با کمال میل. چکار باید بکنم؟» ستاری گفت: «این ساختمان های نیمه کاره را می بینی؟ این جا دو هزار دستگاه نیمه تمام است، در حالی که نیروهای از جنگ برگشته و

اصفهان شدند. بازدید از انبار قطعات آغاز شد. چه کسی بهتر از منصور ستاری برای این کار؟! وقتی پای او میان می آمد، دیگر جای هیچ شک و شبهه ای باقی نمی ماند. اصلا خیال همه را راحت می کرد. هیچ وقت، هیچ کس نمی فهمید که در پس چهره آرام فرمانده چه می گذرد. حتی قضیه شیمیایی شدنش را در عملیات خیبر به هیچ کس بروز نداد. همان قصه آشنا. قصه از خود گذشتن. قصه برداشتن ماسک و بخشیدنش به دیگری. سرلشگر از آن وقت به بعد، حس بویایی اش را از دست داد و اطرافیانش سالها بعد به این راز پی بردند؛ وقتی در بیمارستان بستری شده بود. پاهایش هم آثار زخم های شیمیایی را داشتند. می گفتند در پوتین هایش پنبه می گذاشت تا زخم ها، کمتر آزارش دهند.

دی ماه ۷۳، وقتی منصور با همراهانش عازم تهران می شد، خدا می داند آیا می دانست چه سرنوشتی در انتظارش است یا نه. هوا سرد بود. منصور و همراهانش نماز را در انبار قطعات خواندند و راهی شدند. هواپیما بلند شد. چند دقیقه بعد، دود سیاهی به آسمان بلند شد. نزدیک فرودگاه اصفهان. منصور ستاری و افسران نیروی هوایی که همراهش بودند، شهید شدند. سرلشگر هنوز جوان بود. ۴۶ ساله. فرمانده نیروی هوایی ارتش با آن همه افتخار. ناظران، آتش را می دیدند که زبانه می کشد. آتش سوزان در سرمای دی ماه. منصور رفته بود. پسر بچه ای نحیف با کفش های کتانی پارچه ای وسط برف ایستاده بود و به او لبخند می زد.

برای منصور همیشه یک جور دیگر بود. آن زمستانی که باد او را به ته دره انداخت، در همان عالم کودکی با خودش عهد کرده بود که آدم مهمی شود و کارهای بزرگی بکند. ناخن های پایش را سرما سیاه کرده بود. اولش فکر می کرد دیگر هیچ وقت خوب نمی شوند و انگشت ها هم شاید مثل ناخن های سیاه شده، دانه دانه بیفتند و بعد نوبت پاها برسد. ولی هیچ کدام از این اتفاق ها نیفتاده بود. منصور به خودش قول داده آدم مهمی شود. حالا آدم مهمی بود. خیلی مهم. قرار بود تعدادی از هواپیماها در پایگاه هوایی اصفهان تعمیر و راه اندازی شوند. سرلشگر و تیمش راهی

دی ماه ۷۳، وقتی منصور با همراهانش عازم تهران می شد، خدا می داند آیا می دانست چه سرنوشتی در انتظارش است یا نه. هوا سرد بود. منصور و همراهانش نماز را در انبار قطعات خواندند و راهی شدند. هواپیما بلند شد. چند دقیقه بعد، دود سیاهی به آسمان بلند شد. نزدیک فرودگاه اصفهان. منصور ستاری و افسران نیروی هوایی که همراهش بودند، شهید شدند. سرلشگر هنوز جوان بود. ۴۶ ساله.

خانواده شهدا با مشکل مسکن مواجه اند. مجبورند در خانه های اجاره ای زندگی کنند. بیا دست به دست هم بدهیم و این خانه ها را بسازیم. تأمین اعتبار و بودجه از من و ساختن خانه ها از تو.» قشقای قبول کردم و دو روز بعد با بودجه ای که تیمسار در اختیارش گذاشت، کار را شروع کرد. بودجه محدود بود اما کار با هر زحمتی بود، پیش می رفت. در نهایت هم چهارصد دستگاه منزل آماده شد و همانطور که سرلشگر ستاری قول داده بود به خانه شهدا و جانبازان تحویل داده شد.

برای منصور ستاری فرقی نمی کرد؛ چه در جبهه جنگ و در نبرد با دشمن و چه بعد از جنگ و در راه سازندگی و آبادانی کشور؛ هرکجا که نیاز بود دست به کار می شد و با تمام قوا تلاش می کرد.

زندگی برای منصور بعد از جنگ ادامه داشت ۵ سال از پایان جنگ گذشت. سرلشگر منصور ستاری همچنان سکان فرماندهی نیروی هوایی را در دست داشت. خیلی از همزمانش رفته بودند. خاطره شهید بابایی، همچنان روزهای نخست در دلش زنده بود. اقدامات ستاری فراگیر و ارزنده بود. دانشکده پرواز خلبانی هم از همان جمله اقدامات بود که آرزوی دیرینه هر ایرانی وطن پرست و پرسنل نیروی هوایی به شمار می رفت. اولین سری دانشجویان خلبانی در مهرماه سال ۶۷ وارد دانشکده پرواز شدند. ستاری دانشگاه هوافضا را نیز با هشت گرایش تحصیلی و مبتنی بر برنامه های آموزشی مجموعه های کارشناسی و مصوبات وزارت فرهنگ و آموزش عالی تأسیس کرد.

تأسیس دانشکده پرستاری و راه اندازی مرکز تحقیقات و آموزش پزشکی پاتولوژی نیروی هوایی را هم باید به فهرست اقدامات سرلشگر ستاری اضافه کرد. او به آموزش حین خدمت و آموزش پرسنل رده میانی توجه زیادی داشت. به همین دلیل هم بود که هنرستان کار و دانش و فنی و حرفه ای را در مرکز آموزش های هوایی و اجرای برنامه های آموزش و پرورش تأسیس کرد تا افرادی که با حداکثر ۱۶ سال سن به استخدام نیروی هوایی درآمده بودند، بتوانند همانند دانش آموزان دبیرستان به تحصیل بپردازند و دیپلم رسمی کشور را دریافت کنند.

زندگی بعد از جنگ ادامه داشت. سال ها یکی بعد از دیگری گذشت. ۶ سال از پایان جنگ گذشته بود. این سال ۷۳ برای سرلشگر مثل سال های دیگر نبود. این را نمی شد حدس زد. اصلا از کجا می شد فهمید که قرار است چه اتفاقی روی دهد. هیچ کس آینده را نمی داند. تصور کردن یا حدس زدن اینکه قرار است آن سال برای منصور ستاری چه پیش آید، امری ناممکن بود؛ حتی حمیده که سال ها همدم منصور بود. ۲۵ سال، کم نیست. گرچه منصور هفته ها و ماه ها دور از خانه بود اما این، چیزی از صمیمیت شان کم نمی کرد. دی ماه سال ۷۳ بود. اصلا انگار زمستان ها





نقش دانشگاه شهید ستاری در ارتقای سطح نیروی هوایی ارتش



درآمد

از جمله خدمات ارزنده شهید ستاری که چون شمعی فروزان به نوردهی و خدمت رسانی ادامه می‌دهد، تأسیس دانشگاه «علوم و فنون هوایی» است که بعدها به دانشگاه شهید ستاری معروف شد.

نگاهی کوتاه

به وقف جاریه شهید ستاری

ایجاد دانشکده پرواز دست به کار شدیم و آن را به شکل نظام دانشگاهی درآوردیم. تیمسار ستاری اکثر طرح‌ها و ایده‌ها را ارائه می‌داد و با همت بلندی که داشت، بیشتر کارها را خودش به پیش می‌برد به طوری که پس از برگزاری یکصد و شش جلسه مشترک با وزارت فرهنگ و آموزش عالی، سرانجام طرح تأسیس دانشکده تصویب شد و ما پذیرش اولین دوره دانشجویان را آغاز کردیم. ابتدا هواپیماهای آموزشی ملخ‌دار

که دانشجو پذیرش می‌شود تا زمانی که وینگ (نشان) خلبانی می‌گیرد، باید در داخل کشور آموزش ببیند». گفتم: تیمسار هر کاری از دست من بربایید، انجام می‌دهم. در آن جلسه تیمسار ستاری مأموریت تأسیس دانشکده پرواز را به من محول کرد و گفت: «هر چه احتیاج داشته باشید، تهیه می‌کنم. اگر حالا نتوانیم، در آینده نزدیک تهیه خواهیم کرد. من مطمئنم تأسیس دانشکده به خوبی انجام خواهد شد». به این ترتیب ما برای

امیر سرتیپ «حبیب‌الله صادق‌پور» در رابطه با آغاز تأسیس این دانشگاه می‌گوید: «دانشکده خلبانی که از ۳۱ سال پیش تأسیس شده بود، دانشجویان را با مدرک دیپلم پذیرش می‌کرد و بعد از یک دوره آموزش کوتاه مدت، آنها را برای آموزش با هواپیمای جت به خارج از کشور اعزام می‌کرد. تیمسار ستاری یک روز مرا احضار کرد و گفت: «نمی‌خواهم اینگونه باشد. ما باید تمام مراحل آموزش را در ایران داشته باشیم، یعنی از زمانی

هوایی در کشور جهت مقابله با تهدیدات احتمالی با توجه به اهمیت اقتصادی دفاع از مناطق حیاتی و صنعتی کشور و همچنین ایجاد توانایی علمی و عملی لازم بمنظور همگام شدن با پیشرفت سریع تکنولوژی و تجهیزات سیستم‌های موشکی، فرماندهی و کنترل هوایی از اهداف مهم دانشکده مهندسی تکنولوژی فرماندهی و کنترل هوایی است. تربیت افسران کارشناس جهت فعالیت در صنایع مربوط به هواپیما و هلی‌کوپتر در نیرو و سازمان‌های مشابه با توانایی محاسبات، طراحی و ساخت قسمت‌هایی از صنایع مختلف هواپیمایی، هلی‌کوپترسازی و موشکی در دانشکده مهندسی هوافضا پیگیری می‌شود.

آزمایشگاه‌ها و کارگاه‌های دانشکده هوایی شهید ستاری که در ارتباط با دروس نظری دانشکده مهندسی هوافضا ایجاد شده در مقایسه با دانشگاه‌های کشور که رشته هوافضا دارند از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. همچنین تربیت افسران کارشناس با تکیه بر اصول مهندسی نگهداری، به‌سازی و مدیریت تعمیر سیستم‌های مکانیکی هواپیما، هلی‌کوپتر و غیره که قادر خواهند بود نیاز صنایع مختلف هواپیمایی، هلی‌کوپترسازی و موشکی و دیگر صنایع نیروی هوایی و سازمان‌های مشابه را در حد کارشناسی تأمین کنند از اهداف غایی رشته کارشناسی مهندسی نگهداری هواپیما است که در دانشکده مهندسی هوافضا دانشگاه هوایی شهید ستاری ارائه می‌شود. در دانشکده کامپیوتر دانشگاه هوایی شهید ستاری نیز در مقطع کارشناسی رشته مهندسی کامپیوتر (نرم‌فزار) و در دانشکده مدیریت هم در مقطع کارشناسی رشته مدیریت دولتی و بازرگانی دانشجو پذیرش می‌شود.

* پایگاه اطلاع‌رسانی نهجا

هوایی موجود در نیروی هوایی با توانایی شناخت نحوه عملکرد و چگونگی نگهداری و بهره‌برداری از این سیستم‌ها در رشته‌های کارشناسی مهندسی برق الکترونیک و کارشناسی مهندسی برق مخابرات دانشکده مهندسی برق دانشگاه هوایی شهید ستاری تربیت می‌شوند.

دانشکده مهندسی تکنولوژی فرماندهی و کنترل هوایی دانشگاه هوایی شهید ستاری نیز در مقطع کارشناسی رشته‌های مهندسی تکنولوژی فرماندهی و کنترل هوایی در سه گرایش اطلاعات عملیات، عملیات موشک، کنترل شکاری، سیستم‌های فرماندهی و کنترل هوایی در توان نظامی کشور از نظر نظامی و سیاسی نقش مهمی ایفا می‌کند. تربیت افسران کارشناس فرماندهی و کنترل هوایی بمنظور ایجاد یک شبکه قدرتمند منسجم دفاع

دانشگاه هوایی شهید ستاری دارای شش دانشکده تحت عنوان «دانشکده پرواز»، «دانشکده مهندسی برق»، «دانشکده مهندسی تکنولوژی فرماندهی و کنترل هوایی»، «دانشکده مهندسی هوافضا»، «دانشکده کامپیوتر» و «دانشکده مدیریت» است. سه رشته «هوانوردی خلبانی»، «هوانوردی ناوبری هواپیما» و «هوانوردی مراقبت پرواز» در مقطع کارشناسی در دانشکده پرواز دانشگاه هوایی شهید ستاری به تربیت دانشجو می‌پردازند

را آماده کردیم و سپس هواپیمای جت را نیز وارد سیستم آموزش کردیم. شهید ستاری دو روز قبل از شهادتش به من گفت: «صادق‌پور ما با ساختن این دانشکده و آوردن هواپیمای جت به سیستم، به آرزوی ۳۳ خودمان رسیده‌ایم. حالا این دانشکده راه خود را پیدا کرده و من خیالم راحت است از اینکه بدون نیاز به خارج می‌توانیم خودمان خلبان تربیت کنیم».

■ آشنایی اجمالی با دانشگاه شهید ستاری

دانشگاه هوایی شهید ستاری در سال ۱۳۶۷ به ابتکار نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران بوسیله فرمانده شهید آن امیر سرلشکر منصور ستاری بنیان گذاشته شد و با ۱۳ رشته کارشناسی و دو رشته کارشناسی ارشد در قالب ۶ دانشکده مشغول تربیت نیروی متخصص برای نیروی هوایی و سایر سازمان‌ها است. دانشگاه هوایی شهید ستاری با این هدف تأسیس شد که افسران متخصص در رشته‌های راهبردی علوم با بالاترین سطح علمی و با توجه به ابعاد علمی، انضباطی، عقیدتی، سیاسی و جسمانی در آموزش افسران برای ارتش جمهوری اسلامی ایران تربیت شوند و از پرورش تعداد زیادی از افراد اما با تخصص در رشته‌های با دید محدود اجتناب شود.

دانشگاه هوایی شهید ستاری دارای شش دانشکده تحت عنوان «دانشکده پرواز»، «دانشکده مهندسی برق»، «دانشکده مهندسی تکنولوژی فرماندهی و کنترل هوایی»، «دانشکده مهندسی هوافضا»، «دانشکده کامپیوتر» و «دانشکده مدیریت» است. سه رشته «هوانوردی خلبانی»، «هوانوردی ناوبری هواپیما» و «هوانوردی مراقبت پرواز» در مقطع کارشناسی در دانشکده پرواز دانشگاه هوایی شهید ستاری به تربیت دانشجو می‌پردازند.

دانش‌آموختگان رشته‌های «هوانوردی خلبانی» و «هوانوردی ناوبری هواپیما» برای هدایت انواع هواپیماهای موجود در نیروی هوایی اعم از شکاری، ترابری، شناسایی تاکتیکی، هواپیمای سبک و ارتباطی و همچنین انواع هلی‌کوپترها بمنظور دفاع از قلمرو فضایی کشور با توانایی شناخت، بهره‌برداری، مدیریت در سیستم‌های مختلف هوانوردی، مشاوره، طراحی و ساخت، گسترش و به‌سازی و نوسازی سیستم‌های پروازی و تهیه و تدوین طرح‌ها، خط مشی‌ها و دستورالعمل‌های مورد نیاز در جهت توسعه و جایگزینی سیستم‌های پروازی تربیت می‌شوند. کارشناسان تربیت شده در رشته «هوانوردی مراقبت پرواز» نیز دارای توانایی در زمینه کنترل ترافیک هوایی، بهره‌برداری از دستگاه‌های پیشرفته ناوبری و سیستم‌های ترافیک هوایی هستند. افسران کارشناس الکترونیک و مخابرات با توجه به تنوع تجهیزات الکترونیکی و مخابراتی زمینی و





دانشگاه نیروی هوایی رویایی که ستاری به واقعیت تبدیل کرد

گفتگو با «تمیسار فرهی»
مسئول راه اندازی دانشگاه شهید ستاری

یک نفر از آنها را برای صحبت کردن خدمت شهید ستاری می‌فرستادم. برای حفظ ساختمان هم با تیمسار بازرگان (رئیس وقت جهاد خودکفایی) صحبت کردم و به ایشان گفتم که یک ساختمان با چنین مشخصاتی وجود دارد و از آنجایی که شما به طور مستقیم از وزارت دفاع بودجه خود را دریافت می‌کنید با ستاری دچار مشکلی نمی‌شوید که بازرگان هم قبول کرد و آن ساختمان همچنان متعلق به جهاد خودکفایی باشد. حدود دوهفته ای افراد را به سراغ شهید ستاری می‌فرستادم و خودم هم با ایشان هیچ صحبتی نمی‌کردم تا نتیجه کار مشخص شود.

پس از چند هفته شهید ستاری من را خواست و پرسید که تاسیس دانشگاه در چه مرحله ای قرار دارد. من توضیح دادم که پیگیر کار در شورای عالی انقلاب فرهنگی هستم و هم زمان طرح درس‌ها نیز در حال نگارش است. علاوه بر این خبر دارم که این طرح در دفتر ریاست جمهوری قرار دارد و مهندس میرسلیم (مشاور رئیس جمهور وقت) ضمن استقبال از آن، پیشنهاد دادند که این طرح در قالب یک رشته در دانشگاه امیرکبیر دایر شود که ما مخالف این کار بودیم چرا که هدف ما تربیت افسر برای نیروی هوایی بود. شهید ستاری با شنیدن این گزارش‌ها از من خواست که طرح دانشگاه را به وی بدهم و من نیز بدون هیچ پرسشی، طرح را در اختیار ایشان قرار دادم. پس از چند روز مجدداً من را خواستند و پاکتی را به من دادند. با باز کردن پاکت دیدم که ذیل طرح را آیت‌الله خامنه‌ای (رئیس جمهوری وقت) امضا کرده و بدین ترتیب مقدمات کار فراهم آمد.

نقش شهید ستاری در تاسیس این دانشگاه چه بود؟
حدود سال ۶۴ بود که شهید ستاری به عنوان مسئول طرح و برنامه نیروی هوایی منصوب شد و از آنجایی که افسری نابغه و پرتلاش بود، کار تاسیس دانشگاه را به قوت پیگیری کرد. در آن زمان با زحمت فراوان و با هماهنگی با تیمسار ظهیرنژاد (فرمانده وقت ستاد کل ارتش) یک ساختمان سه طبقه را در خیابان استاد نجات الهی گرفتم و آنجا را به عنوان دفتر هماهنگی دانشگاه هوایی افتتاح کردم. علت انتخاب آن ساختمان نیز این بود که آوردن استادان به داخل مراکز نظامی کار دشواری بود و آنها نیز به این کار رغبتی نداشتند. زمانی که شهید ستاری با کار ما مواجه شد، بنابر ذهنیتی که از ما داشت، سه بار تصمیم گرفت که گروه ما را منحل کند.

چه ذهنیتی؟
اول اینکه در آن زمان خودباوری کافی وجود نداشت و دیگر هم اینکه فرهی شخص مناسبی برای این کار نیست. **شما برای از بین بردن این ذهنیت چه کردید؟**
تیمسار ستاری در ابتدا دستور دادند که ساختمان را به بنیاد مستضعفان بازگردانیم. در اینجا برداشت من این بود که دغدغه شهید ستاری امور دیگری است. من با خودم گفتم که باید طرز فکر شهید ستاری را عوض کنم و برای این کار دست به دامان هم‌دوره ای‌های ایشان و افرادی چون تیمسار سیفی و تیمسار جنگی شدم و هر چند روز یک بار،

دانشگاه شهید ستاری از جمله اقدامات موثر شهید ستاری است که خدمات آن برای نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران تا سالیان سال باقی خواهد ماند و دانش آموختگان آن پرسنل نیرومندی برای نیروی هوایی خواهند شد. «تمیسار فرهی» مسئول راه اندازی دانشگاه است که برای تاسیس و راه اندازی آن زحمات فراوانی را متحمل شده است. فرهی در سال ۱۳۴۰ وارد دانشکده افسری و پس از طی دوره‌های آموزشی، در لجستیکی ارتش و پس از آن در لجستیکی نیروی هوایی خدمت کرد. با قبولی در آزمون‌های بورسیه نیروی هوایی جهت آموزش دوره‌های ارتباطات به مدت ۲ سال به کشور انگلستان رفت. چند ماهی از بازگشت وی به ایران نگذشته بود که برای آموزش سامانه‌های موشکی هاگ عازم آمریکا شد و پس از بازگشت نیز ریاست نخستین مدرسه موشکی را بر عهده گرفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به توصیه تیمسار عباسی، مسئول بازنگری در فرآیندهای آموزشی نیروی هوایی و فرمانده آموزش هوایی و در سال ۱۳۶۰ نیز مامور تشکیل دانشگاه نیروی هوایی گردید. وی در این گفتگو از مراحل تاسیس دانشگاه و حمایت‌های ویژه شهید ستاری گفته است.

جرقه تاسیس دانشگاه برای نیروی هوایی در چه زمانی ایجاد شد؟

چندی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی یکی از افسران باهوش نیروی هوایی به نام سرهنگ رضا رضایی به فکر تاسیس دانشگاه نیروی هوایی افتاد. اما به نظر آنها راه اشتباهی را طی کردند چرا که آنها مراکزی چون مرکز الکترونیک شیراز و یا شاهان شهر اصفهان را انتخاب کردند که به دست گرفتن آنها دردسرهای خاص خود را داشت و عملاً امکان پذیر نبود. خود من هم همیشه به فکر مکانی مناسب برای ایجاد دانشگاه هوایی بودم و در نظر داشتم که مهرآباد جنوبی را به عنوان این مکان تعیین کنم که امروز نیز دانشگاه هوایی در آنجا قرار دارد. آن زمان هم که رئیس مدرسه موشکی هاگ بودم از خدا می‌خواستم که قدرتی به من دهد تا با استفاده از امکانات موجود در مهرآباد جنوبی، آنجا را به دانشگاه هوایی تبدیل کنم که بالاخره این آرزوی من عملی شد. به خاطر دارم که تا چند سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، وضعیت نیروی هوایی آنچنان مشخص نبود و زمانی که من را به عنوان مسئول ایجاد دانشگاه انتخاب کردند، همه مرا به تمسخر می‌گرفتند ضمن آنکه کسی باور نداشت که بتوانیم چنین دانشگاهی را بنا کنیم. اما من به معنای واقعی کلمه باور داشتم که می‌توان چنین دانشگاهی را تاسیس کرد.

کار انتخاب شدند. در آن جلسه به شهید ستاری گفتم که من در دانشگاه هوایی یک سیستم ایجاد کردم و پس از من هم کارها ادامه می‌یابد. در همان جلسه به ایشان گفتم که تیمسار با رفتن من اتفاقی برای نیروی هوایی نمی‌افتد اما وای به حال آن روزی که شما از نیروی هوایی بروید!

چه خاطره جالبی از همکاری با شهید ستاری دارید؟
به خاطر دارم که برای شروع به کار کارگاه‌ها حدود ۶۰ میز کار نیاز داشتیم. درخواست میز کار را به فرمانده نیرو دادم. دیدم که شهید ستاری مانند یک نجار ماهر دستور دادند که چه مقدار چوب راش و سایر تجهیزات فراهم شود تا نجاری نیروی هوایی، میزها را تحویل دهد. نجاری نیرو نیز گفت که به ۶ ماه زمان نیاز است تا میزها ساخته شود! با شنیدن این حرف خودم دست به کار شدم و یک قسمتی از چوب‌ها به نجاری پدر یکی از افسران وظیفه خودم (آقای علیزادگان) در تهران بردم و ظرف مدت یک روز چند میز تحویل دادم که این کار موجب شگفتی شهید ستاری شد.

کدام یک از ویژگی‌های شخصیتی شهید ستاری برای شما بسیار جالب توجه بود؟

شهید ستاری فرد بسیار با شهامت و شجاعی بود. برای نمونه به خاطر دارم که یکی از مسئولان پیشین برای خود گاوصندوقی درست کرده بود تا در مواقع خطر در آن پنهان شود. اما شهید ستاری هیچگاه از آنجا استفاده نکرد و در زمان جنگ نیز دائما در منطقه رفت و آمد داشت. امروز پس از گذشت حدود ۳۰ سال چه حسی نسبت به دانشگاه نیروی هوایی دارید؟

من همان روز که دانشگاه را تأسیس کردیم، می‌دانستم که این دانشگاه چه ثمراتی را در آینده خواهد داشت و امروز خدا را بسیار شکر می‌کنم که چنین مرکزی را ایجاد کردم. امروز حدود ۵۰ نفر از فارغ التحصیلان دکتری هوافضا و الکترونیک دارند و همین موضوع برای من بسیار خرسند کننده است. دانش هوایی این دانشجویان بسیار زیاد است و می‌توانند بسیار از سیستم‌ها را طراحی کنند و حال آنکه امکان بروز استعدادها فراهم نمی‌شود، مسئله دیگری است.

حرف آخر...

متأسفانه شهید ستاری زود رفتند و اگر بودند می‌توانستند سازندگی‌های فراوانی انجام دهند.

در ابتدای کار چه دانشکده‌هایی دایر شد؟

در ابتدا دانشکده‌های «هوا فضا»، «فرماندهی و کنترل»، «علوم پایه» و «مدیریت» را تأسیس کردیم و تأسیس دانشکده پرواز را به مرحله بعد موکول کردیم. از این مرحله به بعد بود که شهید ستاری اطمینان کامل به ما پیدا کردند و دانشگاه نیروی هوایی به عشق ایشان تبدیل شده بود و همیشه به ما سر می‌زدند. اگرچه من فرد مغروری هستم اما علاقه من به شهید ستاری به جایی رسید که کفش‌های ایشان را برایشان ردیف می‌کردم و اگرچه که پس از جدا شدن از دانشگاه هوایی از عملکرد ایشان نسبت به خودم راضی نبودم اما به ایشان علاقه داشتم.

چه شد که از دانشگاه نیروی هوایی رفتید؟

تیمسار ستاری علاقه مند بود که مرا ابقا کند اما من معارضان زیادی داشتم. چرا که من با فرماندهان نیرو رابطه خوبی نداشتم و مشکلات زیادی بین ما به وجود آمده بود. متأسفانه به تعبیر آقای بازرگان (رئیس جهاد خودکفایی وقت) تا زمانی که یک طرح روی کاغذ است کسی با آن کاری ندارد اما وقتی کار شروع می‌شود، همه چوب لای چرخ می‌گذارند و در مورد ما هم همینطور بود و به همین دلیل علاقه ای به ماندن نداشتم.

من که دیدم عده ای با ماندن من موافق نیستند، به تیمسار ستاری گفتم که من را نبیند چون من فرد آزادی‌بوم و به آرزوی خودم هم رسیدم و به قول مرحوم سرهنگ یافت‌آبادی، ۲۰ سال صفا کردم و در ۱۰ سال پایانی خدمت هم یک کار خیر برای خودم باقی گذاشتم. روز آخر هم شهید ستاری گفتند که از رفتن من ناراحت هست چرا که نمی‌داند چه کسی را جای من بگذارد. در نهایت هم تیمسار شوقی برای این

حدود سال ۶۴ شهید ستاری به عنوان

مسئول طرح و برنامه نیروی هوایی منصوب

شد و از آنجایی که افسری نابغه و پر تلاش

بود، کار تأسیس دانشگاه را به قوت پیگیری

کرد. در آن زمان با زحمات فراوان یک

ساختمان سه طبقه را در خیابان استاد

نجات الهی گرفتیم و آنجا را به عنوان دفتر

هماهنگی دانشگاه هوایی افتتاح کردیم

از این به بعد شهید ستاری چه اقداماتی جهت سر و سامان دادن به تأسیس دانشگاه انجام دادند؟

شهید ستاری در آن زمان همچنان نگران بودند که آیا با توجه به شرایط می‌توان دانشگاه را راه انداخت یا خیر؟! برای همین به من گفتند که پیش از شروع به کار دانشگاه، ابتدا طبقه بندی مشاغل را انجام بده تا وضعیت جایگاه فارغ التحصیلان مشخص شود و پس از آن کار دانشگاه را عملی کنیم. اگرچه که پیشنهاد شهید ستاری در آن زمان منطقی بود اما من قانع نشدم و به شهید ستاری گفتم که می‌خواهم به صورت کارشناسی پیوسته، دانشجو پذیرش کنم و در غیر این صورت کار را رها خواهم کرد که شهید ستاری هم نظر من را پذیرفتند. در آن زمان پیشنهاد بنده این بود که یک نفر از میان فارغ التحصیلان قبل از انقلاب به عنوان رئیس دانشکده و من هم به عنوان افسر هماهنگ کننده انتخاب شوم که پس از چند روز شهید ستاری بنده را به عنوان رئیس دانشگاه و تیمسار شوقی را نیز به عنوان جانشین منصوب کردند. پس از آن با حضور چند نفر (دکتر فریبرز مطلبی به عنوان معاون آموزش دانشگاه هوایی و تیمسار تقوی نژاد) و با چند قاشق و چنگال به مهرآباد جنوبی رفتیم تا دانشگاه را راه اندازی کنیم. در آن زمان حدود ۳۰۰۰ اسیر جنگی در مهرآباد جنوبی سکونت داشتند و پرسنل هم حضور داشتند. شهید ستاری می‌خواستند که مهرآباد را تقسیم کنند که من به ایشان گفتم نگران نباش چرا که همه آنها را از مهرآباد خارج می‌کنم و اوضاع درست می‌شود. با هماهنگی که با حجت الاسلام نظران انجام دادم، تصمیم گرفتیم که اسرا را از ساختمان‌های ۱۰۲۴ نفری خارج کنیم و از آنها برای ساخت و ساز هم استفاده کنیم که از طریق آنها ساخت و سازهای زیادی انجام دادیم.

در ابتدای تأسیس دانشگاه، چه مشکلاتی پیش روی شما بود؟

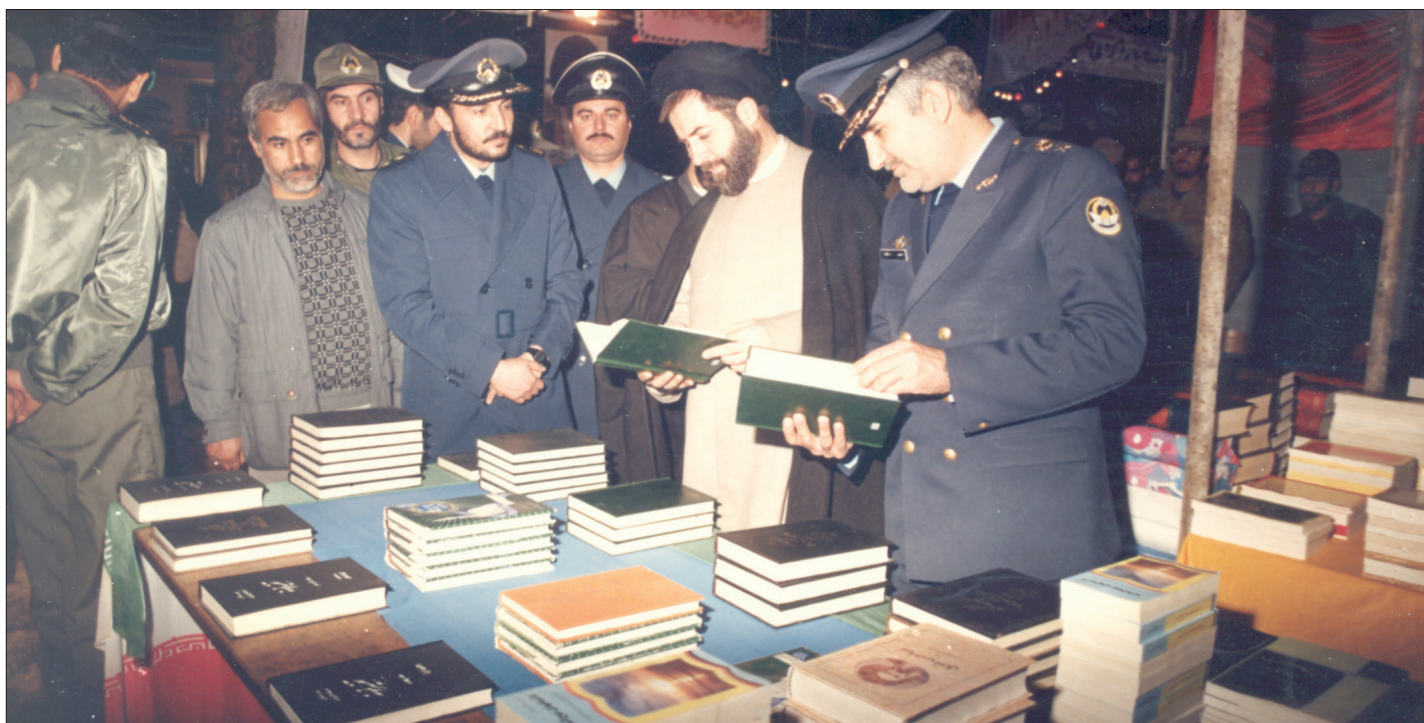
بهار سال ۶۵ بود که ما کارهای مقدماتی دانشگاه را به اتمام رساندیم. از آنجایی که با دکتر توکلی (معاون وقت سازمان سنجش آموزش کشور) رفاقتی داشتم با ایشان وارد مذاکره شدم و قرار شد که از کنکور سال ۶۶ نخستین دانشجویان جذب شوند. در کنار این، ما از طریق هلی کوپتر به تمام نقاط کشور اطلاع رسانی کردیم و جزوه‌هایی را نیز جهت معرفی دانشگاه آماده نمودیم. در اولین سری نیز حدود ۷۰ نفری را جذب کردیم. حدود یکی دو هفته ای از جذب دانشجویان گذشته بود که دانشجویان شروع به استعفا دادن کردند؛ چرا که آنها در واقع می‌خواستند مهندس شوند و علاقه ای برای حضور در نیروی هوایی نداشتند.

واکنش شهید ستاری به این ریزش‌ها چه بود؟

شهید ستاری با شنیدن این خبر با من تماس گرفتند و من به ایشان گفتم که یک مقدار روحیه خود را از دست دادم. شهید ستاری بسیار قاطعانه به من گفتند که اگر همه این افراد بروند مهم نیست و تو به کار خودت ادامه بده. با این سخن شهید ستاری، روحیه دوباره در من ایجاد شد و جالب آنکه پس از آن حتی یک نفر هم از دانشگاه استعفا نداد.



شهید ستاری در کنار همزمانش



گفتگویی که ناتمام ماند



درآمد

حجت الاسلام سعید فخرزاده
مدیر تاریخ شفاهی حوزه هنری

حجت الاسلام سعید فخرزاده سال‌های دفاع مقدس را در واحد تبلیغات جبهه و جنگ سپری و در این مدت به کار ثبت و ضبط خاطرات ایثارگران و رزمندگان دفاع مقدس مبادرت کرد؛ فخرزاده این تلاش را تا اکنون که برای مصاحبه روبه رویش نشسته ام ادامه داده است؛ بی هیچ وقفه و بی هیچ توقع. وی در حال حاضر مدیر واحد تاریخ شفاهی حوزه هنری است. مصاحبه‌های او با شهید صیاد شیرازی و شهید منصور ستاری در سال‌های پس از جنگ بهانه‌ای شد تا با او مبحث تاریخ شفاهی جنگ را مرور کنیم. از مصاحبه وی با شهید صیاد شیرازی کتابی به نام «ناگفته‌های جنگ» به قلم احمد دهقان منتشر شده است. اما مصاحبه او با شهید ستاری بعد از دو جلسه با شهادت ایشان ناتمام مانده است. گفتگوی فخرزاده در خصوص مصاحبه ناتمام وی با شهید منصور ستاری خواندنی است.



پیاده شده دارد.
شما از این مصاحبه ناتمام چه نتیجه‌ای گرفتید؟
اینکه فرصت‌ها مثل ابر می‌گذرد. باید به گونه‌ای کار کنیم که فردا حسرت از دست دادن راویان را نخوریم.
از این ۲ جلسه مصاحبه چه استفاده‌هایی شده است؟
این مصاحبه در اختیار واحد تاریخ شفاهی حوزه هنری است. یک بار خانواده شهید از این متن در کتابی استفاده کردند.

خیر. این اصطلاح متداول نشده بود. بیشتر عناوینی مثل ثبت خاطرات یا خاطرات جنگ استفاده می‌شد.
چند جلسه مصاحبه کردید؟
دو جلسه با شهید ستاری مصاحبه کردیم و قبل از تشکیل جلسه سوم هواپیمای ایشان سقوط کرد و مصاحبه ناتمام ماند. جلسه اول ۷۳/۱۰/۶ و جلسه دوم ۷۳/۱۰/۱۴ برگزار شد.
محتوای این دو جلسه چه بود؟
جمعا ۲ ساعت مصاحبه بود و حدود ۲۰ صفحه متن

کی و چگونه به سراغ ایشان رفتید؟
آقای سرهنگی پیشنهاد دادند و من به همراه ایشان و آقای بهبودی به دفتر امیر ستاری رفتیم.
در آن زمان ایشان فرمانده نیروی هوایی ارتش بودند. در همان جلسه قرارهایمان را گذاشتیم. توافق شد هر چهارشنبه با آن بزرگوار به مصاحبه بنشینیم و تاریخ شفاهی ارتش را مرور کنیم.
آن موقع از اصطلاح تاریخ شفاهی استفاده می‌کردید؟



**مصاحبه ناتمام جناب آقای فخرزاده با شهید
امیرمنصور ستاری بدین شرح است:**

امروز چهارشنبه ششم دی ماه هفتاد و سه است و ما در دفتر فرماندهی نیروی هوایی خدمت امیر ستاری هستیم. لازم است از شما به خاطر همکاری تان تشکر کنم امیدوارم این مصاحبه بابی بشود برای آغاز جمع آوری خاطرات رزمندگان نیروی هوایی ارتش. برای اینکه خواننده با راوی خاطره آشنا بشود و در مسیر بیان خاطره بتواند با راوی همذات پنداری کند معمولاً قبل از ورود به بیان حوادث، اطلاعاتی از خاطره گو ارائه می شود. لذا به عنوان اولین سوال لطفاً اطلاعات مختصری از خودتان برایمان بفرمایید در چه خانواده ای، در کجا و چه زمانی متولد شده اید؟

من متولد یک دی هستم؛ پایین قرچک ورامین. این ده را پدرم ساخته. اونجا به امامزاده داریم به نام شازده ابراهیم. پدر من اهل اطراف سمیرم اصفهان بوده. طبع شعر داشت؛ و همون جا هم مکتب رفته. به مقداری برآش درس اضافه در مکتب گفته شد، بعدزده بیرون درویش وار، تمام ایران رو با اسب رفته. سفر حج رفته حدود ۴ ماه مونده و کل شامات راگشته. سفرنامه ای برای خودش نوشته بود.

ممکنه توضیح بیشتر بدهید پدرتان چطوری یک روستا را ساخت؟ پدرتان خان بوده؟

پدرم شیخ و بزرگ منطقه بود همه کارها شون رو می کرد، فقط منبر براشون نمی رفت. عروسیشون رو می گرفت. خونشون رو می ساخت. زن بهشون می داد. زندگی براشون درست می کرد. نوحه شون رو می خونند، ماه رمضان شون با این بود، ماه محرمشون با این بود.

چه طوری این جایگاه را پیدا کرده بودند؟

پدرم قبل از اینکه بیاد و مستقر بشه در اینجا در یک جایی بود به اسم باخواص، ورامین، که دنبال اسم ستاری خواص داره. این خواص از همان اسم روستا گرفته شده، که به اسم فامیل پدر ما اضافه شده، دیگه تو فامیلی ها این خواص هست. این شازده ابراهیم رو می بینید؛ شازده ابراهیم چی بوده. به امامزاده کوچک فقیری که به متولی داشته فقط و به چشمه آب، که این چشمه آب مثلاً فرض کنید به ۱۰۰ متر در ۱۰۰ متر رو سبز نگه داشته بود. جلوش هم کویر. ...

اینجا رو می پسندید و به خاطر این شازده ابراهیم می گه که اینجا رو باید آبادش کرد. می گرده تا صاحب اونجا رو پیدا می کنه. صاحب اونجا یک مهندس وارسته ای بوده به اسم مهندس انصاری. جزو اولین سری دانشجویایی بوده که به اروپا رفته و مهندس شده بود. پیرمرد جا افتاده ای بود. مالک بودن رو نمی فهمید. به حال خاصی داشت. زمین های فراوانی تو منطقه داشته. بابای ما میاد و مباشرت اینو برمی داره. خیلی با هم دم ساز بودن. بعد طراحی می کنه ساختن یک ده رو در اونجا.

خیلی سال های سختی بود، یاد می آید؛ یکدفعه (حالا همیشه برایمان می گویند) برادرم (خوب پول هم نداشتیم) یک دوچرخه برای من خرید، خیلی کهنه بود این راه طولانی را من سوار می شدم، وسط راه پنجر می شد سرش در می رفت، ته اش چنین می شد. باید من این را دوش می گرفتم و می رفتم، داشتم درس ام را می خواندم، این چی چی است دیگر گردن ما انداختند؟ هر دفعه هم می آمدم یک نخ، کشی، چیزی ور می داشت بهش می بست، می گفت: درست شد، سوار شو. باز می رفتم وسط راه من را می گذاشت دیدم راحت بودم دوچرخه می خواستم چه کار؟

یعنی اونجا قبل اش ده نبوده؟

نه فقط یک امامزاده بوده. بعد خودش نقشه ده را می کشد و می سازدش. بعد شروع می کنه به جمع کردن آدم ها و اونها را از مستضعف ترین بخش انتخاب می کنه. اون هایی که دستشون از همه جا کوتاه بود خودش همیشه می گفتند: حاجی ما رو زنده کرد.

بعد یک کلونی درست می کنه که هیچ کس به از بیرون خودش محتاج نباشه. مثلاً برای مغازه، یک خانواده ای مومن از همون با خواص پیدا کرده بود برای ساختن خانه ای اونجا، به خانواده ای از

کاشان پیدا کرد و اینها اصولاً بنا بودن خودشون، خانواده شون، پسرشون. برای نجاری، نجار پیدا کرد. برای باغبانی باغبون پیدا کرد. تعدادی کشاورز پیدا کرده بود و اونجا رو اونا ساختن از خود اصفهان سه خانواده رو پیدا کرده بود که اینها می فهمیدن چه طور میشه چینه کشید دیوار رو. چینه های قدیم رو چه جوری باید شکل داد.

چه جوری می شه با نمک مبارزه کرد. این مبارزه با نمک به خاطر پیش بردن و آباد کردن محیط خیلی موثره. بعد به فکر افتاده بود که این چشمه رو به قنات تبدیل کنه. دو خانوار، به خانوار از کرمان و به خانوار از اصفهان پیدا کرده بود که این ها مقنی و زمین شناس بودند. این ها رو جمع و به کلونی درست کرده بود. در این جا شروع کرده بود به ساختن. خونه ها، اندازه همه بزرگ، وسیع در حدی که بچه های خانواده هم، بعدا بتونند خونه داشته باشند. باغچه های بزرگ، مثلاً برای هرکدومش حدود یک هکتار که خونشون باشه. حتی انتخاب درخت با خودش بود. مثلاً باید حتی درخت مو را از شهریار آورد. انارش را از ساوه آورد اینجوری برخورد می کرد. همه چیزش هم حساب داشت. بعد اون بالا می ایستاد ترکه دستش می گرفت، کسی حق نداشت چپ و راست بره. خودش این ها رو راه می برد. کم کم اینجا رو شروع کرد به ساختن. هنوز هم بهترین خیابون ها رو داره خیابون هاش پهن و بزرگ.

وقتی روستا را می ساختند شما دنیا آمده بودید؟

چند سال قبل از تولد ما اینجا را شروع کرده بود به ساختن و قنات زده بود. با آب بسیار عالی خیلی فراوان. آب فراوان در آورده بود. اولین زمین ها رو یواش یواش زیر کشت برده بود بدون اینکه وسیله مکانیزه ای باشه. تا اینجا رو اصلاً یادم نمیداد. سه چهارساله بودم یادم می آید برای شخم زدن رفته بود. حدود ۳۰ تا گوساله کوچک. نمیدونم از کجا

جمع کرده بود همه هم سن. برادر خود من این‌ها را می‌چروند و سوارشون می‌شد. این‌ها کم کم رشید و گاوهای نر گردن کلفتی شدند. بعد همه رو تقسیم کرد. ۲۴ قسمتشون کرد حالا این عده‌های ۲۴ از کجا آمده بود نمیدونم خودش می‌دونست. حتی کویری که نمی‌شد توش بری تسلیم کرده بود که به وقتی، وقتش می‌شه که این‌ها هم آباد بشه. همه باهم باید آباد کنیم جلو بریم. کسی تنهایی نره اونجا رو آباد کنه. همش حساب داشت همه چیز می‌کاشت در این کویر. شاید بهترین صیفی جات رو داشت تو اون بیابون ذرت، گندم، جو همه چیز بود.

اسم ده چی بود؟

اسم ده را هم گذاشت ولی آباد. اسمش را هم خودش گذاشت و من هم تا بوم همان بود. آب و این‌ها را راه انداخت و این ملک را تا دل کویر برد در زمان



خودش. حتی او اولین کسی بود که تراکتور را به آن مناطق آورد. یادم میاد که تراکتورهایی بود که چرخه لاستیک نداشتند. از این پنجه‌ای‌ها، آهنی‌ها داشتند این‌ها را کرایه می‌کرد. نمیدانم از کجا. ولی می‌آورد که شخم بزنند. دیس بزنند. این‌ها خرمن بکوبند. این‌ها را استفاده می‌کرد و بعدها یک تراکتور خرید. مثلا کارها دسته جمعی باید انجام می‌گرفت. اگر یک زمین معینی باید صاف می‌شد هرکسی مثلا سه هکتار داشت و همه باهم کار می‌کردند. این سه هکتار صاف و تمیز می‌شد. جوی‌هایش کشیده می‌شد. همه این کارها را می‌کرد و بعد می‌گفت: حالا ببین این سهم تو است. این هم مرز تو. ..

حالا بروید توی زمین خودتان کار کنید. اینجوری بود. مثلا لایروبی جوی‌ها، جوب با بیل انجام می‌شد. آن موقع معلوم می‌کرد که در سال مثلا دوبار نوبت لایروبی این جوی است. روزهای معینی از سال که

کم کاری بود مختص این کار بود. همه باید جمع می‌شدند. ۲۴ نفر و بعد بیل به دست دسته‌هایشان هم معلوم و خودش هم تقسیم‌شان می‌کرد و مینشانیدشان و می‌زدند و می‌رفتند و این لایروبی را انجام می‌دادند برای جمع. همه چیزش این طوری بود بلا استثنا. اصلا کارش همین بود. وقتی دخترها بزرگ می‌شدند، پسرها بزرگ می‌شدند خودش خواستگاری می‌کرد. خودش جوش می‌داد و عقد می‌کرد و خودش می‌فرستاد خونه. خودشم عروسی می‌گرفت براشون. **پدرتان چند تا فرزند داشت چند تا دختر چند تا پسر؟**

قبل از ازدواج با مادرم با یک زنی ازدواج کرده بود که از او چهار پسر داشت. به دلایلی با هم تفاهم نداشتند طلاقش را داد.

چهار تاپسر پهلوی خودش بود. اما اون زن را زیرپوشش داشت تا آخر عمر. بهش می‌رسید بعد با خانواده مادر ما که اون‌ها هم از مهاجران زواره اردستان بودند آشنا می‌شه و مادر ما رو به زنی می‌گیره. از مادر ما دوتا پسر داشت دوتا دختر. جمعا هشت تا بچه داشت و همه هم با هم زندگی می‌کردیم.

مهندس صاحب زمین‌ها چه ارتباطی با روستا داشت؟

دخالتی در ده نداشت کارها را به پدرم واگذار کرده بود. آدم خوبی بود واقعا آدم وارسته ای بود. ما همیشه خاطرات خوشی ازش داشتیم پیرمردی شاید هشتادساله بود. خونشون تو این خیابون جمهوری فعلی؛ ایستگاه مسجد سجاده بود اصلا این‌ها پایه گذار اون مسجد سجاده بودند این جور وزین بودند.

پدرتان دیدگاهش نسبت به حکومت چگونه بود؟

حدود سال‌های هزارو سیصدو مثلاً سی و دو (۱۳۳۲) سی و سه (۱۳۳۳) مباحث مصدق و این‌ها بود ما که بچه بودیم نمی‌فهمیدیم بعدها شعری ازش دیدم، یا قصیده ای دو صفحه ای که مصدق رو در زمان مصدق به بازی گرفته بود این طوری شروع می‌شد ای مصدق چون پتو یار وفادار تو شد

گرم سرتاپای تو مانند بازار تو شد
همین جورمیگه میگه، گندش می‌کنه. بعدن می‌کوبه تو سرش تا اون ته. یعنی می‌فهمید مسئله رو به کلیاتی داشت؛ نتوست چاپ کنه. ارتباط زیادی با قم داشت ماهی دو سه بار قم می‌رفت. کسانی را در قم داشت. وجوهات رو می‌برد مسائل را حل می‌کرد می‌آمد.

آن اطراف پاسگاه ژاندارمری بود؟

در باقرآباد یک پاسگاه بود. فرمانده گروهان ژاندارمری باقرآباد مرد بسیار خوبی بود و به پدرما خیلی اعتقاد داشت. اینجاها نمی‌آمد مگر با اجازه. خودش حسینه بسیار بزرگی داشت. روز تاسوعا دسته‌های عزادار مهمانش بودند. توان نداشت شام

بده. خیلی مردم دوستش داشتند. دسته ای عزاداری نبود که روز تاسوعا سری به حسینه ایشان نزنند انسان خیلی والایی بود.

درمسائل و اختلافات و دعوای پاسگاه دخالت داشت؟

به هیچ وجه! اصلا در منطقه ما اتفاقی نمی‌افتاد کسی مزاحم کسی نمی‌شد. قتلی، جعلی، دزدی هیچ چیز واقع نمی‌شد تا پاسگاه دخالت کنه. ما دو سه تا دزد قهار بیرون از منطقه داشتیم. این‌ها همیشه می‌گفتند: ماها طرف سرزمین این حاجی نمی‌ریم.

یکی از برادرهای ما خیلی رشید، گردن کلفت و خوب بود. یک اسب برای این خریده بود دشتبان بود، می‌رفت. بازرس ماجرا بود من یادم می‌آید که بعضی وقت‌ها شب این را بیدار می‌کرد و می‌گفت چه جور دشتبانی تو هستی؟ پاشو برو ببین چه خبر است. بیرونش می‌کرد که برود بیابان‌ها را با چوب و این‌ها بگردد مثلاً چه خبر است. این طوری بود برخوردش. یعنی واقعا یک چیز خود کفایی بوجود آورده بود.

فرمودید پدرتان شعر می‌گفت. کتاب شعر هم می‌خواند؟

دوست داشت ولی بیش از مکتب نخوانده بود. بعضی وقت‌ها می‌نشست و می‌نوشت. یک کتاب را آن موقع چاپ کرد اولین کتابش بود به اسم ماتمکده عشاق که همه اش از ابتدا تا انتها مدح و مناقب ائمه اطهار است و بخصوص در بخش حضرت امام حسین (ع) نوحه و مصیبت و اینکه هفتاد و دوتن را به نام و هرکدام را هم یک شعری زیرشان. بخش بزرگی از این کتاب این است. حدود سیصد و چهل؛ پنجاه صفحه و همه اش هم شعر است.

از رابطه خودتان و پدر بگوئید؟

یک دفعه آقای مهدویان (مسئول فرهنگ منطقه) از او پرسیده بود که حاجی توی این پسرهایت فکر می‌کنی چه کسی خیلی باهوش و خیلی خوش قریحه است؟

یعنی اگر پا می‌داد یک کسی می‌شد؟ من داشتم توی خاک‌ها بازی می‌کردم. گفت: آئی منصور بیا ببینم. آمدم گفت که این!

روستا مدرسه داشت؟

بله. پدرم یک مدرسه ای ساخته بود بغل خانه مان. مدرسه شش کلاسه ای بود که همانجا همه مان درس می‌خواندیم. وقتی که مدرسه ساخت، مدرسه در آن منطقه نبود و بچه‌هایی که کلاس اول می‌آمدند گاهی ۱۵ سالشان بود آنها هم می‌آمدند، گفته بود که همه باید بیایند و درس بخوانند. معلمش را هم پیدا کرده بود مدیر درست کرده بود و به معلم در همانجا جا داده بود. آدم آورده بود. همه را هم خودش خانه می‌داد و دیگر مرز بسته می‌شد و حق نداشت که بیرون برود. ما همانجا هم درس‌مان را یک مقدار

من را ندیدند روز سوم با تعجب به من نگاه می کردند گفتم: چیه؟ گفتند: ما فکر کردیم آخه تو را گرگ خورده. خیلی وقت ها صبح های زود که می آمدم توی تیغ آفتاب گرگ را می دیدم. یک جاهایی مسیرشان بود. من هم تنها این راه را می رفتم. یادم می آید یکبار یک بوران بسیار شدیدی بود. ما کفش و این ها هم که نداشتیم. از همین کتانی ها برایمان می خریدند آن موقع کتانی هایی بود که دو تا بند داشت حدود یکسال ما با این زندگی می کردیم. بعد در بوران شدید یک جایی را راه آهن بریده بودند از درون تپه راه آهن عبور کرده بود. دره عمیقی هم آن جا بود. من مجبور بودم از آن جا عبور کنم وارد این تنگه که شدم باد توی آن می پیچید من را پرت کرد توی برف و رفتم شاید زیر سه چهارمتر برف. کم کم حس کردم، دارم بیهوش می شوم نمی دانم چه جوری شد؟ ولی بالاخره

می رفتم داشتم درس ام را می خواندم، این چی چی است دیگر گردن ما انداختند؟ هر دفعه هم می آمدم یک نخ، کشی، چیزی ور می داشت بهش می بست، می گفتم: درست شد، سوار شو. باز می رفتم وسط راه من را می گذاشت دیدم راحت بودم دو چرخه می خواستم چه کار؟

یک روز آمدم خانه، خیلی خوش و بش کنان خوب خیلی با ایشان خوش و پیش کردم کلنگ را خواستم، کلنگ را بهم دادند. تیشه و هر چیز گنده ای که داشتیم گرفتیم، رفتم وسط حیاط که تا این ها به من برسند تمام بشود یک لحظه افتادم به جان دو چرخه. زدم تیکه تیکش کردم تا این ها آمدند بفهمند، دیگر قابل درست شدن نبود. حل شده بود ماجرا، تا اینجا خودشان را به من برسانند دو چرخه اثری ازش نمانده. راحت شدم، دیگر راحت شدم.

خواندیم و تا شش ابتدایی همانجا بودیم تا روزی که کشته شد.

چه کسی؟

پدرم.

چه طور کشته شد؟

من ۱۳۲۷ به دنیا آمده ام. من بچگی یتیم شدم. ۱۰ سالم بود که پدرم از دنیا رفت.

خدا رحمت کند پدرتان را، بعد از فوت ایشان شما چه کار کردید؟

تا ششم را در همان مدرسه بودم، بعد برای ادامه تحصیل می رفتم باقرآباد که بیش از شش کیلومتر با ده ما فاصله داشت. فکر کنم ۱۲ سالم بود ماه رمضان روزه می گرفتیم. صبح های خیلی زود، بعد از اذان راه می افتادم می رفتم برای مدرسه. هرکاری هم می کردن توی خانه که زوده نرو، یک دنده بودم گوش نمی کردم. توی تاریکی می رفتم به طرف مدرسه، یادم می آید یک روزی از روی آن پل باقرآباد رد شدم، قطعا ۶ کیلومتر بیشتر است. تازه مردم داشتند می آمدند بیرون از خانه هایشان هوا روشن شده بود من رسیده بودم تند می رفتم. اکثراً در مدرسه را صبح ها من باز می کردم و خیلی وقت ها خانواده فراش مان را من بیدار می کردم.

پیاده می رفتید و می آمدید؟

بله پیاده. یادم می آید یک دفعه یک ناظم قل چماق خوبی داشتیم. این بچه هایی که دیر می آمدند را یک روز جمع کرده بود. من را آورد نشان داد و می گفت: می دانید این از کجا میاد؟ شما از این پشت مدرسه نمی توانید زود بیایید. بگیرید ببینم دست هایتان را. می زد. می کوبید. یک همچین حالی داشتم. بعد چون راه می رفتم درس می خواندم می دیدم توی چاله می افتم از راه بیابان می رفتم. کم کم یک راه برای خودم درست کردم. از یک جا راه می رفتم. این جوری که می خواندم این سفیدی زیر پایم بود اگر کج می رفتم، سعی می کردم به سفیدی خودم را جور کنم و می رفتم. یادم می آید دبیری داشتم که می گفت شعرهای کتاب را باید حفظ کنیم.

یکی، دوتا از دبیرها هم سفارش کرده بودند روی ریاضی، که تو ریاضی را معلوم است می خوانی مساله را می روی همین جوری فکر می کنی حل می کنی، آن وقت می خواهی بنویسی اشتباه می کنی در ضرب و تقسیم. چون من هندسه، حساب، ریاضیات و این ها را تو راه می خواندم. مساله را در حال راه رفتن برای خودم حل می کردم و می رفتم (اینجوری بودم، اخلاقم این بود)

خیلی سال های سختی بود، گذشت دیگر. یادم می آید؛ یک دفعه (حالا همیشه برایمان می گویند) برادرم (خوب پول هم نداشتیم) یک دو چرخه برای من خرید، خیلی کهنه بود این راه طولانی را من سوار می شدم، وسط راه پنجر می شد سرش در می رفت، ته اش چنین می شد باید من این را دوش می گرفتم و



منبع: ساتیاری

چنگ انداختم یواش یواش آمدم بالا این راه را رفتم تا رسیدم به باقرآباد. یک خانواده آشنایان بود سر راه یادم میاد یک نهر آبی داشتند. و پلی هم داشت یادم است که رد شدم و از این دق الباب ها داشتند که این را، دو سه تا زدم دیگر چیزی یادم نمی آید خب همان جا بیهوش شدم. بعد این ها دیده بودند کی در زد. آمده بودند در را باز کرده بودند و من را برده لای کرسی کرده اند و در حدود یک دو ساعت بعد، من سر حال آمدم. البته تمام ناخن های پایم ریخت. همه سیاه شد و افتاد ولی خب زنده ماندیم.

صبح تا شب مدرسه بودید ناهار را چه کار می کردید؟
ناهار یک چیزی مثلاً نان، پیازی، گاهی یک تخم مرغ پخته ای یک همچین چیزهایی می بردیم و ناهارمان بود. عصر هم می آمدم خانه. تازه گاو گوسفند هم داشتیم. بچه ها تابستان کار و عملگی می کردند. این روزگار ما در درس خواندن بود.

***ماهنامه شهدای اسلام**

خیلی سال های سختی بود، سرماهای سخت، سال های سخت، برف بوران. یک بار یادم می آید که از ماشین پیاده شدم، آن موقع دبیرستان می رفتم. بعد از همین پل باقرآباد از جلوی ژاندارم بود. پیرمردی شاید گروهبان یک یا دو، پیرمردی قدیمی بود. برف شدیدی هم باریده بود و به من سفارش کرد این راه را نرو. بیا امشب خانه ما بمان، گفتم: من مادرم منتظر است. نمی توانم که نروم هوا داشت تاریک می شد. من راه افتادم این راه را آمدم. همه کوه و کمر و تپه بود. خیلی راه بود. این ها دلواپس شده بودند. صدای زوزه گرگ شنیده بودند. بعد بلند شده بودند با جیششان راه افتاده بودند توی این بیابان. راه نداشت که، یک مقدار آمده بودند. گرگ را هم دیده بودند. من را هم نوک تپه دیده بودند. نه صدایشان به من رسیده بود، چون بوران بود و نه توانسته بودند این گرگ را یک کاریش بکنند ما رفتیم خانه. فردای آن روز، روزی بود که من با آن دبیرمان می آمدم. این ها دو روز

سه شنبه ۱۳ دی ماه ۱۳۷۳
تهران - ستاد فرماندهی نیروی هوایی

میدان ورزش هنر آموزان نیروی هوایی در مسیرش قرار داشت. هر روز صبح زود هنر آموزان به آنجا می آمدند و به صورت گروهی ورزش می کردند. تیمسار از کنار آنها که می گذشت، غرق تماشا می شد.

از ماشین پیاده شد و به کنار میدان ورزش رفت. هنرآموزان با حرکات زیبای «عبور از موانع» چشم هر بیننده ای را خیره می کردند. تیمسار محو تماشای آنها شد. حتی آمدن تیمسار میرزا و احترام گذاشتن او را متوجه نشد. میرزا سلام کرد. تیمسار سر برگرداند و با لبخند گفت: کی آمدید؟ میرزا گفت: «همین الان» و سپس کارهایی را که درباره ورزش و تغذیه هنر آموزان انجام داده بود، به تیمسار گزارش کرد.

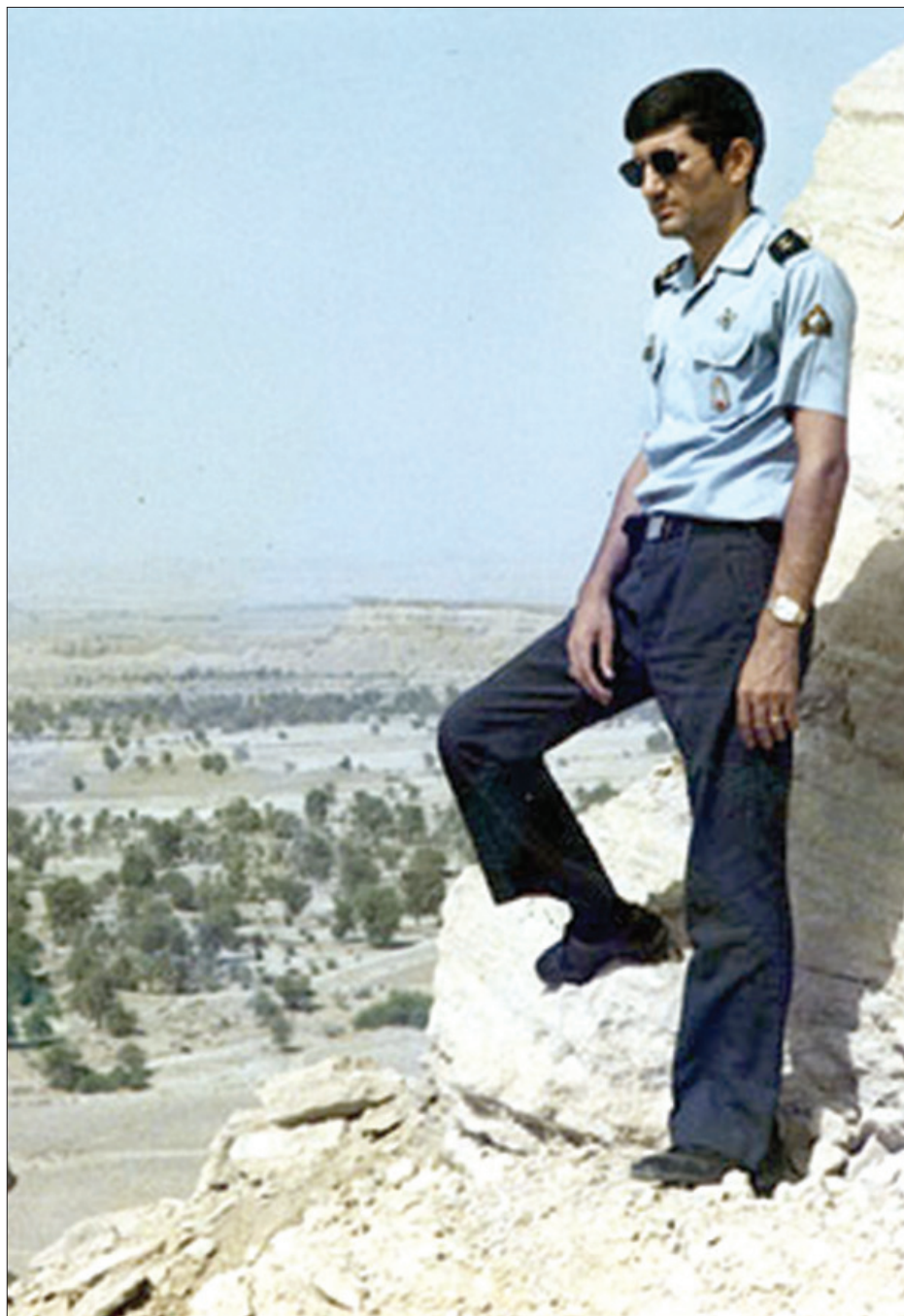
صبح زود بود و پرسنل دفتر فرماندهی هنوز به سر کار خود نیامده بودند، تیمسار نامه ها را روی میز سرهنگ شریفی، گذاشت و نامه دختری را که از او کمک خواسته بود، جدا کرد و روی آن نوشت: خانم نیکزاد، همین امروز این نامه را پیگیری و نتیجه را گزارش کند!

با عجله از اتاق خارج شد تا به جاهایی که برای بازدید انتخاب کرده بود، برود و ساعت ۹ صبح برای پرواز خود را به فرودگاه دوشان تپه برساند. قرار بود، تیمسار ستاری با تیمسار صادقیور که استاد خلبانش بود، سفری به منطقه کوشک نصرت قم داشته باشند، اما صادقیور به رغم اینکه از روز یکشنبه برای این پرواز برنامه ریزی کرده بود، ولی به علت مه آلود بودن هوا مایل نبود این پرواز انجام گیرد. برج مراقبت دید خلبان را کمتر از دو کیلومتر گزارش کرده بود لذا به سرهنگ شریفی، آجودان فرماندهی زنگ زد و گفت: به علت دید کم فرودگاه، فعلا پرواز مقدور نیست. به تیمسار بگو منتظر بماند تا هوا بهتر شود.

چند دقیقه بعد، تلفن به صدا در آمد. صادقیور گوشی را برداشت. سرهنگ شریفی با عجله گفت: تیمسار بدون تماس با ما به فرودگاه دوشان تپه رفته و در «رمپ» منتظر شماس.

صادقیور به تکاپو افتاد که در این وضعیت چگونه از برج مراقبت مهر آباد اجازه پرواز بگیرد. بعد از اندکی فکر کردن با برج مراقبت تماس گرفت و گفت که می خواهد جهت تهیه گزارش وضعیت هوا، پروازی را انجام دهد.

برج مراقبت اجازه داد و او بلافاصله به طرف هواپیما دوید و از فرودگاه قلعه مرغی به پرواز درآمد و در دوشان تپه روی باند نشست. هنوز تیمسار نیامده بود. صادقیور حدود ۲۰ دقیقه منتظر ماند تا اینکه تیمسار ستاری به باند آمد و با



با ستاری تا شهادت



درآمد

اگرچه که رفتن همواره سخت است و روایت رفتن نیز اگر پای عزیزی در میان باشد به مراتب سخت تر می شود اما مرور بر ۳ روز پایانی عمر پربرکت شهید ستاری نیز خالی از لطف نیست.

روایتی از سه روز پایانی زندگانی نابغه نیروی هوایی / پایگاه اطلاع رسانی نهاجا

به کجا رساندید. سرهنگ شمالی مسئولیت آمادگاه موتور جت را بر عهده داشت. تیمسار صبح روز چهارشنبه، سری به شمالی زد و سپس برای سرکشی به قسمت‌های دیگر رفت. عصر، دوباره برگشت و شمالی را با خود برای بازدید از ساخت اتومبیل برد و گفت: به آقام (مقام معظم رهبری) قول داده‌ام ماشین را تا ۱۹ بهمن آماده کنم. ولی هنوز خیلی از کارهایش باقی مانده. شمالی گفت: پس حالا چه کار می‌خواهید بکنید؟ تیمسار پاسخ داد: باید شبانه روز کار شود. به شعبه رسیده بودند. تیمسار از ماشین بازدید کرد. اندکی در طراحی یکی از قسمت‌های اتومبیل ایراد دیده می‌شد. به سرهنگ نصرالله پناهی، مسئول ساخت آن، گوشزد کرد و گفت: این ایراد را برطرف کنید. فردا به کیش می‌روم و عصر که برگشتم مستقیماً به این جا می‌آیم، ببینم چه کرده‌اید. ساعت ۱۱ شب، تیمسار از همه خداحافظی کرد و به منزل رفت.

تیمسار گفت: به بچه‌ها بگو همه بروند ناهار. من این جا هستم بعد از ناهار بازدید می‌کنیم. بازدید ساعت چهار بعدازظهر به پایان رسید. صادقپور برای رفتن اجازه خواست. تیمسار گفت: بیا با هم سری به دانشگاه هوایی بزنیم. دلم نمی‌خواهد حادثه چندی پیش دوباره تکرار شود. باید همه چیز را خوب کنترل کرد. انفجار دیگ بخار را می‌گویید؟ بله مگر یادت رفته. تعدادی کشته و زخمی هم داشتیم. بازدید ما حواسشان را بیشتر جمع می‌کند. تا ساعت شش عصر، مشغول بررسی مشکلات آنجا بود. در این موقع تیمسار به صادقپور گفت: وقت را زیاد گرفتم. برو به کارهات برس! ساعت هفت، هوا تاریک شده بود، تیمسار از دانشگاه به سمت ستاد نیرو حرکت کرد. در جلو آمادگاه «موتور جت» سرهنگ شمالی را دید که با شخصی در حال صحبت کردن است. صدایش زد و گفت: شمالی! آنجا چه کار می‌کنی؟ شمالی گفت: با حاجی داریم صحبت می‌کنیم.

خنده گفت: همه چیز که رو به راه است؟ صادقپور گفت: حالا نمی‌شود همین امروز را منصرف می‌شدید؟ تیمسار گفت: می‌شد، ولی باید همه برنامه‌هایم را به هم می‌ریختم. هر دو خندیدند و در کابین هواپیما نشستند. تیمسار هواپیما را روشن کرد و برای پرواز با برج مراقبت تماس گرفت. برج به علت ترافیک سنگین فرودگاه مهر آباد آنها را حدود ۴۵ دقیقه منتظر نگه داشته بود و اجازه پرواز نمی‌داد. صادقپور دوباره با برج تماس گرفت و گفت: اجازه پرواز بدهید، ما روی آسمان فرودگاه منتظر می‌مانیم تا مهرآباد اجازه خروج بدهد. برج موافقت کرد. تیمسار هواپیما را روی باند دواند. دسته‌های کلاغ سرتاسر باند را پوشانده بود. تیمسار لحظه ای هواپیما را متوقف کرد. صادقپور گفت: کلاغ حیوان باهوشی است. سریع می‌گریزد، شما پرواز کنید. هواپیما به پرواز درآمد و به سمت منطقه کوشک نصرت اوج گرفت. تیمسار طبق معمول در پرواز از فراز حرم امام(ره) می‌گذشت، آن روز نیز چرخش زد و از بالا به حرم نگریست و گفت: صادقپور! حرم امام را ببین، یک دنیا عشق و ایمان در آن پایین آرمیده است. سپس مسیر را به سمت ۲۱۰ درجه از بالای کهریزک به سمت کوشک تغییر داد، از کهریزک به بعد، هوا صاف شده بود و دریاچه نمک از دور پیدا بود. تیمسار گفت: دیدن دریاچه از بالا خیلی زیبا است! برویم ببینیم، آب آن در چه وضعی است. صادقپور هیچ می‌دانی که این دریاچه از هر گونه آلودگی و ناپاکی به دور است. این همه زلالی آب، این همه سپیدی نشان دهنده قداست این خاک است. در یک حاشیه‌اش حضرت معصومه (س) و در حاشیه دیگرش مردی از سلاله پاکشان آرمیده است. تیمسار بعد از اندکی گشت زدن بر فراز دریاچه به کوشک آمد و هواپیما را روی باند نشانده و بازدید را شروع کرد. بازدید از کوشک تا ظهر طول کشید. تیمسار و صادقپور بعد از خواندن نماز و صرف ناهار به تهران پرواز کردند. در تهران، پرسنل فرودگاه قلعه مرغی منتظر تیمسار بودند. تیمسار هواپیما را فرود آورد. او در نظر داشت که از دانشکده پرواز و موزه نیروی هوایی بازدید کند. از فرمانده پرسید: همه آماده‌اند؟ او پاسخ مثبت داد. تیمسار متوجه شد پرسنل به علت اینکه منتظر آمدنش بوده‌اند تا آن ساعت ناهار نخورده‌اند، لذا از فرمانده پرسید: بچه‌ها ناهار خورده‌اند؟ فرمانده گفت: قربان مشکلی نیست. بعد از بازدید می‌خورند.



رنگ عکس: sattari.ir

چهارشنبه، ۱۴ دی ماه ۱۳۷۳

تیمسار ستاری مدت‌ها در اندیشه ساخت یک خودرو سواری در نیروی هوایی بود. به نظر می‌رسید ایشان می‌خواستند با این عمل به کارخانجات خودروسازی کشور که حدود سی سال خودرو تولید می‌کردند، ثابت کنند که در این کشور می‌شود خودرو تولید کرد و هر سال هم مدل آن را عوض کرد. تا از این طریق کشور را از وابستگی به خودروهای خارجی بی‌نیاز کرد. تیمسار با این اهداف، فرمانده آمادگاه تعمیر و نگهداری خودرو در نیروی هوایی را ملزم به طراحی و ساخت خودرو کردند. پس از چندی به

الان می‌روم سر کارم. تیمسار خیلی جدی گفت: بعد از این دیگه، نه دوست دارم و نه پشت می‌آیم. سرهنگ شمالی با تیمسار خیلی دوست بود. از هیچ گونه تلاشی به خاطر تیمسار دریغ نداشت. لذا از شنیدن این حرف متعجب شده بود، جلوتر رفت و گفت: تیمسار! متوجه نشدم، چی فرمودید؟ تیمسار ستاری از پنجره اتومبیل دست به گردن شمالی انداخت و او را به طرف خود کشید و صورتش را بوسید و گفت: مزاح بود جدی بگیر می‌دانی خیلی دوست دارم. کاش وقتی بود برای یک فتنان جای. فردا حتما هستم تا ببینم کار را

ایشان اطلاع داده شد به علت نبود امکانات لازم، ساخت خودرو امکان پذیر نیست.

به تازگی سربازی به آمادگاه نوسازی فرماندهی لجستیکی آمده بود به نام «رضا میکائیلی». او در طرح‌های صنعتی دارای ابتکاراتی بود و چندین طرح برای ساخت خودرو تهیه کرده بود.

طرح‌های میکائیلی به جناب ستاری نشان داده شد. تیمسار پس از دیدن آنها بسیار خرسند شدند و بلافاصله برای دیدن آن سرباز به کارگاه آمدند. تیمسار، مقداری با میکائیلی صحبت کردند و همان جا با گچ روی زمین طرحی را کشیدند و نظرات خود را در باره ساخت خودرو به او اطلاع دادند. همان روز پروفیل لازم خریداری شد و کار ساخت شاسی آغاز گردید. فردا صبح که تیمسار به کارگاه آمدند، شاسی آماده شده بود. بسیار خوشحال شدند و به یک قسمت آن اشاره کردند و گفتند: این مقدار، زیادی است. باید اصلاح شود.

با راهنمایی تیمسار، تغییرات انجام گرفت و موتوری که برای شاسی در نظر گرفته شده بود، روی آن نصب و به ترتیب اکسل‌های جلو و عقب و چرخ‌ها آماده شد. صندلی هم به آن افزوده شد. در این زمان که مصادف با برگزاری نمایشگاه دستاوردهای نیروی هوایی در دانشگاه هوایی بود، تیمسار دستور دادند، خودرو با همان وضعیت در نمایشگاه شرکت داده شود. هنگامی که رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای، از نمایشگاه بازدید می‌کردند، تیمسار، ماشین را به ایشان نشان دادند که سال آینده این ماشین به بهره‌برداری برسد. در مراحل ساخت، مدیر عامل پارس خودرو به دعوت تیمسار به کارگاه آمد و از ماشین بازدید کرد. ایشان گفت: موتور ماشین ضعیف است و یک موتور «رنو-۵» هدیه کرد. بر مبنای موتور جدید، مقداری تغییرات بر روی شاسی و اتاق خودرو انجام گرفت و تیمسار هر روز به این بخش سر می‌زدند و اصرار داشتند،

ماشین تا ۱۹ بهمن (روز نیروی هوایی) آماده شود. روز چهارشنبه ۱۴ دی ماه ۷۳ به کارگاه آمدند و از ساعت ۵ عصر تا ۱۱ شب پیش بچه‌ها ماندند. فردا از کیش زنگ زدند و گفتند: بگوئید همه بچه‌ها بمانند، من می‌آیم...

و اما روز شهادت

پنج‌شنبه ۱۵ دیماه جلسه شورای فرماندهان پدافند هوایی به مدت سه روز در کیش برگزار شده بود، تیمسار ستاری قرار بود برای مراسم اختتامیه سخنرانی کند. ساعت ۹ صبح به تیمسار یمنی، اطلاع داده شد که هواپیمای تیمسار ستاری تا ۱۰ دقیقه دیگر در باند فرود می‌آید. او به اتفاق سایر فرماندهان جلسه را تعطیل کردند و به استقبال تیمسار رفتند.

هواپیمای تیمسار در باند نشست و او به همراه معاونت‌های خود از آن پایین آمد و به سمت سالن برگزاری جلسه به راه افتاد.

تیمسار در جلسه دو ساعت سخنرانی کرد و چنان حرف می‌زد که همه از حالت حرف زدنش متعجب شده بودند. نکاتی را درباره آینده نیرو به فرماندهان متذکر شد که انگار وصیت نامه می‌خواند. تیمسار و همراهان او پس از صرف ناهار به مقصد اصفهان پرواز کردند.

هواپیمای «جت استار» غرش کنان در آسمان پایگاه اصفهان ظاهر شد و اندکی بعد روی باند ایستاد و تیمسار و همراهانش از پلکان هواپیما پایین آمدند. فرمانده پایگاه به استقبال آمده بود. احترام نظامی گذاشت و با عرض خیر مقدم، اعلام کرد که پایگاه برای بازدید تیمسار فرماندهی آماده است. تیمسار از همان جا بازدید را آغاز کرد. ابتدا به گردان نگهداری رفت و مرحله کار «اورهال» کردن یکی از هواپیماها را مشاهده کرد و گفت: تلاش‌هایتان دارد به نتیجه می‌رسد.

سپس به انبارهای تدارکاتی رفت. سرهنگ شاه حیدری یک روز قبل از تهران به دستور تیمسار

آمده و انبارها را برای بازدید آماده کرده بود. تیمسار یک به یک قطعات موجود در انبارها را بازدید کرد. این کار سه ساعت به طول انجامید. بعد از بازدید، در گوشه یکی از انبارها که برای پذیرایی در نظر گرفته شده بود، تیمسار و همراهان جمع شدند. بعد از پذیرایی مختصر دسته جمعی برای ادامه بازدید به انبار قطعات هواپیما رفتند.

تیمسار وقتی قطعات را دید با خوشحالی غیر قابل وصفی گفت: بحمدالله برای اورهال کردن هواپیماهای موجود کمبود قطعه نداریم. برق انبار بعدی اشکال پیدا کرده بود و تیمسار برای اینکه آنجا را نیز بازدید کند با چراغ قوه این کار را انجام داد. قطعات موجود را به دقت بررسی کرد. در چهره تیمسار خوشحالی زایدالوصفی دیده می‌شد که برای سائیرین جای تعجب بود.

تیمسار رزاقی از میر عشق‌الله پرسید: شما چه کار کرده‌اید که تیمسار این قدر خوشحال هستند؟ میر عشق‌الله گفت:

نمی‌دانم، ولی فکر کنم ایشان خوشحالی‌اش از بازدید خوبی است که داشته‌اند.

ولی کسی نمی‌دانست که خوشحالی او از الهامی است که از شوق وصل به او داده‌اند.

کم‌کم خورشید بساط خودش را از دیوار انبارها برمی‌چید و با رفتنش سوز گزنده‌ای را به جا می‌گذاشت.

تیمسار لحظه‌ای احساس سردی کرد، زیپ کاپشنش را بالا کشید و نگاهی به خورشید در غروب نشسته انداخت. خورشید همانند طشت خونی از پس شاخه‌های استخوانی درختان نمایان بود و کران تا کران آسمان را به رنگ خون در آورده بود. این آخرین نگاه تیمسار به خورشید روز پانزدهم دیماه بود. وقت اذان شده بود. گلبانک الله اکبر از گلدسته‌های مساجد به گوش می‌رسید. در گوشه یکی از انبارها تیمسار و همراهانش به نماز ایستادند و بعد از نماز دوباره بازدید را تا آخرین انبار ادامه دادند.

در پایان تیمسار به میر عشق‌الله گفت: همه چیز مرتب و به اندازه کافی وجود داشت. ان شاء الله در بازدیدهای بعدی برای شام می‌مانیم.

میر عشق‌الله گفت: چرا امشب نمی‌مانید؟ تیمسار گفت: در تهران کار زیادی دارم. به بچه‌های سازنده خودرو قول داده‌ام، امشب به آنها سر بزنم.

لحن تیمسار طوری بود که دیگر میر عشق‌الله بیشتر از این نتوانست تعارف کند لذا به همراه معاونین خود، مهمانان را تا باند فرودگاه بدرقه کرد. سایر مهمانان که همراه تیمسار بودند، یک به یک بدرقه کنندگان را در آغوش گرفتند و به گرمی از آنها خداحافظی کردند و در هواپیما نشستند.

خلبان، هواپیما را برای پرواز آماده کرد...





درآمد

دکتر سورنا ستاری معاون علمی و فناوری رئیس جمهوری فرزند شهید منصور ستاری است. شهیدی که در دوران حضورش در راس نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی به عنوان فرمانده ای خلاق و مبتکر شناخته می شد. برای کندوکاو درباره شهید ستاری وردگیری آرمان ها و تلاش های ایشان باید سراغ سورنا رفت. فرزندى که در زمان شهادت پدر دانشجویی ۲۲ ساله دانشگاه صنعتی شریف در مقطع کارشناسی ارشد بود و امروز در مقام یک چهره علمی کشور قرار دارد. در حالی با سورنا ستاری مواجه شدم که اعتقاد داشت درباره شهید ستاری باید مخالفان و موافقان و همزمانش سخن بگویند. با این همه روایتی که او از سال های حیات پدر داد با بیان احساسات یک فرزند نسبت به پدر نبود بلکه مانند یک شاگرد نسبت به استاد بود. او بیش از همه از دانش و توان پدر به یاد داشت تا خاطرات و زندگی جمعی و خانوادگی.



اعتقاد عجیبی به خودباوری داشت

دکتر سورنا ستاری فرزند شهید منصور ستاری معاون علمی و فناوری رئیس جمهوری از پدر می گوید

شما اگر شناخت نداشته باشید و نتوانید آن را پیاده کنید، غیرممکن است که موثر واقع شوید. توجه کنید که ما ادوات جدیدی در حین جنگ دریافت و خریداری نکردیم، از اول تا آخر با یک تعداد ادوات کار کردیم، تعداد هواپیماهای ما مشخص بود، نوع هواپیماها مشخص بود، موشک ها مشخص بود. اما آن طرف بود که هواپیما عوض می کرد. نیروی هوایی عراق چهار نسل هواپیما در طول جنگ با ما عوض کرد. روز اول با هانتز روسی آمده و بعد میگ های ۲۵ و ۲۳ و بعد سوخوهای ۱۷، ۲۰ و ۲۲ آمدند و بعد با میراژ و سوپراتاندارد و آخر جنگ هم میگ ۲۹، سوخوی ۲۴ به کار گرفت که برای مقابله با آنها باید دانش آن تکنولوژی ها را می داشتیم. در حوزه ضد هوایی و موشک های زمین به هوا، در حوزه جنگ الکترونیک به همین شکل، در حوزه اطلاعات ماهواره که کشورهای دیگر در اختیار عراق می گذاشتند. همه این ها در شرایطی بود که ما با همان تجهیزات و نیروهای خسته، نیروهایی که هر روز زیر فشار بودند، همان خلبانان و همان پرسنلی که انگ شاهنشاهی بر پیشانی داشتند با تجهیزات و ادوات مدرن و جدید عراق باید مقابله می کردیم. این کار ساده ای نبود، یعنی شما اگر نوآوری نداشته باشید، نمی توانید جنگ را تمام کنید. با وجود همه این مشکلات و کمبودها نیروی هوایی سال ۶۵ به بعد در جنگ زنده شد. در سال ۶۴ جز بحث دفاع هوایی (پدافند) در والفجر ۸ یا کربلای ۵ سیستم هوایی (آفند) در

می کردم. آن چیزی که ایشان را شاخص می کند، دانش ایشان بود البته نه هر دانشی. چون کمتر کسی رو پیدا می کنید که دانشمند باشد و بتواند در صحنه عمل، پیاده سازی هم بکند. بسیاری اعتقاد دارند که بزرگترین شاخص ایشان این است که هرچیز که در ذهن داشت را می توانست پیاده کند و این توانایی در هر کسی نیست. ما یک چیزهایی را یاد می گیریم و یک چیزهایی را درک می کنیم، شما باید نسبت به دانش درک داشته باشید که اینقدر اطمینان داشته باشید که در صحنه ای مثل جنگ بتوانید پیاده کنید. جاهای دیگر مثل حوزه های بازسازی که حوزه های بسیار پیچیده ای است مخصوصاً آن سال ها که پیچیده ترین دستگاه های دنیا را داشتیم اما سطح دانش کشور ما مثل الان مناسب نبود، در واقع سطح کشور ما خیلی پایین تر از تکنولوژی الان بود. شما وقتی می خواهید روی تکنولوژی کار کنید، طرف مقابل شما هم هر روز با یک تکنولوژی جدید می آید، دنیا دنیای تکنولوژی است و همه چیز در تکنولوژی خلاصه می شود.

شما به عنوان فرزند شهید ستاری چه شناخت و دیدگاهی نسبت به ایشان دارید و فکر می کنید بعد از گذشت این سال ها چقدر شناخت شما نسبت به آن دوره ای که با ایشان زندگی می کردید و ایشان در قید حیات بودند کامل تر شده است؟

شاید من جزو معدود فرزندان شهدا هستم که در سن نسبتاً بالایی که داشتم پدرم شهید شد. چون ۲۲ سالم بود که ایشان شهید شدند. من لیسانسم رو گرفته بودم و ترم اول کارشناسی ارشد را هنوز شروع نکرده بودم. به همین خاطر یک مقدار بیشتر از دیگر فرزند شهدا پدر را شناختم، بخصوص آن چهار سالی که در دانشگاه شریف بودم، در حوزه های مختلف می دانستم که ایشان چه می کند، در بعضی از پروژه ها با ایشان همکاری و کمک

آن اشاره کردید. به عنوان فرزند ایشان و با توجه به این که خودتان هم یک چهره علمی هستید ایشان از ابتدا تا زمانی که شما به ذهن دارید و می‌شناسید، به عنوان یک انسان خیلی باهوش بود یا اینکه سبک زندگی ایشان و نوع نگاهشان، اهداف و نوع جهان‌بینی که نسبت به جهان و زندگی داشت، باعث شد به تدریج این دانش و توانمندی را حاصل کند؟

پدر بزرگ بنده، یعنی پدر پدرم انسان پولداری بود، یعنی ما خانواده‌ای بودیم که از نظر مالی و شخصیتی در حد خوبی بودیم. ولی یک‌دفعه در زندگی یک اتفاق می‌افتد و در ۹ سالگی ایشان یتیم می‌شوند. پدر بزرگ بنده سال ۱۳۳۶ فوت کرد و یکباره کسی که در سطح خوبی در جامعه بود، پایین می‌افتد، مال و ثروت می‌رود، در خانواده اتفاقاتی می‌افتد و مسائل خانوادگی و بحث تقسیم ارث پیش می‌آید و ایشان بچه بودند و در سنی نبودند که بتوانند تصمیم بگیرند و در واقع ایشان از صفر شروع کردند. تمام شرکت‌های بزرگ دنیا رو نگاه کنید، می‌بینید از داخل یک گاراژ شروع کرده‌اند و هیچ‌کدام از آنها بچه پولدار نبودند، یعنی تمام این شرکت‌ها مثل مایکروسافت، فیس‌بوک و... هیچ‌کدام متعلق به بچه پولدار نبودند چون یک کسی باید با یک اعتماد به نفسی بلند بشود و با جسارت، دست را روی پای خود می‌گذارد و بلند می‌شود. به خاطر همین همه کاری بلد بود، از خیاطی در خانه گرفته تا پرده‌دوزی و دکورسازی. ما در خانه‌ای که در میدان ۲۰ نارمک داشتیم یک کارگاه مفصل نجاری داشتیم، طوری که روبه‌روی ما یک نجاری بود، این نجار می‌آمد خانه ما و طرح‌های ایشان را می‌دید. با اینکه نجار بود ولی می‌آمد تا کمد و میز تلویزیون، میز خیاطی و چیزهای دیگری را که پدرم ساخته بود را ببیند و الگوبرداری کند. ماکت می‌ساخت، همین بحث‌های مجلات نیروی هوایی هست و بقیه موارد. ایشان نقاشی می‌کرد. نقاشی‌هایی که اگر ببینید باورتان نمی‌شود یک آدم صفرکیلومتر بتواند این نقاشی‌ها را انجام دهد. اگر شما به نقاشی‌های ایشان نگاه کنید، فکر می‌کنید یک استاد این نقاشی‌ها را کشیده. در زندگی و از صفر شروع کرده و روی پای خودش ایستاده، از ۱۲-۱۰ سالگی کار کرده تا خرج خود و تحصیلش را تامین کند، ایشان دانشگاه تهران می‌رفت و در زمان جنگ دانشگاه را رها کرد. سال آخر دانشگاه و مدرک گرفتن ایشان بود. به امریکا هم همین‌طور، فقط رفت و دوره دید. همه می‌گویند ما وسط دوره می‌رفتیم و در اطراف می‌گشتیم ولی ایشان فقط به موزه می‌رفت و یا کتابخانه و یا پیش فلان خلبان. اینها در واقع آن توانمندی‌های ایشان است که در جنگ استفاده کرد. تمام آن یادداشت‌هایی که در دوران قبل از



پدر بزرگ بنده، یعنی پدر پدرم انسان پولداری بود، یعنی ما خانواده‌ای بودیم که از نظر مالی و شخصیتی در حد خوبی بودیم. ولی یک‌دفعه در زندگی یک اتفاق می‌افتد و در ۹ سالگی ایشان یتیم می‌شوند. پدر بزرگ بنده سال ۱۳۳۶ فوت کرد و یکباره کسی که در سطح خوبی در جامعه بود، پایین می‌افتد، مال و ثروت می‌رود، در خانواده اتفاقاتی می‌افتد و مسائل خانوادگی و بحث تقسیم ارث پیش می‌آید و ایشان بچه بودند و در سنی نبودند که بتوانند تصمیم بگیرند و در واقع ایشان از صفر شروع کردند

موقع باید تصمیم درست بگیري. این حالات در ایشان بود. لپ کلام این است که ایشان یک آدم متخصصی بود که می‌توانست هر چیزی را که در مغزش هست پیاده کند، جرأت و جسارت این کار را داشت. برای همین شما می‌بینید در والفجر ۸ آن اتفاق افتاد، در کربلای ۵ همین‌طور. اینها جز با نوآوری اتفاق نمی‌افتد. آقای دکتر در واقع یکی از خصلت‌های همه کسانی که شهید را می‌شناسند و درباره‌شان صحبت می‌کنند، می‌گویند شهید ستاری در حوزه فرماندهی خودش علاوه بر اینکه فرمانده نظامی بود، یک دانشمند هم بود، در واقع می‌گویند ایشان نابغه بود. شما به بخش‌هایی از

جنگ حضور موثری نداشت، فقط پدافند خیلی فعال شده بود. بعد آرام آرام بحث بازسازی، نوسازی و تزریق اعتماد به نفس به نیروها شروع شد. طرح‌های ویژه، فناوری‌های جدید، عملیات جدید و همین‌طور تجهیزات ساخت داخل در دستور کار قرار گرفت. در حوزه نظامی کسی به ما چیزی نمی‌داد. در این سال‌ها هم همین‌طور بوده و ما از کسی چیزی نگرفته‌ایم، هر چه که بوده خودمان، با توانمندی و نوآوری ساخته‌ایم. این اتفاقات کم نیست. دو ماه قبل از شهادت‌شان من در بازدیدی با ایشان در بوشهر بودم، از صبح که بازدید شروع شد تا ساعت ۱۲ شب رفتیم پای یکی از موشک‌های اس ۲۰۰. خب این موشک مشکل جدی داشت. ایشان تمام کتابچه‌های فنی این موشک را برداشت زد زیر بغلش و به در خوابگاهی که آنجا بودیم آورد و تازه کار ایشان شروع شد و داد و بیداد که این را بیاورید و آن را بیاورید. وقتی رفتیم پایگاه یک‌دفعه می‌دیدید دارد ۲۰۰ نفر را بسیج می‌کند، هر کسی کاری می‌کرد. آن موقع من تازه دانشجوی فوق‌لیسانس مکانیک بودم و با کلی غرور که مثلاً شاگرد اول شریف هستم و مکانیک هم خوانده‌ام. ایشان در آن حال از من پرسید مشکل این چیه که کار نمی‌کنه، من گفتم کتاب‌هام همراهم نیست باید بنشینم حساب و کتاب بکنم، ایشان گفت این که نشد درس، باید درس را درک کرد و در لحظه، تصمیم بگیري و آنرا عملیاتی کنی. بعد شروع کرد به تحلیل کردن، درست همان فرمول را نه مثل اصلش اما شبیه آن را تحلیل کرد. خب این که شما بتوانید یک تحلیل درست از یک ایراد فنی در سیستم بگیرید، این کار هر کسی نیست. اینطوری نمی‌شود که دو روز وقت بگذاری و محاسبه بکنی بلکه همان

برای این کارها وقت بگذارد. ماشینش را فروخته بود و ماشین نداشت. ما یک روز برای مرخصی رفته بودیم بیشه کلا، آنجا هم که می‌رفت کار می‌کرد و خانه‌ها و ویلاهای آنجا را توسعه می‌داد و پشت لودر می‌نشست. من یک بار داشتم با ایشان در محوطه راه می‌رفتم، به یک پیکان فرسوده زل زد و گفت بین بچه‌های ما چه ماشین‌هایی دارند. خودش ماشین شخصی نداشت ولی ذهنش کاملاً درگیر امور رفاهی و معیشتی نیروهایش بود. مثلاً فکر می‌کرد بیایم هواپیما بسازیم، قطعه بسازیم. ذهن ایشان کاملاً درگیر این مسائل بود.

فکر کنم که سطح زندگی ایشان در اوایل زندگی از سطح طبقه متوسط بهتر بود؟
ما سال ۵۸ یعنی قبل از جنگ یک خانه ۳۲۰ متری در نارمک داشتیم و خود ایشان این خانه را ساخته بود و خودش بالای سر آن بود.

ایشان در هیچ تعاونی در نیروی هوایی عضو نبود، هیچ چیزی از نیروی هوایی نگرفته است.

آقای دکتر خلوص، صداقت، سادگی و ساده زیستی را می‌توان در اغلب ایناثرگران دید، اما آن بخشی که به نظر باورپذیر نیست توانمندی‌ها، دانش، تلاش‌های طاقت‌فرسای شهید ستاری، عشق و انرژی ایشان است. شما فکر می‌کنید این را چطور می‌شود به جامعه معرفی کرد؟

اعتقاد عجیبی به نیروی داخلی و خودباوری داشت. روز اول که می‌خواست هواپیمای پرستو را بسازد، گفت وقتی من گفتم می‌خواهم چنین کاری بکنم بعضی‌ها به من خندیدند ولی بعد از چهار ماه پرستو ساخته شد و در واقع اولین هواپیمایی بود که نیروی هوایی ساخت. در حوزه موشکی هم جزو اولین کسانی بود که در این حوزه کار کرد، نازعات جزو اولین موشک‌هایی

نشسته بودیم، ایشان فرمودند - من آن موقع ۲۲ ساله بودم، شش ماه بعد از شهادت ایشان - خیلی گشتند تا چیزی علیه ایشان پیدا کنند، ولی پیدا نکردند چون هیچ چیزی نداشت، یعنی تا به امروز ما هنوز هیچ انحصار وراثتی نکرده‌ایم، کل دارایی ایشان طبق نامه‌ای که به ما دادند، زیر دو میلیون ریال بود، یعنی آن موقع ۶۰-۵۰ هزار تومان حقوق ایشان بود، ایشان هیچ چیزی نداشت، نه خانه‌ای و نه چیز دیگری.

یعنی ایشان خانه مسکونی هم نداشت؟
ما خانه مسکونی خودمان را آن موقع فروختیم و پول آن در هنگام جنگ از بین رفت و اثر آن یک دهم شد. چون آمدیم پایگاه و جایی هم سرمایه‌گذاری نکردیم، یعنی آن موقع در این فکرها نبودیم، پدرم اصلاً در این وادی نبود که بخواهد

ما خانه مسکونی خودمان را آن موقع فروختیم و پول آن در هنگام جنگ از بین رفت و اثر آن یک دهم شد. چون آمدیم پایگاه و جایی هم سرمایه‌گذاری نکردیم، پدرم اصلاً در این وادی نبود که بخواهد برای این کارها وقت بگذارد. ماشینش را فروخته بود و ماشین نداشت. ما یک روز برای مرخصی رفته بودیم بیشه کلا، آنجا هم که می‌رفت کار می‌کرد و خانه‌ها و ویلاهای آنجا را توسعه می‌داد و پشت لودر می‌نشست

جنگ در مجلات نیروی هوایی می‌نوشت در جنگ پیاده کرد. روزی که نیروی هوایی عراق شروع به زدن رادارهای ما کرد که در یک روز سه رادار «هاگ» ما را زد زمانی بود که اولین موشک‌های ضد رادار روسی بود که به عراق داده بودند. ایشان بلافاصله فهمید که این مثلاً فلان موشک ضد رادار است و برای سوخو ۲۲ است که زیر سوخو قرار می‌گیرد و بلافاصله به نیروهایش یک دستورالعمل داد که وقتی چنین سینگالی دیدید باید چکار کرد و چه چیزی را باید خاموش کرد و چند ثانیه باید صبر کرد تا بالا و پایین برود تا بتوانی این هواپیما را بزنی. شما دفاع خارق را ببینید، اگر کسی بخواهد در مورد آن فیلم بسازد، می‌شود ده‌ها فیلم در مورد آن ساخت. خارق‌ترین دژ دفاعی دنیا در جنگ بود. یک جزیره زیر گوش عراق، این جزیره به عراق نزدیکتر است، با دو میلیون بشکه صادرات نفت تمام زندگی کشور به آن وصل است و شما می‌خواهید آن را حفظ کنید و دشمن هر روز موشک جدید و هواپیمای جدید می‌آورد. این دژی بود که در کل جنگ دشمن فقط دو بار توانست از آن رد شود، این دژ مستحکم با عقل و دانش درست شد، مگر ما تجهیزات عجیب و غریبی داشتیم؟ با عقل و فکر و نوآوری و دانش توانستیم خارق را نگه داریم. به این راحتی‌ها نبود. شما مثلاً وقتی اسکورت و بحث جنگ نفتکش‌ها را نگاه کنید، ببینید نیروی هوایی چطور درگیر بود، در بحث بندر امام چقدر درگیر بود، آن موقع هنوز بندر شهید رجایی راه‌اندازی نشده بود و تمام کالاهای می‌آمد بندر امام و بندر امام هم تا عراق پنجاه کیلومتر فاصله داشت و راهی نبود که بگوییم نتواند آن را بزند. اینها همه هنرهایی بود که می‌شود با فکر و دانش پیاده کرد.

آقای دکتر وقتی زندگینامه ایشان را می‌خوانیم و شناختی که دوستان و هم‌زمان ایشان به ما می‌دهند و آثارش را در جنگ مطالعه می‌کنیم، باور نکردنی است. شما از منظر اینکه هم دانش فنی دارید و هم فرزند ایشان هستید، فکر می‌کنید چطور باید این باورمندی را ایجاد کرد؟
شما باید خود را در آن محیط بگذارید که ببینید چطوری اتفاق می‌افتد. من بچه جنگ هستم و در این پایگاه‌ها بزرگ شده‌ام. من هیچ‌وقت یادم نمی‌رود با بچه‌هایی که بازی می‌کردیم و پدرشان شهید می‌شد و هنگامی که اتفاقی در خانواده می‌افتاد و ... یعنی این دردها را باید شما دیده باشید و در آن محیط باشید تا بتوانید ببینید اگر آن موقع خلوصی بود چطور بود که اتفاق می‌افتاد. ایشان در مسائل مالی کاملاً شفاف بود یعنی این چیزی که من می‌گویم شاید درست نباشد که شما چاپ کنید، ولی وقتی که ما بعد از شهادت ایشان خدمت آقا رفته بودیم همراه مادر، در یک اتاق خصوصی





یعنی به واسطه علم به این رسیده که امکان دارد شکست بخورد، یعنی ۱۰۰ درصد عملیاتی است یعنی می‌شود تمام زوایای عملیاتی آن را پر کرد. این کار ساده‌ای نیست. آن موقع هم دوره سختی بود و خیلی سختی کشیدند. شما در مورد خلبانان صحبت می‌کنید ولی بار عمده روی پرسنل فنی است، بار عمده روی پدافند است. هر هواپیمایی که پرواز می‌کند، ۲۰۰ نفر روی آن کار می‌کند، سیستم آن به راه باشد، رادار درست باشد، سیستم رادار داخلی بتواند درست آن را حمایت کند، چون هواپیما به تنهایی نمی‌تواند کار کند. یکی باید این را هدایت کند، یکی باید راهنمایی کند، یکی باید تحلیل‌های خارجی را به او بدهد، هزار و یک جور عامل خارجی هستند تا خلبان بتواند عملیاتش را پیاده کند. بچه‌های نیروی هوایی هم در این مدت خیلی مشکلات داشتند. از روز اول جنگ اولین اتهام آنها این بود که اینها خلبانان شاه هستند و شاه برای اینها خرج کرده و اینها به شاه خیانت نمی‌کنند. با اینکه نیروی هوایی خط مقدم انقلاب بوده ولی این اتهام همیشه به نیروی هوایی بوده. وقتی اتفاق بنی صدر افتاده، گفتند اینها همه فرماندهان بنی صدر هستند. سال اول جنگ وقتی آقای فکوری از فرماندهی نیروی هوایی به وزارت دفاع جابه‌جا شد، حدود ۷ هزار نفر می‌روند که بعد از چند ماه شروع می‌کنند به برگرداندن اینها که ۶۰۰-۷۰۰ نفر اینها برمی‌گردند. یعنی این حالت مظلوم بودن همیشه در جنگ اذیت می‌کرد، طبیعی هم بود. به هر حال اقتضائات جنگ است و سازمان‌های اطلاعاتی حساس هستند. این حالت‌ها به هر حال آن موقع یعنی سال ۶۵-۶۴ افتاد و نیروی هوایی مورد ظن جدی بود و کارآیی‌ها را از

در دنیای تکنولوژی اسامی را که می‌شنوید مثل بیل گیتس و استیو جابز، فکر می‌کنید همه نابغه بوده‌اند، نه، اینطور نیست چون فقط که بحث مغز نیست، بحث ابتکار و بحث نوآوری است که شما می‌توانید پیاده کنید. بحث اعتماد به نفس است که باید داشته باشید و اینکه بتوانید چنین کاری انجام بدهید. تمام اینها کنار هم جمع می‌شود و بعد مثلاً می‌آییم راجع به والفجر ۸ می‌بینیم عده ای این دانش را داشتند ولی چه کسی جرأت دارد در صحنه عمل این را پیاده کند و پای آن بایستد و قسم بخورد. این جرأت و جسارت را هر کسی ندارد، جرأت و جسارتی که پشت آن دانش است

اعتقاد عجیبی به نیروی داخلی و خودباوری داشت. روز اول که می‌خواست هواپیمای پرستور بسازد، گفت وقتی من گفتم می‌خواهم چنین کاری بکنم بعضی‌ها به من خندیدند ولی بعد از چهار ماه پرستو ساخته شد و در واقع اولین هواپیمایی بود که نیروی هوایی ساخت. در حوزه موشکی هم جزو اولین کسانی بود که در این حوزه کار کرد، نازعات جزو اولین موشک‌هایی که ما ساختیم و در جنگ هوایی به کار رفت

که ما ساختیم و در جنگ هوایی به کار رفت. در حوزه‌های دیگر هم به همین صورت. قطعه‌سازی در نیروی هوایی را راه‌اندخت، در هواپیماسازی ما صاعقه و آذرخش را داشتیم. در حوزه ساخت موتور هوایی و حتی تجهیزاتی که آن موقع یعنی ۲۲-۲۳ سال پیش خریداری شده، تجهیزات بی نظیر و خاصی هستن. برای ساخت پره‌های توربین تنها کوره تحت فشاری است که ما داریم و هنوز داریم استفاده می‌کنیم. ما سه روز مانده به جنگ با موشک ایرانی و اف ۱۴ رفتم میگ ۲۹ عراق را زدیم یعنی موشک ساخت داخل را زیر هواپیما بستیم و هواپیمای عراق را زدیم. یعنی این نوع سیستم است که دارد کار می‌کند، یعنی تفکر و خودباوری.

شهید ستاری چگونه در این جایگاه قرار گرفت؟
اینها فشارهای جنگ و دانش است. من مطمئن هستم هنوز که هنوز است خیلی از کارهایی که ایشان انجام می‌داد عمومی نشده است. دو سه ماه پیش آقای روحانی (رئیس جمهوری) در این مورد در یک سخنرانی صحبت کرد، گفت که هنوز که هنوز است در حوزه ساخت موشک‌های ضد رادار کارهایی که ایشان انجام داده محرمانه است و نمی‌شود بعد ۲۵ سال گفت که ایشان چه راهی برای مبارزه با موشک‌های ضد رادار پیاده کرد. چون اینها اول می‌آمدند سیستم رادارها می‌زدند اینکه ایشان چطوری این قضیه را متوقف کرد و چطوری آن هواپیما را دنبال می‌کرد و آن را می‌زد، هنوز محرمانه است. مثلاً اتفاقی که در والفجر ۸ افتاد، منحصر به فرد است، یعنی در والفجر ۸ متهم به خیانت شده چون برخی‌ها گفتند که باعث از هم پاشیدگی عملیات می‌شود چون از پس این کار بر نمی‌آید و متهم به خیانت شده بود چون کسی نمی‌دانست ایشان چکار می‌کند.

فکر می‌کنم که شهید ستاری در دوره‌ای فرماندهی نیروی هوایی را به عهده گرفت که ما خلبانان مشهور، شجاع و کم‌نظیری در تاریخ نیروی هوایی خود داشتیم، ضمن اینکه همیشه یک مقاومت در نیروهای آفندی و پدافندی نسبت به هم هست. چگونه می‌شود شخصیتی در نقطه‌ای قرار می‌گیرد که با وجود دوستان و هم‌زمان بسیار متخصص، با حمایت همان دوستان و هم‌زمانش فرماندهی را به عهده می‌گیرد، چطور چنین اتفاقی می‌افتد، آیا شهید ستاری از اول در حوزه نیروی هوایی نابغه بود یا این ماحصل یک نوع جهان بینی و سبک حیات است؟ شما خودتان چه برداشتی دارید؟

به هر حال افرادی که شاخص می‌شوند، سابق ذهنی و تشکیلاتی دارند. شما انیشتین را نابغه می‌دانید، اما ثابت شده که ذهن انیشتین از نظر آی‌کی‌یو عادی بود، بقیه هم همین هستند. شما

گفته بود باید بداند که من به این هم راضی نیستم، با اینکه رتبه کنکور من ۳۳ بود.

آقای دکتر درباره اعتماد به نفس و دانش وسیع ایشان بگوئید، از احترامشان به دیگران و خلایقها و ابتکارات به عنوان ویژگیهایشان که همه از آن صحبت می کنند. شما به چه مورد دیگری می توانید اشاره کنید؟

خیلی چیزها، یکی پاکدستی که من خودم نمی توانم مثل ایشان باشم. من غیرممکن است بتوانم مثل ایشان باشم. یک اخلاق خیلی عجیبی داشت. همیشه هم تا یادم هست رفتار ایشان را با خودم مرور می کنم. تمام خرج های خانه با خودمان بود. با اینکه منزل ما در پایگاه بود، ولی هیچ چیزی را قبول نکرد در این مدت، حتی اگر بگوئید یک زمین در جایی گرفته باشد یا در تعاونی باشد و یا خوردویی گرفته باشد، چون آن موقع می دادند به عنوان پاداش و هدیه، مثلاً تعاونی که آنجا بود و یکی برای خلبانان و فنی بود، هیچ چیزی که باعث شائبه باشد نداشت، برای همین بود که هیچ بهانه ای در دست هیچ کس نداشت و این بزرگترین مزیت ایشان بود. مادرم یک اصطلاحی دارد می گوید لخت آمد و لخت رفت. ساده و سبک و راحت بود. یکی از دلایل اعتماد به نفس هم همین بود.

با این حال مخالفانی هم داشت؟

همیشه مخالفانی بودند، شما ببینید یک نفر کاری می کند یکی دیگر مخالفت می کند.

بعضی مواقع مخالفت ها به خاطر شائبه هایی به لحاظ مسائل مالی و چیزهای دیگر بود ولی در مورد ایشان همه می دانستند که این شائبه ها وجود ندارد.

یک بخش آن رقابت است که شما نمی خواهی رقابت کنی ولی به اجبار وارد چنین بحثی می شوید که اتفاق می افتد در سیستم. یک بخش هایی از آن دلخوری ها است که شما هر کاری بکنید ممکن است به یک عده آسیب بزنید و این طبیعت کار است.

یعنی می شود گفت ایشان فراتر از بوروکراسی بود، یعنی یک چیزهایی را می خواست اجرا کند و بوروکراسی اجرا نمی کرد و با مقاومت مواجه می شدند و این مقاومت را می خواست بشکنند به همین خاطر مخالف شکل می گرفت؟

وقتی تصمیمی گرفته بود، تمام بود و کسی نمی توانست مقاومت کند. وقتی تصمیمی می گرفت، اجرا می کرد و این خیلی مهم بود. این عادت در سیستم نظامی هم معنی دارد به عنوان یک فرمانده نظامی باید بتوانی آن چیزی که در ذهنت است را پیاده کنی و درست باید اجرا شود. مخالفت ها هم زیاد بوده نه اینکه بگوئید کم بوده. من وقتی خواستند برای پدرم



منبع عکس: sattari.ir

می کردیم، یک برنامه ای، جشنی، میهمانی. آخرین باری که دور هم جمع شدیم، برای شب یلدا بود که آخرین دورهمی ما بود که ۱۵ دی ایشان شهید شد. برای شب یلدا جمع شده بودیم که تعدادی از اقوام هم بودند.

در دوره ای که شما دانشجو بودید، ایشان به لحاظ درسی یعنی درس و مشق بر شما موثر بود؟

نه، این کارها را قبلاً پیگیری می کرد. مثلاً رتبه کنکور بنده رو ایشان پیدا کرد و در این کارها هم خیلی محکم بود. یک دفعه مادرم گفته بود این رتبه اش بالاست و یک تبریک به او بگو، ایشان

دست داده بود خصوصاً در حوزه هواپیما و حوزه هوایی، هواپیماها زمین گیر شده بودند. عملیات خیلی جدی اتفاق نمی افتاد، سیستم و خلبانان خسته شده بودند. شما وقتی نتوانید در آن سیستم تغذیه کنید این مشکلات را دارید و بعد یک روح جدید در نیرو می آید و یک اتفاقات جدید می افتد که این را شما می توانید در عملیات های سال ۶۶-۶۷ و در عملیات مرصاد ببینید که نیروی هوایی چکار کرد. این کارها و تجهیزاتی که بعد از جنگ از روس ها خریدیم، میگ های ۲۹ و سوخوها و اف ۷ چینی و بعد موشک های اس ۲۰۰ یعنی تمام سیستم دفاعی ما و همین طور کارهای بازسازی، نوسازی و همگی با هم انجام شد.

هر کسی که زندگینامه شهید ستاری را بخواند، تصویر یک فرد نظامی با نظم و صلابت و سراسر وقف در حوزه نظامی را می بیند. فکر می کنم حتماً بخش هایی از زندگی شان وجود دارد که شما بهتر می توانید روایت کنید. ایشان غیر از زندگی نظامی، در زندگی شخصی چگونه بود؟ زندگی شخصی ایشان قبل از سال ۵۸-۵۹ هست و من یک چیزهایی می توانم بگویم ولی بعد از آن در جنگ بود و ایشان را نمی دیدیم و نمی توانم چیزی بگویم. ما به ایشان خیلی وابسته بودیم ولی واقعیت این بود که بعضی مواقع در جنگ تا شش ماه ایشان را نمی دیدیم و حتی در مسافرت های خارجی هیچ خبری از ایشان نداشتیم و نمی دانستیم کجا هستند و حتی در عملیات. مثل الان نبود که بتوانیم ارتباطات بگیریم و از ایشان اطلاع داشته باشیم. قبل از آن هم انسانی بود که در خانه خیلی وقت می گذاشت و همه چیز را خودش می ساخت، با خانواده خیلی گرم بود. ما مثلاً یک فرصتی پیدا

همیشه مخالفانی بودند، شما ببینید یک نفر کاری می کند یکی دیگر مخالفت می کند. بعضی مواقع مخالفت ها به خاطر شائبه هایی به لحاظ مسائل مالی و چیزهای دیگر بود ولی در مورد ایشان همه می دانستند که این شائبه ها وجود ندارد. یک بخش آن رقابت است که شما نمی خواهی رقابت کنی ولی به اجبار وارد چنین بحثی می شوید که اتفاق می افتد در سیستم. یک بخش هایی از آن دلخوری ها است که شما هر کاری بکنید ممکن است به یک عده آسیب بزنید و این طبیعت کار است

فیلم بسازند گفتم باید با یک سری مخالف‌ها صحبت کنید و چند آدرس هم بهشان دادم تا با چه کسانی صحبت کنند چون ایشان در کارهای اجرایی، در حوزه فعالیت خیلی‌ها وارد می‌شد. مثلاً نیروی هوایی قرار نبود هواپیما و قطعه بسازد یا خودرو بسازد، نیروی هوایی قرار نبوده این کارها را انجام بدهد، مگر در جنگ چه طوری بوده، نیروی هوایی به عنوان اپراتور است یعنی باید هواپیمایش را بدهند و او هم کارش را انجام دهد اما موضوع این است که هواپیما را هم کسی به او نمی‌دهد، شما با سازمانی قرارداد می‌بندید با سازمانی که قرار است این کار را انجام می‌دهد ولی در سال دو هواپیما بیشتر نمی‌دهد و شما با سالی دو فروند هواپیما جنگ را نمی‌توانی بگذرانی، پس خودت باید سیستم اورهال را درست کنی و بگذاری کنار و خودت باید قطعه

و حوزه هوایی شدم، همه فکر می‌کردند که من چقدر اطلاعات دارم، در حالی اطلاعات من برای سال ۷۳ بود، یعنی بعد از سال ۷۳ که پدرم شهید شد، هیچ اطلاعاتی از نیروی هوایی نداشتم، نمی‌دانستم کجا هواپیما و قطعه می‌سازند. همه فکر می‌کردند اطلاعات من چقدر به روز است. به هر حال این مسأله هست دیگر، شما هر وقت بخواهید کار کنید ممکن است وارد حوزه یکی دیگر بشوید و این مخالفت‌ها در کار طبیعی است و چیز عجیبی نیست، ولی موضوع این است که حتی دشمنانش هم به ایشان احترام می‌گذاشتند. وقتی شهید دوران را در عراق زدند، جشن گرفتند. روز اول نمی‌دانستند که دوران است، بعد می‌خواستند اجلاس غیر متعهدها به هم نخورد، گفتند یک گروه شیعه آمده‌اند بمب‌گذاری کرده‌اند و یک چیزهایی هم نشان دادند، بعد هم وقتی که

فهمیدند شهید دوران است ژنرال عبدالرشید آمد و گفت ما دوران را زدیم، ما بهترین خلبان ایران را زده‌ایم، ولی بعد از ۱۸ سال پیکرش را با احترام نظامی به ایران فرستادند. پیکر که نبود، چند تیکه استخوان بود، ولی مهم این است که صدام هم به آن احترام گذاشت، به عنوان اینکه یک مرد است، کسی که تا آخرین لحظه می‌جنگد در حالی که می‌داند شکست می‌خورد، ولی تا آخرین لحظه می‌جنگد، هواپیمایش را به هتل می‌زند، خب می‌گویند این مرد است و آدم بزرگی است، دل بزرگی دارد، به کارش اعتقاد دارد. مهم این است که دشمنان شما هم به شما احترام بگذارند.

من کلیدواژه می‌گویم به این معنی که بازکننده بخشی از وقایع زندگی ایشان باشد. سخته کردن یک خلبان خیلی امر عجیب و غریبی است، چرا و چگونه درباره شهید ستاری این اتفاق افتاد؟

اگر شما عکس‌ها را نگاه کنید، آیا به او می‌خورد ۴۶ ساله باشد، این فشار کار است و یک اتفاقی افتاد و یکی دو شب بود که سر آن اتفاق درگیر بود و سخته کرد، ۴۴ ساله بودند که سخته کردند. شما این را شنیده‌اید که امام درباره ایشان گفته‌اند بچه شیر؟ نه نشنیدم، کجا گفته‌اند.

یکی از دوستانش گفته‌اند قبل از اینکه ایشان به فرماندهی انتخاب شود، امام گفته این بچه شیر را بیاورید که ببینم کیست که در عملیات والفجر هواپیماهای دشمن را شکار کرده است. وقتی ایشان پشت رادار می‌نشست، همه خیالشان راحت بود. شما از هر خلبانی بپرسید می‌گوید موقعی که ستاری پشت رادار است خیالم راحت است چون می‌دانستم من را چطور هدایت می‌کند، چون خلبان که چیزی نمی‌بیند، یک رادار دارد که جای کمی را می‌بیند، این کل فضا را که دارد چه اتفاقی می‌افتد، نمی‌بیند و نمی‌بیند کی کجاست و چکار می‌کند، یکی باید باشد هدایتش کند و او را راهنمایی کند، رودرو که نمی‌تواند ببرد. باید در بهترین موقعیت او را ببرد، به طوری که آن شخص او را نبیند، یعنی رادار زمینش هم او را نبیند، یعنی این هدایت کردن و این چیزها که در کتاب‌ها هم بعضی از آن هست. بحث آوردن تجهیزات در صحنه عملیات اولین بار در بیت‌المقدس اتفاق افتاد. باز هم ایده ایشان بود. ولی بیشترین چیز همان یادداشت است که امام به ایشان داده.

آن را برای اولین بار آنجا نوشته و خوانده؟ نمی‌دانم، اما به نظر می‌رسد یک حالتی به ایشان دست داده و همانجا شروع به نوشتن کرده، یعنی دستخط اصلی همانجا است. حتی یک جاهایی را هم خط زده اگر به اصل سند نگاه کنید، مثلاً



به نظر می‌رسد یک حالتی به ایشان دست داده و همانجا شروع به نوشتن کرده، یعنی دستخط اصلی همانجا است. یک حالتی که وقتی این را نوشته، یکدفعه به ایشان الهام شده و شروع به نوشتن شعر کرده. حتی یک جاهایی را هم خط زده اگر به اصل مطلب نگاه کنید، مثلاً یک کلمه را خط زده و یک کلمه دیگر نوشته است، یعنی آن شعر اولین بار آنجا بیان شده که تقریباً معروف‌ترین شعر امام است، من به خال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم، همچو منصور خریدار سر دار شدم

درست کنی یا نیروی هوایی مگر قرار بود هواپیما بسازد، هواپیما را باید شرکت و کارخانه‌ای بسازد، ولی وقتی نیست و کسی هم درفکرش نیست، مجبوری وارد کار اجرا بشوی. ولی در این شرایط وقتی کشور شرکت‌های توانمند دارد، خب استراتژی فرق دارد و بخش خصوصی باید وارد این کار بشود، ولی آن موقع نبود، زمان جنگ کدام بخش خصوصی بود که می‌توانست کارهایی به این وسعت انجام دهد. خیلی چیزها است که باید روی آن کار کرد، نیروی هوایی مگر قرار بود موشک بسازد؟ هواپیما مودی‌فای کند؟ این کارها کار نیروی هوایی نبوده، ولی در جنگ مجبور هستی وارد این قضایا بشوی. یعنی خیلی از کارهایی که کردند، اقتضای زمان بود؟

هم زمان و هم موقعیت. الان بعد از این همه وقت کسانی که وارد این کار شده‌اند، هنوز همانجا هستند. من روز اولی که وارد این معاونت

نبود و همیشه در حال کار بود، ولی حس می‌کنم یک پشتوانه را از دست داده‌ام، یک پشتوانه جدی.

می‌خواهم بدانم که شما حس کردید یک پدر را از دست دادید یا یک فرمانده بزرگ را؟

ما به عنوان یک پدر به ایشان نگاه می‌کردیم و بحث فرماندهی جداسست. ما فرزندان شهدا یک مساله مهمی داریم و این را بارها گفته‌ایم که ما آبرو داریم. این مساله در مورد فرزندان شهدای شاخص وجود دارد که زیر ذره‌بین هستند و مساله‌ای ممکن است پیش بیاید یا یکی حرفی در بیاورد و در سائیتی حرفی بزند، همیشه فکر می‌کنی ممکن است به این ضربه بخورد، خودت که چیزی نیستی هرچه که هستی، او که گناهی نکرده در این قضیه که ضربه بخورد، ضمن اینکه شما یک راهنما را از دست می‌دهید.



من با ایشان پنج دقیقه صحبت کردم در مورد اینکه می‌خواهم بروم امریکا، خب من شاگرد اول دانشگاه شریف بودم، پذیرش داشتم. با پنج دقیقه صحبت موضوع متغی شد، خب من تابع بودم، خیلی راحت گفت این قضیه نه به نفع تو و نه به نفع من است و بیش از پنج دقیقه طول نکشید. حالا می‌خواهی با کسی کار کنی، یکی می‌گوید این چپ است، یکی می‌گوید راست است، یکی می‌گوید آدم خوبی است و با او کار کن و خلاصه هر کس حرفی می‌زند و کسی نیست که بخواهد شما را راهنمایی کند که چکار کنی. بنابراین دنبال این هستی که، حتی ۱۰ ثانیه در خواب بیاید و به تو بگوید چه کنی، این کار رو انجام بدهی یا نه. وقتی که می‌گویند شهدا زنده هستند، درست است واقعا زنده هستند. من هنوز که هنوز است ۲۱-۲۰ سال است که فکر می‌کنم ممکن است در را باز کند و بیاید داخل خانه و این حالت را همیشه دارم.

هست، سخنرانی زیبایی هم هست و خوب است که آن را دوره‌ای بکنید. سخنرانی کیش ایشان هم زیباست یعنی می‌گوید ما می‌رویم و نمی‌مانیم و به شما می‌گویم این کارها را انجام دهید.

منظور من این است که وقتی برگردیم به این تصویر و شناختی که از ایشان دارید و با چنین شخصیتی مواجه بودید و حالا از قضا این شخصیت پدر شما هم بوده، وقتی خبر شهادت ایشان را شنیدید، چه حسی داشتید.

همه ما در مورد مرگ پدرمان حسی داریم، ولی وقتی این پدر یک شخصیت ملی است، آن حس متفاوت تر خواهد بود. حس شما چگونه بود؟

برای ما سخت بود، نه اینکه از دست می‌دهیمش. اتفاقی که افتاد، خیلی در زندگی



ما به عنوان یک پدر به ایشان نگاه می‌کردیم و بحث فرماندهی جداسست. ما فرزندان شهدا یک مساله مهمی داریم و این را بارها گفته‌ایم که ما آبرو داریم. این مساله در مورد فرزندان شهدای شاخص وجود دارد که زیر ذره‌بین هستند و مساله‌ای ممکن است پیش بیاید یا یکی حرفی در بیاورد و در سائیتی حرفی بزند، همیشه فکر می‌کنی ممکن است به این ضربه بخورد، خودت که چیزی نیستی هرچه که هستی، او که گناهی نکرده در این قضیه که ضربه بخورد، ضمن اینکه شما یک راهنما را از دست می‌دهید

یک کلمه را خط زده و یک کلمه دیگر نوشته است، که تقریباً معروف‌ترین شعر امام است، با این مطلع: من به خال لب‌تای دوست گرفتار شدم، همچو منصور خریدار سر دار شدم. ۳۰ خط شعر است و قصیده خیلی مفصلی است که همه آن دورنویسی است.

شما مهم‌ترین توصیفی که می‌توانید از زبان امام و رهبری یا آقای هاشمی بگویید، چیست؟ همیشه به عنوان یک انسان متفاوت از ایشان صحبت می‌کنند، یعنی تیپ فکری و تشکیلات ایشان کاملاً متفاوت است. یادم هست پدر موقعی که فرمانده شد، هر کسی در نیروی هوایی یک لباسی می‌پوشید، یکی ببری می‌پوشید، یکی پلنگی می‌پوشید، یکی خاکی می‌پوشید، آبی می‌پوشیدند که همان رنگ آبی هم ۲۰ نوع بود، کم رنگ و پررنگ. در زمان جنگ بود و بعد از انقلاب کسی دنبال دیسپلین نبود، سپاه درجه نداشت. یکی از کارهایی که روز اول انجام داد، لباس و رنگ استاندارد شد. این کار شیک می‌کرد و این لباس‌ها آن موقع نبود و این چیزی که الان می‌بینید، آن زمان نبود، نشانش کجا می‌خورد، درجه کجا می‌خورد، کلاه را که می‌گذاری بالای کلاه آن موقع نخل نبود، می‌گفتند این مال شاه است. یک دفعه یکی از اینها را می‌دهد برایش می‌دوزند و می‌روند نزد آقا و به ایشان می‌گویند این خوب است و بعد همه از روی ایشان کپی می‌کنند، یعنی نیروی زمینی و سپاه هم الان برای خودشان لباس مشخص دارند. آن زمان کسی به دیسپلین اهمیت نمی‌داد. مگر شهید بابایی چنین اخلاقی داشت؟ یعنی نزدیک‌ترین دوست پدر شهید بابایی بود. من هیچ وقت گریه ایشان را ندیدم، من مطمئن هستم با هر کسی صحبت کنید می‌گوید هیچ وقت گریه ایشان را ندیده، ولی موقعی که شهید بابایی به شهادت رسیده بود، زار زار گریه می‌کرد و در حقیقت شکسته بود، مثل اینکه کمرش شکسته بود. ولی شخصیت شهید بابایی را می‌توانید با ایشان مقایسه کنید؟ شهید بابایی دمپایی می‌پوشید، داشتند با هم کارشان را می‌کردند و خیلی هم به هم وابسته بودند، یعنی انسان متفاوتی بود و این یک واقعیت است و هنوز که هنوز است نشده من پیش آقا بروم و از ایشان یاد نکند، غیر ممکن است. شما ببینید یکی از فرمانده‌های نیروی هوایی نزد آقا برود و از ایشان یاد نکند و حرف نزند.

این خوشفکری و نوآوری، یک سبک جدید آوردن در سیستم، کار ساده‌ای نبود.

شما ناگفته و خاطره‌ای از ایشان دارید؟

نه مورد خاصی نیست و همین مواردی که بارها در مصاحبه‌ها گفته‌ام. سخنرانی روز آخر ایشان



درآمد

«پدر بودن» از جمله خصیصه‌های شخصی و مدیریتی شهید ستاری بود که تکه کلام مشهور ایشان در مورد خطاپ قرار دادن دیگران (بابا جون) نیز کاملاً عیان بود. امیر بقایی که سال‌ها افتخار همراهی با شهید ستاری را داشته است، در گفتاری بلند از شروع روابط خود با شهید ستاری و خدمات ارزنده وی در نیروی هوایی گفته است.

(پدر یا خیر) می‌خواست انجام بشود. گروهی به نام «بیت‌الزهر» اوایل انقلاب در نیروی هوایی تشکیل شده بود که در منطقه از نیروها حمایت و پشتیبانی می‌کرد. آنها کانکس را در آنجا قرار داده بودند. شهید ستاری با شهید بابایی وضو می‌گرفتند. به نظر من وضوی آنها خیلی با معنویت بود. یعنی نشان می‌داد اینها با هم محشور می‌شوند. در بعضی مسائل، حالت‌هایی به انسان دست می‌دهد که شاید تشریح آن سخت باشد، ولی من آن صحنه‌ای که آنها با هم و در کنار هم قرار می‌گیرند و با هم محشور می‌شوند را، آن روز احساس کردم.

مثل پدر ما بودند

اخلاق و رفتار و منش شهید ستاری به گونه‌ای بود که حکم پدر برای بقیه داشت. اختلاف سنی زیادی با هم نداشتیم، ولی همه احساس می‌کردند که ایشان مثل پدر همه ما هستند. بسیار خوش‌اخلاق، خوش برخورد و مهربان بودند. ضمن اینکه موهایشان هم یک مقداری سفید بود، ولی جوان بودند. آدم احساس می‌کرد یک فرزند با پدرش صحبت می‌کند. این بود که ما ایشان را دوست داشتیم و همیشه عزت و احترامی در حد تکریم بی‌نهایت برای ایشان قائل بودیم. خدا رحمت کند شهید عباس بابایی هم این تأکید را داشتند. ایشان یک چنین شخصیتی برای همه ما بودند.

شهید بابایی و شهید ستاری تقریباً در کنار هم بودند. بیشتر ارتباط این دو بزرگوار از سال ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ در قرارگاه رعد برقرار شد. از همانجا اینها با هم می‌رفتند و می‌آمدند. تقریباً قرارگاه رعد به معنای واقعی در پایگاه جنوب تشکیل شد و شروع عملیات آن هم پشتیبانی عملیات والفجر ۸ بود که یکی از شاهکارهای عملیاتی بود و نیروی هوایی نقش بسزایی چه در بخش آفند و چه در بخش پدافند در این مأموریت انجام داد. این دو بزرگوار در کنار هم بودند و شهید بابایی همیشه با تمام وجود به ایشان تکیه می‌کرد. یعنی به عنوان بزرگتر خودشان هم احترام خاصی برای ایشان قائل بودند. همین جمله‌ای که گفتم که ایشان جایگاه پدری داشت، خیلی معنی دارد. یعنی انسان برای کسی که



منبع عکس: sattari.ir

فرمانده‌ای که برای نیروی هوایی پدری کرد

نخستین آشنایی

من در سال ۱۳۴۸ وارد دانشکده افسری شدم. آن زمان، شهید ستاری سال سوم دانشکده بودند. ایشان سال ۴۶ وارد دانشکده افسری شدند و سال ۴۹ فارغ‌التحصیل شدند. شهید بزرگوار ستاری به عنوان افسر پدافند به نیروی هوایی منتقل شدند؛ به دلیل اینکه سواد علمی ایشان بالا بود، افسر رادار شدند. بچه‌های رادار معمولاً مثل خلبان‌ها از سرعت عمل بسیار بالایی برخوردارند. شهید ستاری و دوستانشان از این جمع بودند. اولین باری که بعد از دانشکده افسری ایشان را دیدم، سال ۶۱ یا ۶۲ بود؛ در یک کانکس آبی رنگ در ایستگاه حسینی خوزستان اهواز. یکی از عملیات‌ها

گفتاری از امیر سرتیپ خلبان حبیب بقایی
(فرمانده پیشین نیروی هوایی ارتش
جمهوری اسلامی ایران)



می‌زند. از سانتریفیوژها هم بالاتر است. ایشان ایستاد و آنها را ساخت. ایشان در ساخت هواپیما دنبال کار موتور بود. مثلاً دستگاه‌های پره‌های توربین هواپیما را به قیمت بسیار گزاف و چهار تا پنج برابر دست دوم از خارج به ما می‌فروختند. ایشان رنج می‌برد. چون اطلاعات کامل و جامعی از همه این موارد داشت؛ ناراحت بود که چرا برای خرید یک جنس مثلاً ۱۰۰ دلاری باید ۵۰۰ دلار پول بدهند. از نظر روحی همین شرایط برای من هم بود که ما توفیق پیدا کردیم هر چه ایشان می‌خواستند انجام بدهند، با تمام میل و رغبت پیگیری کنیم. ایشان به علم و دانش علاقه بسیار زیادی داشتند.

ابتکار جالب شهید ستاری در عملیات والفجر ۸

ساعت ۳ بعد از ظهر ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ عراق به ما حمله کرد و خلبانان نیروی هوایی دو سه ساعت بعد از همدان پرواز کردند و ضربه اول را به عراق زدند و فردای آن روز داستان ۱۴۰ فروندی رخ داد. نیروی هوایی نقش عظیمی در جنگ داشته است. هم در آفند و هم در پدافند. در پدافند، شهید ستاری نقش بسزایی داشتند. من در پایگاه هوایی دزفول بودم و تجربه کردم. هم رادار ما را زنده هم تکن ما. تکن یک دستگاهی هست که برای هواپیما امواجی ارسال می‌کند که فاصله و زاویه را به دست می‌دهد که مثلاً پایگاه اینجاست. اینها را زنده. شهید ستاری اینها را می‌دید و غصه می‌خورد. اینها مربوط به قبل از عملیات والفجر ۸ بود. کارهای مختلفی انجام شد؛ مثلاً اینکه موتور اصلی‌ها یک جا باشد و موشک آن جای دیگر و از جای دیگری کنترل شود. در عملیات والفجر ۸ کار بزرگی که ایشان انجام دادند، این بود که به بندر امام رفتند و از آنجا تا فضای ۳۰۰ مایلی را در عراق کنترل می‌کردند و هر هواپیمایی که به طرف منطقه پرواز می‌کرد را ایشان می‌دید.

این سیستم‌ها از شب عملیات ۱۹ بهمن ۶۴ در ساعات ۱۱، ۱۲ شب مستقر شدند. ولی روشن نبودند. در حالت استندبای و آماده بودند. شهید ستاری به محض اینکه هر هواپیمایی می‌آمد و در رنج‌هاگ که ۴۰ هزار پا بود قرار می‌گرفت، برای چند ثانیه رادار را روشن می‌کردند، موتور اصلی‌هاگ را روشن می‌کردند، روی هواپیما قفل می‌کردند و موشک را شلیک می‌کردند و مجدداً رادار را خاموش می‌کردند. شهید ستاری این کار بزرگ را انجام داده بود. مثلاً محاسبه می‌کرد که هواپیما در فاصله ۱۰ ثانیه یا ۲۰ ثانیه‌ای نزدیک فاو است و می‌خواهد بمب‌های خود را رها کند؛ ایشان دستور آتش را می‌داد تا برود روشن کند قفل کند و بزند. همه اطلاعات زاویه را هم در گوش همدیگر داشتند و با هم صحبت می‌کردند. تعداد زیادی از هواپیماهای عراقی مورد هدف قرار گرفتند.

عراقی‌ها وقتی می‌دیدند که مثلاً یک موشک شلیک شده و هواپیما هم سقوط کرده و آثاری هم از تکرار و تداوم تشعشع رادار دیده نمی‌شود، برایشان سنگین

بود. تمام ایام که مجلات خارجی مرتبط با نیروی هوایی چه در بخش آفند چه در پدافند ترجمه می‌شد و در اختیار پایگاه‌ها و واحدها قرار می‌گرفت، ایشان همه آنها را مطالعه می‌کردند. بالطبع خود ایشان اطلاعات کامل و جامعی از همه سامانه‌ها داشتند. شخصیتی بود که با کارهای کوچک اکتفا نمی‌شد. بعضی انسانها مثل نور می‌تابند. یعنی تفضل خدا هم شامل حالشان می‌شود. بعضی از کارهای ایشان را بعد از شهادت ایشان شنیدم. نقاشی هم می‌کردند. در خانه کارهای هنری با چوب هم انجام می‌دادند. یعنی لحظه‌ای از زندگی را اجازه نمی‌داد که به بطالت بگذرد. شهید ستاری این جور شخصیتی بودند.

شهید ستاری یک انسانی بود که می‌خواست کارهای بزرگی انجام بدهد و بسترهایش را هم مهیا می‌کرد و این فرهنگ و این استعداد و این دانش و علم را ترویج می‌داد که تبدیل به یادگاری از آن دوران شد. دانشگاه هوایی شهید ستاری را بنیان کردند، اینجا آموزشگاه هوایی بود که تبدیلش کردند به دانشگاه و انواع و اقسام تخصص‌های پیچیده‌ای که در نیروی هوایی وجود دارد مثل برق، مخابرات، ارتباطات، الکترونیک، مکانیک، متالورژی و هر رشته‌ای که در نیروی هوایی کاربرد دارد، در آنجا ایجاد کردند. الان دانشگاه هوایی شهید ستاری به عنوان یکی از دانشگاه‌های خوب و علمی است.

ما برای شادی روح ایشان و برای راهکارهایی که ایشان داشتند، در این دانشجو‌ها ایجاد انگیزه کردیم. گفتیم که هر کسی در دانشگاه‌های معتبری مثل صنعتی شریف، امیرکبیر یا علم و صنعت، شاگرد اول تا سوم شد، می‌تواند برود آنجا درس بخواند و بعد بیاید اینجا استاد دانشگاه شود. همین بچه‌ها بعداً آمدند کارهای شهید ستاری را تکمیل کردند. بحث شهدا شرایط خاصی دارد. از خدا چیزهایی می‌خواستند و دنبال چیزهایی بودند که به لطف الهی بستر آن مهیا می‌شد. خود به خود این تلاش‌های بعدی هم به وجود آمد. الان بالای ۷۰، ۸۰ نفر دکترا که از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدند، در همان دانشگاه دارند تدریس می‌کنند.

ماجرای طراحی و ساخت هواپیمای آذرخش

شهید ستاری یک انسان به تمام معنا چند بُعدی بود. با اینکه فرمانده نیروی هوایی بود، ولی اکتفا نمی‌شد. انسان وقتی در این سطح از معرفت، اخلاق، بینش دینی و آگاهی قرار می‌گیرد، باید در محضر خدا جوابگو باشد. روش ایشان اینگونه بود. مقداری را برای شما بگویم. ایشان ایستاد، آستین خود را بالا زد و هواپیمای آذرخش را ساختند. این هواپیما بعد از شهادت ایشان در محضر حضرت آقا پرواز کرد. فرزند ایشان هم آنجا شاهد پرواز این هواپیما بود که حضرت آقا آن نشان و مدال را به فرزندشان تقدیم کردند.

قبلاً نیروی هوایی تقریباً ۱۰۰ درصد وابسته بود. هر قطعه‌ای را که شما در نظر بگیرید خارجی بود؛ ما قطعاتی در هواپیما داریم که بالای ۶۰ هزار دور

چنین احساسی نسبت به او داشته باشد، عزت و احترام خاصی قائل است.

قرارگاه رعد به صورت عملیاتی از سال ۶۳ شروع به کار کرد. شهید بابایی و شهید اردستانی در کنار شهید ستاری، سامانه پدافندی را هدایت می‌کردند. سامانه‌های موشکی، سامانه‌های راداری، توپخانه‌ها و... شهید بابایی هم کارهای عملیات هوایی را انجام می‌داد؛ پرواز خلبان‌ها و پوشش هوایی منطقه. اولین خاطره‌ای که از صدای شهید ستاری در گوش من مانده بود، در عملیات والفجر ۸ بود. من باید می‌رفتم یک مأموریتی را به همراه شهید اردستانی انجام دهم. ساعت ۴ یا ۵ صبح بود که می‌رفتم برای عملیات پروازی آماده شوم. دخترم در خواب من را صدا زد. فریاد زد بابا. من رفتم دستی به سر و رویش کشیدم. خیس عرق شده بود. بعد از آن رفتم. بنا بود ساعت ۸ صبح پرواز کنم که نشد. ساعت ۱۰ صبح با شهید اردستانی عملیات را شروع کردیم. من از خسروآباد که منطقه‌ای است بین آبادان تا فاو و جاده مارپیچی هم دارد عبور می‌کردم. این صحنه یادم نمی‌رود. روی اروند که رد می‌شدیم یک لحظه دوباره دخترم آمد جلوی چشمم. من با سرعت حدود ۶۵۰ تا ۷۰۰ کیلومتر پرواز می‌کردم که ناگهان با درختی برخورد کردم. حدود ۲۰ ثانیه بین زمین و هوا معلق بودم. هواپیما را معمولاً طوری تنظیم می‌کنیم که اگر اتفاقی افتاد، خیلی بالا و پایین نیاید. به هوش که آمدم، دیدم سرعت هواپیما تا حدود ۲۰۰، ۳۰۰ کیلومتر کم شده و شهید اردستانی با شهید ستاری صحبت می‌کرد. من صدای اینها را می‌شنیدم. بعد شهید اردستانی به شهید ستاری گفت که فکر کنم حبیب بقایی خورد به درخت و خورد به زمین. خدا رحمت کند این عزیز را روحش شاد باشد. در همان حال مدام می‌گفت حبیب جونم حالت خوب است؟ اصلاً هیچ وقت این کلمات یادم نمی‌رود. صدایش مثل یک نوار ضبط شده در مغزم هست. اصلاً طور دیگری بود. ما را مثل بچه‌های خودش دوست داشت.

نحوه ارتباط شهید ستاری با دیگران از سرباز وظیفه گرفته تا مقامات بالا نمونه بود. مثلاً یک جایی می‌رفت دستش را روی گردن سرباز می‌انداخت و سرش را نوازش می‌کرد. با سربازان روبوسی می‌کرد و آنان را در آغوش می‌گرفت. این صحنه‌ها خیلی زیبا بود. شهید ستاری یک انسان معنوی همه بُعدی و متعالی بود. پدر خانواده‌ی نیروی هوایی بود. پیامبر عظیم‌الشان اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای مکارم اخلاقی مبعوث شدند. ایشان الگو را از همانجا گرفتند. کار که وظیفه‌مان است. ما می‌دیدیم شهید ستاری می‌رود در کلاس دانشگاه و دانشجویان را با عنوان پسر یا عزیزم خطاب می‌کند. آن خطاب حبیب جونم ایشان به من، تا آخر عمرم یادم نمی‌رود.

با کارهای کوچک اکتفا نمی‌شد

شهید ستاری یک انسان پرتلاش، فعال و اهل مطالعه

بود. به نظر من حداقل ۳۰ فروند به وسیله این سامانه منهدم شدند. در آن عملیات توپ‌های ۳۵ میلیمتری و ۲۰ میلیمتری و موشک‌هایی که روی دوش قرار می‌گرفت، شلیک می‌کردند. ولی عامل اصلی سقوط هواپیماهای عراقی، هاگ بود. اسکای‌گارد و اورلیکن هم می‌زد. ولی آن کارهایی که به وسیله همکاری بین‌هاگ و رادار بندر امام انجام می‌شد، به وسیله شهید بزرگوار ستاری انجام شد. در عملیات کربلای پنج هم یک مقداری اینگونه عمل شد.

تغییر جریان جنگ

در سال ۱۳۶۳ من در پایگاه دزفول بودم. خدا رحمت کند شهید بابایی تشریف آوردند و به من فرمودند که وسایل خودت را جمع کن، باید برویم امیدیه. آمدیم امیدیه و قرارگاه رعد تشکیل شد که مجموعه آفند و پدافند بود. شروع آن از همین جا بود. از همین حرکت شروع شد. آنجا رفتیم و شهید ستاری و شهید بابایی در کنار همدیگر این قرارگاه را هدایت می‌کردند. از اینجا به بعد جریان جنگ عوض شد. این دو بزرگوار در کنار هم بودند و به حسب نیاز از وسایل و تجهیزات استفاده می‌کردند. همه سیستم‌های ذخیره را آوردند آنجا و در شلیک‌ها ذخیره کرده بودند و به حسب نیاز بهره‌برداری می‌شد. شاید صنعت نفت در جنوب بخاطر این تدبیر حفظ شد. این بزرگوارها این‌طور بودند. منابع حیاتی اقتصاد ما باید حفظ می‌شد و این مأموریت برای خود پایگاه طراحی شد. هر پایگاه، سه سایت داشت. محل رادار، امکانات و نفقات ساخته شده بود. همه اینها را این دو بزرگوار

حضرت آقا، شهید ستاری را خیلی زیاد دوست می‌داشتند. من تصویری از حضرت آقا دارم که شهید ستاری بغل پای حضرت آقا می‌آیند و باز این به همان حرف من برمی‌گردد حکم پدری و فرزند. مرید و مراد. من نمی‌دانم چه ادبیاتی به کار ببرم. این نشان‌دهنده انس و الفت حضرت آقا با ایشان بود. حضرت آقا هم جملات زیبا و بیانات بسیار نفیسی در رابطه با ایشان مطرح فرمودند که در خور شأن ایشان است

می‌بردند در سامانه دفاع از فضای کشور و باعث شد که عراق دیگر به مناطق نفت‌خیز کمتر حمله کند. شهید ستاری با این کارها اقناع نمی‌شد. اصلاً حد و حدود نداشت. یعنی هر چه کار می‌کرد، باز هم اقناع نمی‌شد. چون احساس می‌کرد، کم است. همان موقع که نیروهای سپاه در منطقه بودند، بحث‌شان این بود که ما دنبال موشکیم. آمدند در داخل یک کانکس تا مواد منفجره‌ای درست کنند. من آن موقع با شهید تهرانی مقدم، شهید ستاری و شهید بابایی به منطقه رفته بودم. می‌خواستیم عملیات انجام بدهیم، تصویر منطقه را داشتیم، من از زمین می‌رفتم صحنه‌ها

را می‌دیدم که می‌خواهم برویم تا یک موقع نیروهای خودی را اشتباهی نزنیم. در این قضیه همان موقع شهید ستاری با بچه‌های بیت‌الزهره دنبال کار بودند و با دست خالی تولیداتی را انجام می‌دادند. چون عراق دزفول را با موشک می‌زد. در بحث ساخت قطعات، هواپیمای پرستو را کپی‌سازی کردند و ساختند. پرستو هواپیمایی است که ما تعدادی داشتیم، ولی گفتند که تعداد آن بیشتر شود. تعداد زیادی هواپیمای پرستو ساختند. بعد انواع و اقسام قطعات، ترمز هواپیما، لنت هواپیما، کارخانه لاستیک‌سازی و ... ساختند.

تأسیس دانشگاه هوایی

نیروی هوایی احتیاج به انواع و اقسام انسان‌های تحصیلکرده داشت و این کمبود کاملاً در کشور مشهود بود. ایشان تصمیم گرفتند دانشگاه هوایی را با تخصص‌های مختلف و متعدد بسازند و الان هم سالیانه برحسب نیاز دانشجویان دانش‌آموخته می‌شوند. در پایگاه‌ها نیروهای بسیار با استعداد، هم خلبان و هم فنی با سطح علمی بالا تربیت می‌شوند. مثلاً خلبان‌ها به دلیل اینکه خلبان‌های جنگی اینها را تربیت کرده‌اند، جسارت دیگری دارند. دانشجویان به دلیل اینکه مدارج بالاتری طی کرده‌اند، نسبت به قدیمی‌ها به علم روز دانشگاه مجهز هستند و توانمندی بسیار بالایی دارند. یکی از کارهای بزرگ نیروی هوایی که بعداً برنامه شد و توسعه دادند، بازسازی هواپیما بود که اوج آن ساخت هواپیمای آذرخش بود. اما فقط هواپیمای آذرخش نبود. انواع و اقسام وسایل و تجهیزات که در نیروی هوایی و پدافند



هر چی خیر است پیش می‌آید. بعد من رفتم شیراز؛ ایشان تشریف آوردند شیراز، فکر کنم بخاطر من هم تشریف آوردند شیراز. گفتم بیا با شما صحبت کنم. رفتیم آنجا؛ معمولاً ایشان هر جا تشریف می‌بردند توی انبارها را می‌گشتند. ببینید چقدر دلسوز بودند. می‌رفت تمام انبارهای قطعه را می‌گشت که اگر یک قطعه سرشماری نشده، از قلم نیفتد. چرا که شاید این قطعه یک جایی به کار بیاید. ایشان قدم می‌زد توی این انبارها و وسایل و تجهیزات را بازدید می‌کردند یا مثلاً در یک جایی هواپیما زمین خورده بود، توی اینها را می‌گشتند. توی شیراز بود می‌گفتم منصور جان ولش کن اینها را بیا برویم. می‌رویم انشاءالله نوایش را می‌خریم. می‌گفت حبیب از دست تو. ما خدمت ایشان بودیم تا عصر، مراسم تشریفات و خداحافظی بود، و ایشان تشریف بردند. چند روز بعد تلفن زنگ زد. یک نفر پشت تلفن بود به نام آقای قشقایی. دیدم دارد گریه می‌کند. گوشه‌ای را قطع کردم. بعد دوباره زنگ زد دیدم با آه و ناله همین‌طور دارد گریه می‌کند و بعد می‌گوید منصور و مصطفی همه‌شان زمین خوردند. اصلاً من وقتی این را شنیدم، گوشه‌ای تلفن را به حدی محکم زدم به زمین که شکست. اصلاً این قدر ناراحت شدم که فکر کردم روانی شدم یا یکی دارد مزاحم‌ام می‌شود یا یک چنین حالتی. بعداً یک مقدار که حالم جا آمد همه‌اش داشتم می‌زدم توی سر خودم، گفتم خدایا این چی گفت؟ این کی بود؟ آدم با خط اف‌ایکس تهران تماس گرفتم و تأیید کردند که هواپیمای شهید ستاری سقوط کرده است.

شهید ستاری‌های آینده

یک روز بچه هفت هشت ساله‌ای سر خاک شهید ستاری بود. من با لباس پرواز بودم. سال‌های ۷۵، ۷۴ او به من گفت که آقا شما خلبان هستید؟ گفتم بله. بعد به من گفت که من هم می‌توانم خلبان بشوم؟ من گفتم بچه را یک آزمایش بکنم ببینم چه می‌گوید؟ بعد گفتم بله می‌توانی ولی یک امتحان‌هایی دارد. مثلاً اگر به تو گفتند از یک ساختمان ۲۰ طبقه باید بپری پایین، می‌پری؟ بچه به من گفت اگر برای خدا باشد، می‌پریم. واقعیت این است که مملکت ما مملکت آقا امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و بچه‌های خوب هم در آن زیاد است. اینها شهید ستاری‌اند. اینها شهید بابایی‌اند. اینها شهید اردستانی‌اند. اینها همان‌ها هستند. به هر حال ایشان در سال ۷۳ به ملکوت اعلی پیوستند و روحشان شاد باشد. با شهدای کربلا محشور شوند. خیلی چیزها ممکن است از زبان قاصر من بیفتد ولی یک انسان کامل، یک مجاهد فی سبیل الله، یک انسان هنرمند، یک آدم جسور، یک انسانی که آرامش نداشت، همه زندگی‌اش در تلاطم و همه‌اش سعی و کوشش و تلاش برای به انجام رسیدن و بقای نیروی هوایی و به قدرت رساندن نیروی هوایی، علم، دانش و تربیت انسان‌ها بود.

* سایت، khamenei.ir

شهید ستاری یک انسان به تمام معنا چند بُعدی بود. با اینکه فرمانده نیروی هوایی بود، ولی اقناع نمی‌شد. انسان وقتی در این سطح از معرفت، اخلاق، بینش دینی و آگاهی قرار می‌گیرد، باید در محضر خدا جوابگو باشد. روش ایشان اینگونه بود. مقداری را برای شما گفتم. ایشان ایستاد، آستین خود را بالا زد و هواپیمای آذرخش را ساختند. این هواپیما بعد از شهادت ایشان در محضر حضرت آقا پرواز کرد. فرزند ایشان هم آنجا شاهد پرواز این هواپیما بود که حضرت آقا آن نشان و مدال را به فرزندشان تقدیم کردند

شهید ستاری همیشه می‌گفتند که حضرت آقا این را از ما خواسته و ما باید انجام بدهیم. ارتباط حضرت آقا و شهید ستاری در حکم پدر و پسر بود. مثلاً پدرشان از ایشان چیزی خواسته، فرمانی صادر کردند و ایشان حتماً باید اجرا کنند. مرتباً خدمت حضرت آقا شرف‌یاب می‌شد و دل آقا را خوشحال می‌کردند. استنباط من این است که حضرت آقا به نیروی هوایی علاقه خاصی دارند. دلیلش هم این است که اعضای این نیرو ۱۹ بهمن ۵۷ در محضر حضرت امام بیعت کردند و در جنگ هم خوب عمل کردند. اگر ما شب و روز هم بدویم دنبال پویایی، دنبال استقلال، دنبال خودکفایی باشیم، باز هم کم است. ما بالاخره صاحب دیگری داریم که این ایام متعلق به حضرت صاحب‌الزمان (عج) است دیگر، ما خیلی کار داریم. باید الگو باشیم و این اتفاق به همین سادگی به دست نمی‌آید.

آخرین روزها

من ۱۵ روز قبل از شهادت شهید ستاری خوابی دیدم و به ایشان گفتم که منصور جان یک مقدار مواظب باش. به هر حال این هواپیما زمین خورد و عین همان اتفاق در خواب من رخ داده بود. من هم رفتم دیدم، صحنه خیلی غم‌انگیزی بود. اصلاً روح و روانم به هم ریخت. یک حالتی بود که من وقتی خواب می‌دیدم، تقریباً اتفاق می‌افتاد. نه یک مورد، دو مورد، زیاد بود. بعد مرتب به من زنگ می‌زد. من تصمیم گرفتم از نیروی هوایی بیرون بروم. این قدر توی فشار روحی بودم. نمی‌دانستم حالا کی چنین اتفاقی می‌خواهد بیفتد. به مصطفی اردستانی گفتم مصطفی نرو این‌ور آن‌ور. می‌گفت الخیر فی مواقع.

کاربرد داشت، در آنجا ساخته می‌شد.

اولین حرکت برای تحقق خودکفایی

از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، جهاد خودکفایی زیر نظر حضرت آقا در خصوص موشک‌هاگ کار می‌کردند. دستورات آن را حضرت آقا فرمودند. در همین جهاد خودکفایی هنوز هم مشغول هستند و دارند وسایل و قطعات موردنیاز را می‌سازند. بخش اعظم این فرهنگ علمی، موهون شهید ستاری است. اولین جایی که جهاد خودکفایی در نیروهای مسلح آغاز به کار کرد، نیروی هوایی بود. ارتباط نیروهای جهاد با حضرت آقا بود. قبل از جنگ، حضرت آقا دستور آن را داده بودند. جهادهای خودکفایی فعلی در نیروی زمینی، نیروی هوایی و نیروی دریایی، به سال‌های ۵۷، ۵۸ برمی‌گردد. برخی از افراد نیروی هوایی با حضرت آقا قبل از انقلاب در مشهد ارتباط داشتند.

مثلاً آقای عطا... بازگان از اول انقلاب با حضرت آقا ارتباط داشتند. ارتباط دوجانبه بود. همه بچه‌ها هر موقع می‌خواستند خدمت حضرت آقا می‌آمدند و پیشنهاد می‌دادند. بنیانگذار جهاد خودکفایی در نیروی هوایی حضرت آقا بودند. یعنی جهاد خودکفایی موهون و مدیون تدبیر حضرت آقا بود. هر فرمانده‌ای به حسب نیاز و درخواست موشک و رادار می‌ساختند. مثلاً بهینه‌سازی رادارها را بعد از شهادت شهید ستاری انجام دادند. یعنی نیروها اینگونه تربیت شدند و الان دارند کارهای خیلی خوبی انجام می‌دهند.

شهید ستاری از صنایع وزارت دفاع بازدید می‌کردند که با یک نخبه به نام مهندس سنایی آشنا می‌شوند. شهید ستاری ایشان را به نیروی هوایی برد که بنیانگذار کارخانه عظیمی می‌شود. الان آنجا این قدر وسایل و دستگاه سخت‌افزار، نرم‌افزار زیاد است که در شبانه‌روز کارخانه آنجا ظرفیت دارد. یعنی سه شیفت هم بخوانند آنجا کار کنند، باز جای کار وجود دارد. همه اینها موهون شهید ستاری بود. من یک جمله می‌گویم خیلی زیباست. ایشان ۹ سال فرمانده نیروی هوایی بودند. فکر کنم سه سال از آن را در این کارخانه بودند. یعنی حداقل هفته‌ای دو روز ایشان تشریف می‌آوردند آنجا. من هم این راه را بعداً ادامه دادم.

علاقه رهبر معظم انقلاب به شهید ستاری

حضرت آقا، شهید ستاری را خیلی زیاد دوست می‌داشتند. من تصویری از حضرت آقا دارم که شهید ستاری بغل پای حضرت آقا می‌آیند و باز این به همان حرف من برمی‌گردد حکم پدری و فرزندی. مرید و مراد. من نمی‌دانم چه ادبیاتی به کار ببرم. این نشان‌دهنده انس و الفت حضرت آقا با ایشان بود. حضرت آقا هم جملات زیبا و بیانات بسیار نفیسی در رابطه با ایشان مطرح فرمودند که در خور شأن ایشان است.

کورکن ساختیم که مورد بازدید رهبر معظم انقلاب اسلامی قرار گرفت. این گفت‌ها را برای نخستین بار در خلیج فارس روی هواپیماها آزمایش کردیم که شکر خدا جواب مثبت گرفتیم. شهید ستاری در ابتدای هر پروژه از ما می‌خواستند که نیازهای خود را برای انجام کار اعلام کنیم و بعد از آن با تمام قوت کار را جلو می‌بردیم. به لطف خدا اکثر اوقات نیز موفق می‌شدیم چرا که می‌دانستیم فرمانده از ما حمایت می‌کند و مهم‌تر از آن، هر آنچه را که می‌خواستیم برای ما تهیه می‌کرد.

کار ما در خودکفایی با سرعت خوبی پیش می‌رفت و اواخر کار نیز بحث طراحی و تولید خودروی ملی پیش کشیده شد. سربازی به نام «رضا میکائیلی» پیش ما آمده بود و شهید ستاری با معرفی ایشان از ما خواستند که ببینیم طرح این سرباز چیست. من قسمت‌های مختلف واحد و امکانات را به آن سرباز نشان دادم که او نیز در پایان بازدید به من گفت که می‌توانم یک خودرو بسازم. من به او گفتم که اینجا نیروی هوایی است اما او گفت که توانایی و طرح من ساختن ماشین است و حال بعد چه می‌شود خدا می‌داند. من طرح آن سرباز را در کمیسیون‌های مربوط و با امیر ستاری و امیر غلامی مطرح کردم. آنها نیز ضمن پذیرش همه امکانات لازم را در اختیار آن سرباز قرار دادند تا بالاخره موفق به تولید خودرو شدیم. البته عمر امیر ستاری کفاف نداد که کار نهایی خودرو را ببیند. نام آن خودرو را نیز به یاد شهید منصور ستاری، «شمس» انتخاب کردیم. البته نام ایشان همواره درخشان باقی می‌ماند و من ایشان را به عنوان پدر خود فراموش نخواهم کرد.

مهم‌ترین خط قرمز شهید ستاری در کار با افراد مختلف چه بود؟

تنها چیزی که شهید ستاری را به شدت آزار می‌داد «دروغ» بود. به طوری که اولین دروغ مقابل ایشان، آخرین آن بود چرا که شهید ستاری با شخص دروغگو دیگر هیچ کاری نداشت. در عین قاطعیت بسیار مهربان بود و از بعد روانی به خوبی نیروها را می‌شناخت. شناخت او از نیروها به شکلی بود که اگر احساس می‌کرد، کسی نیاز به صحبت کردن و همدلی دارد، به صحبت کردن با او می‌پرداخت و آن شخص هم به راحتی با شهید ستاری درد دل می‌کرد. خیلی‌ها با دیدن فرمانده نیرو خجالت می‌کشند و کنار می‌رفتند اما من به راحتی مشکلات را با ایشان در میان می‌گذاشتم. خیلی‌ها هم از ایشان ایراد می‌گرفتند که چرا یک افسر معمولی اینقدر راحت با شما صحبت می‌کند که شهید ستاری به خوبی از من حمایت کرده و از دیگران هم می‌خواستند، مشکلات نیرو را بدون پرده به ایشان منتقل کنند. پس از آمدن به قسمت ما، بلافاصله به سراغ من می‌آمدند و نظر من را می‌خواستند. من هم از این کارشان خجالت زده می‌شدم اما شهید ستاری از من می‌خواستند که نظراتم



الگوی واقعی «ما می‌توانیم» بود

«حسین مشهدی ابراهیمی» رئیس اسبق
کارخانجات مرکز پشتیبانی و تولید نیروی هوایی

رمز موفقیت شهید ستاری در پیشبرد امر مهم خودکفایی چه بود؟

یکی از رموز مهم موفقیت ایشان در این موضوع، سرکشی و بازدید همیشگی و روزانه از مهم‌ترین قسمت‌های تحت امر خود بود و چون ما در قسمت پشتیبانی و تولید بودیم، در برخی از روزها امیر ستاری سه بار به قسمت ما می‌آمدند تا از پیشرفت کار اطمینان حاصل کنند. روزهایی داشتیم که تا ۱۱ شب به کار می‌پرداختیم و ساعت کار برای ما مشخص نشده بود. علاوه بر این شهید ستاری به ما آموخت که به پیش‌رو نگاه بیندازیم و از تمرکز بر گذشته خودداری کنیم. در قسمت ما از آنجایی کار نوسازی آغاز شد که امیر ستاری گفتند ما می‌توانیم. تلاش کنیم هر چه در توان داریم به منصفه ظهور برسانیم چرا که امروز مملکت مال خود ماست.

ما در گام نخست دو نوع «گفت» یا همان رادار



درآمد

اگرچه که او را به عنوان افسر نابغه رادار می‌شناسند اما این مانع نبود که سایر قسمت‌های مهم نیروی هوایی از هوش سرشار شهید ستاری بی‌بهره بمانند. «حسین مشهدی ابراهیمی» که در سال ۱۳۵۰ وارد نیروی هوایی ارتش شده بود و در طول خدمت خود در واحد پشتیبانی و تولید (که تا پیش از انقلاب با نام هنگ نوسازی شناخته می‌شد) مشغول به خدمت بود بارها از نبوغ شهید ستاری در قسمت تخصصی خودش گفت و اینکه ستاری چگونه روحیه «ما می‌توانیم» را در نیروی هوایی تثبیت کرد. مشهدی ابراهیمی در دوران جنگ تحمیلی مسئولیت معاونت شعبه صفحات فلزی را عهده دار بود و در زمان فرماندهی شهید ستاری به سمت مسئول کل صفحات فلزی منصوب شد. آخرین سمت خدمتی او نیز ریاست کل کارخانجات مرکز پشتیبانی و تولید نیروی هوایی بود. او در این گفتگو به روابط کاری خود با شهید ستاری اشاره کرده است.

خستگی نمی‌کردند. حضور مستمر ایشان، دیگر ویژگی شهید ستاری بود. ایشان هیچ کاری را تلفنی و پس از طی سلسله مراتب پیگیری نمی‌کردند بلکه خودشان در محل انجام کار حاضر می‌شدند. برای مثال یک روز برنامه ای در عقیدتی سیاسی برگزار شده بود و قرار بود که بعد از برنامه به نماز رفته و پس از آن به اتاق کار خود برویم. لحظه ای که شهید ستاری کفش خود را برای وضو گرفتن درآوردند، از شدت پیاده روی بین انگشتان پای ایشان زخم شده بود و شهید ستاری برای جلوگیری از خونریزی، بین انگشتان پای خود پنبه گذاشتند و ما این را به چشم خودمان دیدیم.

زمانی که شهید ستاری برای بازدید به مکانی می‌رفتند، در بدو ورود از ماشین خود پیاده می‌شدند و تمام قسمت‌ها را پیاده می‌رفتند تا پس از بازدید از آخرین قسمت سوار ماشین می‌شدند که همین امر موجب زخم پای ایشان شده بود.

علاوه بر این همانطور که گفتیم ایشان از دروغ متنفر بودند و همین موضوع باعث شده بود تا هیچ گزارش نادرستی به ایشان نرسد. همین نکته موجب می‌شد تا ایشان بر پایه اطلاعات درست تصمیم گیری کنند و به اشتباه نیفتند. رسیدگی به نیازمندان از دیگر ویژگی‌های شهید ستاری بود؛ برای نمونه پس از پایان جنگ تحمیلی به ایشان و امیرغلامی، زمین‌هایی به عنوان پاداش دادند که هر دو نفر با فروش زمین‌ها، چند منزل تهیه کردند و آنها را در اختیار خانواده پرسنل کم بضاعت نیروی هوایی که در جنگ به شهادت رسیدند، قرار دادند. به عبارتی حتی از پاداش خود هم گذشتند.

خیلی‌ها شهید ستاری را به عنوان افسر رادار می‌شناسند و این تخصص با قسمت تخصصی شما ارتباط چندانی ندارد. چرا نظرات فنی و تخصصی ایشان را می‌پذیرفتید؟

پس از آنکه به مسئولیت رسیدم یک روز خدمت شهید ستاری رفتم و به ایشان پیشنهاد دادم که همه رادارهای از رده خارج شده و آسیب دیده را به ما

تخصصی ایشان هم خیلی مهم بود. خصلت شهید ستاری این بود که اگر صد پروژه در دست داشتند، به طور هم‌زمان همه را به خوبی سرکشی می‌کردند. من فرماندهان متعددی تا پیش از شهید ستاری تجربه کردم (از زمان تیمسار خاتم به بعد) که به نظرم هیچ کدام از آنها انگیزه و توان پیگیری شهید ستاری را نداشتند.

چه ویژگی‌هایی شهید ستاری را نسبت به سایرین متمایز می‌کرد؟

شهید ستاری، تدبیر بسیار خوبی در پیشبرد کارها به خرج می‌دادند. علاوه بر این کاری را که احساس می‌کردند، شدنی است تا لحظه آخر پیگیری می‌کردند تا جایی که به ما می‌گفتند هر وقت خسته شدید بروید اما به ساعت نگاه نکنید. برای ما مثال می‌زدند و می‌گفتند که مگر از منطقه خبر ندارید که چه خبر است؟! مگر آنها شب و روز دارند؟ مگر آنها ساعت دارند که ما داشته باشیم؟ ما باید آنها را حمایت و پشتیبانی کنیم.

ویژگی متمایز دیگر شهید ستاری، توانمندی بسیار خاص ایشان در سخنوری بود به نحوی که اگر دو ساعت صحبت می‌کردند از سرباز تا فرمانده احساس

یکی از طرح‌های ما همان «گفت» بود که به خط تولید هم رسید. البته بعدها به روز شد و با تکنولوژی روز مطابق گردید. «تعادل نویز» فانتوم هم از دیگر کارها بود که با همکاری قسمت موتور جت به اتمام رسید. علاوه بر این هر آنچه که تعمیرات در رادار، ون‌های راداری، نوسازی و تعمیرات آن بود و بسیاری از کارهای دیگر در آن زمان صورت گرفت

را برای پیشرفت کار ارائه دهم و می‌گفت این نظرات برای من مهم است.

این روحیه شهید ستاری چه تاثیری بر کارهای شما گذاشت؟

ما در اوایل کار وقتی می‌خواستیم قطعه جدیدی درست کنیم، کمی تامل می‌کردیم اما اواخر کار به دلیل این رفتارهای شهید ستاری، هر کاری که می‌آوردند، می‌گفتیم می‌شود. شهید ستاری می‌گفت که لااقل کار را ببینید بعد نظر بدهید. روحیه ما چنان تقویت شده و بالا رفته بود که بدون مقدمه و نظر اولیه آن کار را قبول می‌کردیم. روزی شهید ستاری کنترل باکس هواپیمای اف ۱۴ را پیش ما آوردند و گفتند این از رده خارج شده است. ببینید چه کاری می‌توانید انجام دهید.

من بلافاصله گفتم که می‌شود! امیر غلامی تاکید کردند که قطعه متعلق به اف ۱۴ است، آیا از پس آن بر میایی؟! که من گفتم می‌شود. ما آن قطعه را پس از رفتن همه نیروها و با همکاری دو تن از همکاران (از جمله آقای خشنود که در کار خود بسیار متخصص بودند) را باز کردیم. دیدیم که یک قطعه الکترونیک سوخته است و همین امر موجب شده که دیگر قسمت هیدرولیک هم کار نکند. آمریکایی‌ها طوری طراحی کرده بودند که کسی به راحتی از طرز کارش سر در نیاورد اما ما مشکل را بر طرف نموده و برای سنجش نهایی به قسمت تستر فرستادیم. پس از موفقیت آمیز بودن آزمایش، یکی از روزهای بسیار خوب امیر ستاری رقم خورد. البته هم ایشان و هم امیر غلامی ما را بی نصیب نگذاشتند و ما را تشویق کردند. با ساختن این قطعه، ترس موجود در نیروی هوایی ریخت. در دوران پیش از امیر ستاری تا می‌خواستیم به یک قطعه دست بزنیم، می‌گفتند مسئولیت دارد. من از این قبیل حرف‌ها (مسئولیت دارد) در دوران امیر ستاری نشنیدم و این کار باعث شد تا کارها به خوبی پیش رود.

سیستم تشویق ایشان به چه ترتیبی بود؟
امیر ستاری، سیستم تشویقی خوبی داشتند و معمولاً پس از هر پروژه موفقیت آمیز به تناسب کاری که هر فرد کرده بود از یک تا چند سال ارشدیت برای وی در نظر می‌گرفتند.

در طول مدت همکاری با شهید ستاری از چه طرح‌هایی رونمایی کردید؟

یک طرح ما همان «گفت» بود که به خط تولید هم رسید. البته بعدها به روز شد و با تکنولوژی روز مطابق گردید. «تعادل نویز» فانتوم هم از دیگر کارها بود که با همکاری قسمت موتور جت به اتمام رسید. علاوه بر این هر آنچه که تعمیرات در رادار، ون‌های راداری، نوسازی و تعمیرات آن بود و بسیاری از کارهای دیگر در آن زمان صورت گرفت.

شهید ستاری در زمان اجرای این پروژه‌ها صرفاً فرمانده نیرو بودند یا مشاوره و اجرایی نیز ارائه می‌دادند؟

علاوه بر اینکه فرمانده نیرو بودند، نظر فنی و



شهید ستاری چه پروژه‌های در دست کار در زمان شهادت خود داشتند؟

در قسمت ما همان پروژه خودروی ملی یا «شمس» بود که تنها رنگ آن باقی مانده بود. پس از شهادت ایشان به قدری ناراحت بودیم که گویی پدر خود را از دست دادیم. امیر غلامی یک روز آمدند و گفتند آیا با این ناراحتی و مسکوت گذاشتن پروژه‌ها، کار خوبی می‌کنید؟! الان هم باید با همان توان قبلی به کار خود ادامه دهید تا روح شهید شاد شود. با همین تزیق روحیه بود که کار را دنبال کردیم و بالاخره پروژه شمس و سایر پروژه‌ها را به نقطه نهایی رساندیم. اشاره کردید که شهید ستاری را مانند پدر خود دوست داشتید. با توجه به اینکه اختلاف سنی چندانی میان شما و شهید ستاری وجود نداشت چگونه این حس صمیمی در میان شما ایجاد شد؟ شهید ستاری به من و سایر نیروها بسیار محبت داشتند. هرگاه که مشکلات پرسنل را با ایشان در میان می‌گذاشتم به هیچ عنوان ناراحت نمی‌شدند.

برخی به من ایراد می‌گرفتند که چرا این موضوعات را با وی در میان می‌گذاری؟! خودم یک بار از ایشان پرسیدم که آیا از طرح این قبیل موضوعات ناراحت می‌شود که خیلی محکم جواب دادند اصلاً اینگونه نیست.

به نظر شما اگر ما امروز از نعمت حضور شهید ستاری بهره مند بودیم، چه کاری را برای نیروی هوایی در اولویت قرار می‌دادند؟

اینقدر می‌دانم که در صورت حضور ایشان می‌توانستیم به پیشرفت‌های بسیار خوب و قابل توجهی در نیروی هوایی برسیم.

حساسیت ایشان به نیرو و حتی اموال آن چنان بود که اگر می‌دیدند یک پیچ به زمین افتاده است و کسی آن را نمی‌دید، از کنار آن نمی‌گذشت بلکه آن را بر می‌داشت و با نشان دادن پیچ به من می‌گفت که این بیت المال است و جای آن روی زمین نیست! ایشان با این کار و حضور به من درس می‌داد که حتی از یک پیچ هم مراقبت کنم. ایشان با گفتار و رفتار قاطع خود (باوجود مهربانی) درس‌های فراوانی به من دادند. ستاری فرمانده جامع الاطرافی بود و اینگونه نبود که تنها به قطعه سازی فکر کند بلکه به فکر رفاه پرسنل هم بود. برای نمونه یک بار از کنار استخر هتل نیروی هوایی عبور می‌کردیم که آن زمان سر باز بود. به من گفتند که ببین چه امکاناتی در تاسیسات وجود دارد تا این استخر را سرپوشیده کنیم و پرسنل هم از آن استفاده کنند. ضمن آنکه تاکید کردند پولی نداریم اما با امکانات موجود، استخر را سرپوشیده کنید. فردای آن روز از من پرسیدند که چه شد و همین خصوصیت ایشان باعث می‌شد که تلاش کنیم تا در برابر سوال فرمانده بی پاسخ نمانیم. واقعا هم انجام می‌دادیم.



تنها چیزی که شهید ستاری را به شدت آزار می‌داد «دروغ» بود. به طوری که اولین دروغ مقابل ایشان، آخرین آن بود چرا که شهید ستاری با شخص دروغگو دیگر هیچ کاری نداشت. در عین قاطعیت بسیار مهربان بود و از بعد روانی به خوبی نیروها را می‌شناخت. شناخت او از نیروها به شکلی بود که اگر احساس می‌کرد، کسی نیاز به صحبت کردن و همدلی دارد، به صحبت کردن با او می‌پرداخت و آن شخص هم به راحتی با شهید ستاری درد دل می‌کرد

شوند. استفاده مهم دیگر ما از این هواپیماها، شناخت آلیاژ بدنه هواپیما بود چرا که ما تا آن زمان شناخت خوبی از آلیاژ بدنه هواپیما نداشتیم که با ارسال ورق بدنه این هواپیماها به آلومینیوم سازی اراک و انجام آزمایشات مربوطه به دانش فنی بدنه هواپیماها نیز دست یافتیم. خیلی از کارهای بنیادی در زمان ایشان انجام شد که کسی به همین راحتی جرات انجام آن را نداشت. بالاخره او فرمانده یک نیروی خیلی مهم بود و اشتباه او بسیار بزرگ و عملکرد مثبت او نیز بسیار مهم جلوه می‌کرد. جسارت مثال زدنی ایشان موجب شد تا همه گروه‌ها فعال شوند و پروژه‌های بزرگی را پیگیری کنند.

چه جنگنده‌های معروفی در بین آنها بود؟

سوخو ۲۴، سوخو ۲۲، توپولف و چند مدل دیگر در بین آنها بود.

بسیارند تا آنها را اورهال کنیم.

شهید شهید ستاری پرسیدند که آیا واقعا می‌توانی؟ من هم گفتم هدف ما درست کردن آنها است و تمام تلاش خود را صرف این کار می‌کنیم. شهید ستاری برای شروع کار دو ون آوردند که بسیار هم ترکش خورده بود و می‌خواست میزان جدیت ما را آزمایش کند. ما توانستیم بیش از ۸۰ درصد آن را اورهال کنیم. شهید ستاری پس از این بسیاری از این کارها را به ما سپردند و ما نیز بسیاری از تجهیزات پدافند را بازسازی کردیم. البته در آن زمان شور و حال خوبی هم در میان نیروها وجود داشت و همه با جان و دل کار می‌کردند که اگر این نبود، کارها پیش نمی‌رفت. همین جا باید بگویم که شهید ستاری طراح خوبی هم بودند و برای نمونه در پروژه شمس، درب و گلگیر آن را طراحی می‌کردند. گاهی اوقات ۶ طرح پیشنهادی می‌آوردند و گروه طراحان نیز از آن استقبال می‌کردند چرا که می‌دانستیم روی طرح‌های پیشنهادی خود کار می‌کنند.

تعبیری در مورد شهید ستاری وجود دارد مبنی بر اینکه می‌خواستند نیروی هوایی را به تراز توان آن در زمان ابتدای جنگ برسانند. شهید ستاری در رسیدن به این آرزوی خود تا چه میزان موفق بودند؟

ایشان در طول جنگ تحمیلی تنها به این فکر می‌کردند که نیروی هوایی در عملیات‌ها کم نیابد و موفق باشد. پس از آن نیز تلاش کردند که از جنبه‌های مختلف؛ رفاه پرسنل، روزآمدی تکنولوژی نیروی هوایی، خودکفایی و... نیروی هوایی را در حالت برتری نگه دارند. برای نمونه چند هواپیمای عراقی را به غنیمت گرفته بودیم که عراقی‌ها می‌گفتند از رده خارج شده است.

شهید ستاری دستور دادند که آن هواپیماها بررسی و قطعات سالم آنها ضمن شماره گذاری به انبارها منتقل



منبع عکس: sattari.ir

روایت نخستین دیدار ستاری با مقام معظم رهبری



درآمد

گفتگو با سر تیپ دوم ناصر فرحناکیان
وابسته اسبق نظامی ایران در سوئیس

سر تیپ دوم ناصر فرحناکیان از آن دسته نظامیانی است که از سال‌های دور با شهید منصور ستاری رابطه کاری و دوستی دارد و در این گفتگو نیز به جنبه‌های مختلف زندگانی شهید ستاری و به خصوص سرآمدی وی در میان فرماندهان نیروی هوایی کشور در طول تاریخ و نیز در میان فرماندهان نیروی هوایی جهان پرداخته است. امیر فرحناکیان که در سال ۱۳۴۲ وارد دانشگاه افسری شد، در سال ۱۳۴۵ با درجه ستوانی خدمت خود در نیروی هوایی را آغاز کرد. در نیروی هوایی در سمت‌هایی مانند فرمانده آتش بار، افسر عملیات گروه، افسر عملیات نیروی هوایی، رئیس اداره عملیات ستاد نیروی مسلح، ۳ سال وابسته نظامی جمهوری اسلامی ایران در سوئیس و جانشین اداره پنجم ستاد مشترک را در سابقه کاری خود به ثبت رسانده است.



آغاز آشنایی شما با شهید ستاری به چه سالی باز می‌گردد؟

در سال ۱۳۴۸ که ایشان به درجه ستوان یکم مفتخر شدند، به نیروی هوایی آمدند و من در آن زمان در ستاد پدافند مشغول به خدمت بودم. شهید ستاری نیز در ابتدای خدمت خود به عنوان افسر رادار ستاد پدافند نیروی هوایی فعالیت داشتند.

ستاری از ابتدای ورود به ارتش با توجه به ابتکار، هوش، پشتکار و انگیزه بالایی که داشت بسیار به دنبال اطلاعات روز می‌رفت و تشنه دانش نظامی روز و

چاپ و منتشر می‌شد.

مطالعات ایشان باعث شده بود که با مشخصات فنی برخی از سلاح‌ها و جنگنده‌هایی که هنوز وارد ارتش نشده بود، آشنایی داشته باشد، یکی از آنها جنگنده اف ۱۴ و موشک فونیکس بود که آشنایی تخصصی ستاری با آنها به مراتب بیشتر از خلبانان اف ۱۴ بود و همین اطلاعات را در همان زمان که ستوان بودند به دست آوردند و این موضوع برای فرماندهان بسیار حیرت آور بود.

دانش شهید ستاری در رابطه با سامانه‌های نیروی

تخصصی بود. از همان ورود به نیروی هوایی به ترجمه مجله‌ها و مقالات انگلیسی زبان در مورد نیروی هوایی می‌پرداخت.

به خاطر دارم که در یک ماموریت نظامی که با هم همسفر بودیم با یک هواپیمای نظامی ۳۳۰ به مقصد می‌رفتیم. علی‌رغم تکان‌های زیاد هواپیمای ۳۳۰، ایشان بسیار سرحال و با رغبت یکی از مقالات مجله نیروی هوایی «جنز» را ترجمه می‌کردند. همین موضوع باعث شده بود که بسیاری از ترجمه‌های ایشان در ماهنامه‌هایی مانند صف و سایر مجلات تخصصی نیروی هوایی

هوایی (به خصوص رادار) خدمات زیادی به نیروی هوایی ارائه داد. به طوری که در زمان ستوان یکمی، کمک کار فرمانده نیرو بود. اگر قرار بود که کمیسونی با حضور رئیس پدافند نیروی هوایی کشور تشکیل شود، ستاری جوان هم برای ارائه اطلاعات تخصصی در آن جلسه شرکت می کرد.

در حقیقت می توان گفت که شهید ستاری «گنجینه اطلاعات نیروی هوایی» بود. این اطلاعات نیز شامل سلاح ها، محل استقرار رادارها و سلاح ها، تعداد هر یک از آنها، تاکتیک ها و کاربرد سلاح ها و... می شد. به طور مثال سال ۱۳۵۱ بود که از ستاد مشترک کل ارتش نامه ای به پدافند نیروی هوایی ارسال شد. در این نامه دستور داده شد که باید ۲۵ درصد از نیروی های پرسنلی پدافند هوایی در اسرع وقت کاهش پیدا کند. فرمانده پدافند نیروی هوایی تصور می کرد که برای این کار باید کمیسون های تخصصی تشکیل شود و این طی یک پروسه بلند مدت سازمان کوتاه شود. فرمانده پدافند، شهید ستاری و یک افسر موشک زمین به هوا را تعیین کرد تا ماموریت محوله را

رابطه شهید ستاری با فرماندهان پیش از انقلاب اسلامی و استادان خود در دانشکده افسری چگونه بود؟

از آنجایی که تیمسار ستاری افسری بود که با دو شاخصه دانش فنی بسیار زیاد و نیروی جسمی فوق العاده شناخته می شد، بنابر این به عنوان یک ستاره درخشان در نیروی هوایی می درخشید. فرماندهان به خوبی شهید ستاری را می شناختند و از او کمک های زیادی گرفتند. پدافند هوایی سازمانی است که وظیفه دفاع از آسمان و حریم هوایی کشور را به دوش می کشد. بنابر این اگر کسی در این کار تلاش کرده باشد در واقع برای حفظ کشور خدمت کرده است و این به معنای دفاع از رژیم پهلوی نبود. شهید ستاری هم بسیار بر موضوعات پدافند اشرف داشت و وقت خود را برای هیچ کار دیگری صرف نمی کرد. فرماندهان آن زمان هم احترام زیادی برای ستاری قائل بودند و او را دوست می داشتند. به دلیل اینکه ستاری مهره با ارزشی بود. فرماندهان دریافتند که ستاری صرفاً جهت گذراندن امور روزمره خود وارد نیروی هوایی نشده بود. برای همین بود که

ستاری به دنبال دانش روز می رفت تا با بنیه و توان بهتری، خدمت کند. خدا را شکر می کنم که شهید ستاری به بالاترین درجه در نیروی هوایی رسید. به نظرم شهید ستاری بیش از آنچه تصور می شود به نیروی هوایی ارتش و فراتر از آن به جمهوری اسلامی ایران خدمت کردند.

با تکیه بر چه مستندات این ادعا را مطرح می کنید؟
خدمات شهید به نیروی هوایی تنها به دوره فرماندهی ایشان مربوط نمی شود؛ در ابتدای جنگ تحمیلی، شهید ستاری درجه سروانی داشتند اما در همان زمان شخصا پشت دستگاه های اسکوپ رادار می نشستند تا اطلاعات مورد نیاز را به دست آورند و تحلیل کنند.

البته از آنجایی که من از سال ۶۳ تا ۶۵ در سوئیس وابسته نظامی ایران بودم از بسیاری از اقدامات ایشان در طول جنگ تحمیلی در این سال ها خبر ندارم. من در آغاز جنگ تحمیلی در ستاد مشترک مشغول به خدمت بودم. در آن شرایط حساس و تاریخی از تخصص شهید ستاری در امور رادار استفاده فراوانی شد.

ایشان اطلاعات مهم خود در زمینه رادار را در پدافند هوایی کشور و برای محافظت از نیروگاه ها، تلمبه خانه های نفتی، نقاط آسیب پذیر (که بسیار هم فراوان بود) به کار بردند و فعالیت زیادی انجام دادند. ایشان در رابطه با گسترش فعالیت های نیروی هوایی و پدافند در طول جنگ تحمیلی به اکثر نقاط کشور سرکشی می کردند. کنترل هواپیماهای خودی از رادار بندر امام خمینی (ره) نیز یکی از اقدامات تحسین برانگیز شهید ستاری در طول جنگ تحمیلی است که شخصا با خلبانان صحبت می کرد.

ستاری آن چنان کار بلد بود که در همان لحظه دریافت اطلاعات از رادار، متوجه اشکالات موجود در شبکه و سامانه رادار می شد و در همان جا در پی حل مشکل بر می آمد.

بنابر این، یکی از اقدامات شایسته شهید ستاری تغییر روش ها و آیین نامه های کاربردی درگیری و انهدام هدف بود که این کار را در همان زمان جنگ انجام داد. پس از روی کار آمدن ایشان به عنوان فرمانده نیروی هوایی ارتش، اقدامات ایشان در زمینه خودکفایی به خصوص در زمان تحریم های سنگین زمان جنگ و سال های پس از آن بسیار قابل تقدیر است و از همین جهت است که می گویم شهید ستاری بهترین فرمانده در تاریخ نیروی هوایی کشور است.

آثار خدمات ایشان در امر خودکفایی همچنان برای نیروی هوایی باقی مانده است. یکی از آن خدمات پروژه «اوج» برای ساخت هواپیما بود. شهید ستاری با برقراری یک ارتباط مناسب بین استادان دانشگاه و کارشناسان فنی کار ساخت هواپیما در جهاد خودکفایی را پیش برد.

از دیگر اقدامات قابل توجه ایشان، پی ریزی یک سازمان جدید برای نیروی هوایی با توجه به تجربه جنگ جهت مقابله با جنگ های جدید و به روز بود. ایشان طرحی را



پس از انتخاب شهید ستاری به عنوان فرمانده نیروی هوایی ارتش، اقدامات ایشان در زمینه خودکفایی به خصوص در زمان تحریم های سنگین زمان جنگ و سال های پس از آن بسیار قابل تقدیر است از همین جهت است که می گویم ایشان بهترین فرمانده در تاریخ نیروی هوایی کشور است

انجام دهند. شهید ستاری هم با توجه به اطلاعات بسیار دقیقی که از تخصص های موجود در پدافند و وظایف هر کدام داشت، در کوتاه ترین زمان ممکن به کمک آن افسر زمین به هوا، ۲۵ درصد از نیروها را کاهش داد.

طرح شهید ستاری چنان موفق بود که از آن به عنوان یک الگو برای کوچک کردن سازمان تمام نیروهای ارتش استفاده شد و مورد استقبال فراوان فرماندهان وقت ارتش قرار گرفت.

در آمریکا نیز همدوره شهید ستاری بودید؟

نه. ما در امریکا با هم، همدوره نبودیم. شهید ستاری با برادر من (تیمسار خسرو فرحناکیان) همدوره بودند و با یکدیگر رابطه بسیار نزدیکی داشتند. متأسفانه برادر من نیز در سال ۱۳۷۴ به علت یک بیماری سریع فوت کردند.

سختی به دست می‌آوردیم، ایشان با اطلاعی که داشت وابستگی نیروی هوایی به خارج از کشور را کاهش داد.

بسیاری از قطعاتی که باز کردن آنها پیش از انقلاب اسلامی در ایران ممنوع بود و حتماً باید آن قطعه یا یونیت برای تعمیر به خارج می‌رفت، در ایران باز و ساخته شد. همه این خودکفایی‌ها به این دلیل بود که شهید ستاری اولاً اعتماد به نفس بالایی داشت و پس از آن به دلیل اشرافیتی که بر کار داشت، می‌دانست چیزی که به نظر کارشناسان ناشدنی جلوه می‌کند، به واقع شدنی است و آن کار را به نتیجه می‌رساند.

به پرسنل نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی توصیه می‌کنم که اگر می‌خواهند در شغل انتخابی خود موفق شوند، شهید ستاری را به عنوان الگو قرار دهند. بدین ترتیب که اگر لباس سربازی را به تن کردند به آن عشق بورزند. اگر مارش نظامی را گوش می‌دهند، تنش‌ها برزد. اگر یک داستان واقعی از جنگ را می‌خوانند تحت تأثیر قرار بگیرند. برای تشویق کار انجام ندهند و نگویند که فرماندهان به فکر ما نیستند. بگویند که ما برای فرمانده و واحد خود چه کردیم

با توجه به رابطه ای که با شهید ستاری داشتید، از نوع روابط ایشان با حضرت امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری نیز اطلاع دارید؟

ایشان در اواخر جنگ تحمیلی به سمت فرماندهی نیروی هوایی منصوب شدند و به طور طبیعی روابطی خاص با فرمانده کل قوا داشتند و من نکته خاصی از آن روابط نمی‌دانم.

اما در نخستین دیدار شهید ستاری با حضرت آیت الله خامنه‌ای حضور داشتیم. سال ۱۳۶۰ بود که نماینده‌ای از طرف آقای محمدی گلپایگانی پیش من آمد و پرسید که آیا کسی را می‌شناسی که هم درجه خودت و متخصص رادار باشد؟ من هم گفتم بدون شک این شخص منصور ستاری است. آن شخص از من پرسید که آیا ستاری علاقه مند به حضور در جلسه قرآن هست؟ که من هم گفتم قاعدتاً باید علاقه مند باشد. نهایتاً نیز گفت پس فلان روز و فلان ساعت در فلان مکان به همراه شهید ستاری حاضر شوید. پس از اینکه موضوع را با شهید ستاری در میان گذاشتم، ایشان هم استقبال کردند و قرار شد در این جلسات شرکت کنیم. تا قبل از حضور

به همین منظور به ستاد مشترک دادند و آنها نیز گفتند با توجه به امکانات موجود، امکان تحقق چنین طرحی وجود ندارد و با آنکه اداره پنجم ستاد مشترک (اداره طرح و برنامه) با نظر شهید ستاری مخالفت کردند اما شهید ستاری متوقف نشد و برای متقاعد کردن آنها از رئیس، جانشین و متخصصان اداره پنجم برای حضور در جلسه توجیهی طرح دعوت کرد. در زمان برگزاری این جلسه من به تازگی از سوئیس به ایران آمده بودم و به عنوان جانشین اداره پنجم منصوب شدم. بالاخره ما در نیروی هوایی با یکدیگر بزرگ شدیم و خاطرم هست که ایشان در آن جلسه من را در آغوش گرفتند و با لحن طنزآمیزی گفتند آقای فرحناکیان! شما که منطقی بودید. چرا این طرح را قبول نکردید؟!

شهید ستاری در آن جلسه با یک منطقی و استدلال بسیار محکم صحبت می‌کرد. به طوری که در زمان مقایسه نیروی هوایی با ارتش‌های روز جهان، حاضرین در جلسه به آگاهی ایشان از مسائل احسن گفتند. در نهایت امر نیز اداره پنجم قانع شد و اطلاعات ایشان چنان وسیع بود که گویا شب‌ها نیز مطالعه می‌کردند.

در یک کلام باید بگویم که شهید ستاری و تعداد دیگری از فرماندهان عمر خود را وقف نیروی هوایی و اعتلای آن کردند. بسیاری از روزها در زمان تاریکی در محل کار خود حاضر می‌شدند و در تاریکی شب محل کار را ترک می‌کردند. این افراد زندگی خانوادگی خود را نیز فدای خدمت به ارتش کردند.

ستاری از جمله افرادی بود که هیچ وقت نمی‌گفت ارتش و وطن برای من چه کرده است بلکه همواره از خودش می‌پرسید که من برای ارتش و نظام چه کرده‌ام؟! برای همین خصیصه بود که در طول زمان حیات خودشان، بیشترین خدمت را به ارتش و نظام جمهوری اسلامی ایران ارائه کردند.

شهید ستاری با فرماندهان نیروی هوایی منطقه و جهان نیز ارتباط داشتند؟

اصولاً فرماندهان نیرو نمی‌توانند ارتباط آزادی با سایر کشورها و فرماندهان آنها داشته باشند. بلکه باید از یک کانال مشخص شده و پس از طی تشریفات خاصی صورت گیرد. اطلاعات ایشان از آخرین وضعیت نیروی هوایی جهان عمدتاً از طریق مجلات روز به دست می‌آمد. علاوه بر این اگر فرمانده نیرو هوایی بخواهد اطلاعاتی در مورد نیروی هوایی سایر کشورها کسب کند می‌تواند از طریق سفارت خانه‌ها و وابسته‌های نظامی اقدام نماید و این موضوع در نیروهای مسلح کاملاً تعریف شده است. اما در کنار این، خاطره ای به ذهنم رسید که خودم در آن قضیه حضور نداشتم. شنیده ام در بازدیدی که شهید ستاری از نیروی هوایی پاکستان داشتند، فرمانده نیروی هوایی پاکستان به رئیس جمهور خودشان گفته بود که می‌خواهم یکی از دانشمندان ترین فرماندهان نیروی هوایی جهان را به شما معرفی کنم. این موضوع بسیار ارزشمند است که ایشان در دنیا و کشورهای همسایه شناخته شده بودند.



و اصلاً از خود بپرسند که برای ارتش چه کرده اند. اگر این خصوصیات را (مانند شهید ستاری) داشته باشند، وقت درخشش آنها فرا می‌رسد و ارتش می‌گوید که من به آن فرد نیاز دارم.

نیاز ارتش به او چنان بود که به خاطر دارم شهید ستاری در دوران فرماندهی نیروی هوایی یک روز ناگهان بر بستر بیماری افتاد. من به همراه رئیس ستاد مشترک وقت ارتش (امیر سرلشکر شهبازی) و چند نفر دیگر از افسران به عیادت ایشان رفتیم. همه ما واقعاً نگران و ناراحت بودیم که در صورت عدم بهبود ستاری چه خواهد شد و چه کسی می‌خواهد جایگزین ایشان شود که این اطلاعات گسترده و ارزشمند را داشته باشد که خوشبختانه ایشان مجدداً بهبود یافتند و به کار خود بازگشتند. به همین دلیل بود که شهادت ایشان برای همه ما ضایعه ای جبران ناپذیر بود.

در جلسات از محتوای آن و افراد حاضر هیچ اطلاعی نداشتم. به محض ورود به جلسه دیدیم که حدود ۱۰ نفر در جلسه شرکت می‌کنند و مقام معظم رهبری نیز به تفسیر قرآن می‌پردازند. این جلسه نخستین دیدار شهید ستاری با حضرت آیت الله خامنه‌ای بود. در این جلسات یکی از مستمعین سوره بقره را قرائت می‌کرد و مقام معظم رهبری نیز آیات قرائت شده را تفسیر می‌کردند. این جلسات نیز حدود یک سال ادامه داشت.

به نظر شما مهم ترین اقدام شهید ستاری در زمان فرماندهی نیروی هوایی چه بود؟

به طور کلی می‌توانم بگویم که تلاش‌های شهید ستاری در خودکفایی و شکوفایی نیروی هوایی، بسیار برجسته بود.

در شرایطی که تحت سخت ترین تحریم‌ها قرار داشتیم و حتی لامپ الکترونیکی دستگاه رادار را به



تلاش‌های طاقت‌فرسا برای ساخت نخستین خودروی ملی

درآمد



«رضا میکائیلی» نام یکی از چندصد هزار سربازی است که افتخار خدمت در نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران را دارد و از تاریخ ۷۲/۷/۲۱ تا زمان شهادت شهید ستاری در نیروی هوایی به عنوان یک سرباز وظیفه خدمت کرده است. میکائیلی با وجود آنکه با مدرک تحصیلی دیپلم وارد خدمت وظیفه خود شد، اما با پشتوانه خود به سرعت توانست نظر شهید ستاری را به خود جلب کند و افتخار ساخت نخستین خودروی ملی در کنار شهید ستاری را داشته باشد. او در این گفتگو از سختی‌ها و مرارت‌های شهید ستاری در راه خودکفایی، رابطه پدران شهید ستاری با خودش و... گفته است که در چند لحظه‌ای از مصاحبه نیز، نتوانست جلوی اشک چشمان خود را بگیرد. متن زیر حاصل یک گفتگوی کوتاه با سرباز وظیفه آن روزها و صاحب کارخانه تهیه شمش آهن از ضایعات آهنی این روزهاست.

گفتگو با «رضا میکائیلی» سربازی که نظر شهید ستاری را برای ساخت خودروی ملی جلب کرد



شما با تحصیلات دانشگاهی وارد خدمت سربازی در نیروی هوایی شدید؟

آن زمان من دیپلم داشتم اما با کارهایی که انجام دادم، مورد تشویق شهید ستاری قرار گرفتم و ایشان هم به من قول دادند که با دریافت یک حکم از مقام معظم رهبری، مقدمات حضور من در دانشگاه را فراهم کنند.

همان دانشگاه نیروی هوایی؟

بله.

با توجه به اینکه در کسوت سربازی، مدت زمان زیادی در خدمت ایشان بودید، برخورد ایشان با سربازان دارای چه خصوصیتی بود؟

من حدود ۲۰ ماه در خدمت این شهید بودم و باید

را توبیخ کند. اگر هم کار اشتباهی از سوی یک سرباز رخ می‌داد، طوری رفتار می‌کردند که ما از رفتار ایشان متوجه اشتباه خود می‌شدیم.

خیلی از افسران آن زمان نیروی هوایی، شما را به طرح‌های صنعتی می‌شناسند. شما طرح‌هایی برای نیروی هوایی داشتید و شهید ستاری چه نقشی در اجرایی شدن آنها داشتند؟

پیش از ورود به نیروی هوایی طرح‌های زیادی در مورد طراحی خودرو داشتم که به هر دری زدم تا یک خودرو ساز آن را اجرا کند و حداقل متوجه شوند که می‌توانیم خودروی ملی تولید کنیم، موفق نشدم. تا اینکه پس از گرفتن دیپلم به خدمت سربازی اعزام شدم و از بخت خوب به نیروی هوایی آمدم.

همانطور که اشاره کردید، شما فاقد تحصیلات دانشگاهی بودید و از آن طرف همه می‌دانند که طراحی موتور و خودرو یک کار بسیار تخصصی است. چگونه به سراغ چنین طرح‌های مهمی رفتید؟

دیپلم بنده در رشته فنی و حرفه‌ای و در زمینه خودرو بود. علاوه بر این پدر من استاد دانشگاه بودند و از آن طریق هم اطلاعاتی در مورد خودرو به دست آورده بودم. همچنین کارخانه‌ای در زمینه تولید قطعات خودرو داشتیم و حتی در دوران تحصیلات راهنمایی یک خودروی کوچک برای خودم ساختم و با آن به مدرسه می‌رفتم.

یعنی با آن خودرو در سطح شهر تردد هم می‌کردید؟ بله! حتی از فرمانده راهنمایی رانندگی وقت اردبیل مجوز گرفتم تا برای تردد دچار مشکل نشوم.

در مورد ورود خود به نیروی هوایی می‌گفتید؟

بله. بالاخره پس از گرفتن دیپلم برای گذراندن دوران خدمت خود وارد نیروی هوایی و قسمت عقیدتی سیاسی شدم. در یکی از جلسات به ما گفتند که هر کس اگر دارای تخصصی یا طرحی می‌باشد، بنویسد تا آن را پیگیری کنیم. من نوشتم که چنین تخصص و طرح‌هایی دارم. پس از طی این مراحل از طرف عقیدتی سیاسی و حجت الاسلام شهیدی به دنبال ما آمدند. حجت الاسلام شهیدی هم من را به فرمانده لجستیک وقت (امیر غلامی) معرفی کردند. امیر غلامی هم با شهید ستاری تماس گرفته و اعلام کردند به نظر می‌آید شخصی را که برای طراحی خودرو در نظر داشتی پیدا شده است. شهید ستاری بعد از شنیدن موضوع بلافاصله خودشان آمدند. شهید ستاری به اینکه من یک دیپلمه هستم هیچ توجهی نداشتند. من هم به ایشان گفتم که فقط به من اعتماد کنید. اگر اطمینان نکنید امکان ادامه کار وجود ندارد که شهید ستاری گفتند نگران هیچ چیز نباش.

من پس از دیدن این اراده در شهید ستاری به اردبیل بازگشتم و حدود ۱۰۰ طرح با خودم به تهران آوردم که یک سری از همان طرح‌ها هنوز هم توسط برخی خودرو سازان اجرا می‌شود. تیمسار ستاری یکی از

پذیرفت که برخورد ایشان با سربازان نسبت به سایر فرماندهان بسیار بهتر بود. روی پروژه‌ای در نیروی هوایی کار می‌کردیم که ایشان عصرها سری به ما می‌زدند. در زمان حضور در پروژه به سراغ سربازها می‌رفتند و از اوضاع غذا، لباس، بهداشت و... آنها می‌پرسیدند.

سربازی را هم توبیخ کرده بودند؟

من در طول آن مدت ندیدم که شهید ستاری، سربازی



که به عنوان زیر دست پیش آنها برو و طوری که آنها متوجه نشوند، کار را یاد بگیر. آن زمان هزینه زیادی برای نداشتن ابزارها پرداخت می‌کردیم. انجام این کار حدود ۶ ماه طول کشید، پس از اندازه‌گیری و طراحی نقشه، آن را به کارگاه ساخت می‌دادم تا برای ما بسازند. بدین ترتیب حدود ۷۰ درصد ابزارهای مورد نیاز جهت باز و بسته کردن موتورهای نیروی هوایی ساخته شد. اتفاقاً در نمایشگاه نیروی هوایی نیز آن ابزارها رونمایی شد و رهبر معظم انقلاب نیز از آن بازدید کردند که شهید ستاری در آن بازدید در مورد سازنده ابزارها با ایشان صحبت کردند. از خودرویی که ساختید نیروی هوایی و خودروسازان چه استفاده ای کردند؟

قرار بود که آن طرح را به مرحله اجرایی برسانیم و به خودروسازان منتقل کنیم تا در واقع باور طراحی خودروی ملی در خودروسازان به وجود آید. در آن زمان مهندس مهرعلیان (مدیر عامل وقت پارس خودرو) از طرح ما بسیار حمایت کرد و حتی تست‌هایی که امکان انجام آن در نیروی هوایی نبود، ایشان اجازه دادند که در پارس خودرو انجام شود و تاییدیه هم صادر کردند. همچنین قرار شد پس از اتمام کار، خودرو به پارس خودرو منتقل و به مرحله تولید برسد.

خاطره ناگفته ای هم از شهید ستاری دارید؟

یک روز نزدیک ظهر بود که شهید ستاری برای بازدید آخرین وضعیت خودرو به کارخانه آمدند. حدود یک ربعی گذشت که اذان شد. به من گفت چیزی داری که روی آن نماز بخوانم؟ من هم یک کارتن داشتم که به ایشان دادم تا نماز خود را بخوانند.

وقتی شهید ستاری کفش خود را درآورد ناگهان دیدم که از شدت راه رفتن‌های زیاد، بند بند انگشتان پای ایشان از عرق سوخته بود و شهید ستاری برای التیام خود تنها چند تکه پنبه لای انگشتان پای خود گذاشتند و این برای من خیلی عجیب بود که ایشان چقدر راه می‌روند که چنین بلایی سر انگشتان پای وی آمده است!

پس چه شد که پس از شهادت ایشان از نیروی هوایی خارج شدید؟

بعد از شهادت ایشان از امیرغلامی خواهش کردم که کارت پایان خدمت مرا بدهند تا بروم. احساس می‌کردم که اگر در نیروی هوایی بمانم نمی‌توانم طرح‌های خودم را اجرا کنم.

یعنی از شهادت شهید ستاری این قدر آسیب به شما وارد شد؟

شهید ستاری را بیشتر از پدرم دوست داشتم و وابستگی شدیدی به او پیدا کرده بودم. بارها شده بود که به اتاق می‌آمدند و از من می‌پرسیدند که آیا شام و ناهار خورده‌ای؟ یا من مانند فرزند خودش رفتار می‌کرد.

به خاطر دارید که در زمان شنیدن خبر شهادت ایشان چه حس و حالی داشتید؟

یک روز قبل از شهادت ایشان بود که فرمانده ما گفت همه در کارگاه بمانند تا شهید ستاری برای بازدید بیاید. ما تا حدود یازده شب ماندیم و به کار خود ادامه دادیم تا اینکه به ما گفتند احتمالاً کاری برای تیمسار پیش آمده است و ایشان فردا برای بازدید می‌آیند. نهایتاً فردای آن روز خبر شهادت ایشان به ما رسید که اصلاً برای من قابل باور نبود. همان روز از ستاد مشترک تابوتی رسید تا برای مراسم تشییع از آن استفاده شود اما از آنجایی که کسی برای تحویل تابوت نبود، با من تماس گرفتند تا آن را تحویل بگیرم.

با یک وانت رفتم و پس از تحویل گرفتن تابوت آن را به کارخانه بردم. با خودم گفتم که نمی‌توانم تابوت را در کارخانه نگه دارم و برای همین آن را به اتاق خودم بردم. حدود دو سه ساعت برای تابوت خالی گریه کردم و از شب تا صبح هم داخل تابوت خوابیدم تا اینکه صبح آن را از من تحویل گرفتند.

پروژه دیگری هم در نیروی هوایی داشتید؟

یکی دو پروژه دیگر هم داشتیم که متأسفانه ناتمام ماندند.

در مورد ماهیت آن پروژه‌ها و علت به اتمام نرسیدن آنها هم توضیح می‌دهید؟

تیمسار آرزو داشتند که یک سری از قطعات هواپیما حتماً ساخته شود. یکی از آن قطعات «پره‌های توربین» هواپیمای آذرخش بود. این قطعات را در پروژه اوج با ریخته‌گری در خلاء می‌ساختند منتی این کار نیاز به یک ریخته‌گری حرارتی داشت که باید سخت کاری می‌شد. از آنجایی که دانش فنی این کوره‌ها را می‌دانستند از من خواستند که آن را اجرا کنم. ساخت این پره‌ها و کوره‌ها از جمله تکنولوژی‌هایی بود که تنها در اختیار دو کشور دنیا بود و شهید ستاری آرزو داشتند که ما نیز آن تکنولوژی را بومی کنیم. ما آن پروژه را آغاز کردیم و حدود ۷۰ درصد آن هم پیش رفت اما چون مدیریت و رهبری پروژه با ایشان بود، با شهادت وی دیگر پروژه ادامه پیدا نکرد.

علاوه بر این یک سری ابزار خاص هم بود که برای باز و بسته کردن موتور هواپیما استفاده می‌شد و در آن زمان در اختیار کره‌ای‌ها بود. شهید ستاری به من گفتند

طرح‌ها را انتخاب کردند و گفتند ما این خودرو را می‌خواهیم. خودشان با گچ روی زمین نقشه را کشیدند و ما کار را آغاز کردیم. فردای آن روز به دستور تیمسار، مواد اولیه آماده شد و طی مدت کوتاهی شاسی و سایر قسمت‌های ماشین آماده تحویل گردید.

تا اینکه هفته نیروی هوایی نزدیک شد و تیمسار دستور دادند که با همان وضعیت صندلی‌ها و چراغ‌ها وصل شود تا به نمایشگاه منتقل گردد. مقام معظم رهبری هم در همان نمایشگاه از خودروی ما بازدید کردند و تیمسار هم قول دادند که تا چند ماه دیگر اتاق و سایر قسمت‌های ماشین تامین شود. بدین ترتیب نخستین ماشین ملی متولد شد.

موتور این ماشین در کجا طراحی شد؟

ما یک موتور دو سیلندر در انبار داشتیم و عمدتاً روی اتاق، شاسی و زیربندی ماشین کار کرده بودیم. آقای مهرعلیان در آن زمان مسئول گروه تولیدی پارس خودرو بودند، از موتورهایی سخن گفتند که به تازگی وارد کشور شده بود که قول یکی از آنها را به نیروی هوایی دادند. ما نیز متناسب با موتور جدید تغییراتی در بدنه و شاسی ایجاد کردیم و با نصب موتور جدید، کیفیت خودرو بسیار بالا رفت.

شهید ستاری در پیشبرد این پروژه چه نقشی داشتند؟

شهید ستاری، از همه رشته‌های مرتبط با نیروی هوایی مطلع بود. در قسمت‌های مکانیک، هیدرولیک، موتورهای هواپیما، بال و بدنه هواپیما و حتی نقاشی ماشین متخصص بودند و کمک زیادی هم به ما کردند. تا جایی که حتی در امور محاسبات نیز وارد می‌شدند و در مورد یک سری تغییرات نظر می‌دادند که ما اعمال می‌کردیم.

به طور طبیعی در چنین پروژه‌هایی امکان خطا و اشتباه بالا است. برخورد شهید ستاری در مواجهه با اشتباه‌ها چگونه جلوه می‌کرد؟

پروژه خودرو و سایر پروژه‌ها از جنس مسائل ابداعی به شمار می‌آمدند. افراد حاضر در پروژه‌ها نیز از سطوح مختلف علمی (کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا) انتخاب می‌شدند.

این افراد از تیمسار خرده می‌گرفتند و می‌گفتند که یک نفر از اردبیل آمده که ادعا می‌کند خودرو ساز است! تو چرا باور می‌کنی؟! این شخص برای فرار از کار، چنین ادعایی می‌کند.

اما شهید ستاری بر اساس اعتمادی که به من داشتند حتی در صورت دوباره کاری و سه باره کاری تا ده بار، می‌گفتند که کسی نباید خسته شود، خودکفایی یعنی همین و ما نباید بترسیم. بالاخره ما یک کار بدیعی را آغاز کردیم و از دوباره کاری ناراحت نبودند. حتی بعد از اجرای طرح‌ها به من گفتند باید در نیروی هوایی بمانی. برای این کار پدر مرا خواست و از ایشان اجازه گرفت. به پدرم گفت که هرگونه امکاناتی را در اختیار من قرار می‌دهد و اینگونه شد که در نیروی هوایی ماندگار شدم.

خاطرات به یاد مانده خواهر



درآمد

«فخری ستاری» نام بانویی است که افتخار هم خانواده بودن و خواهر بودن برای شهید ستاری را با خود به همراه دارد و بدون شک از جمله افرادی است که از جزئیات روحی، اخلاقی و رفتاری ستاری جوان، خاطره‌های فراوانی در ذهن دارد. آنچه که در ادامه می‌آید، اپیزودهایی خواهرانه است که از کودکی تا شهادت ستاری را در بر می‌گیرد و هر چند کوتاه اما پر مغز و خواندنی است.

■ ما «قمر بنی‌هاشم» را داریم که نورش هیچ وقت خاموش نمی‌شود

«زمانی که بچه بودم، کشورهای دیگر با پیشرفتهای علمی که داشتند قمر مصنوعی به ماه فرستادند، من با همان تفکرات کودکانه ام از برادرم پرسیدم چرا ما نمی‌توانیم قمر مصنوعی به ماه بفرستیم که شهید گفت: ما یک قمر داریم که نورش هیچ وقت خاموش نمی‌شود، ما قمر بنی‌هاشم، آقا ابوالفضل(ع) را داریم.»

■ در مدت چند روز ۷۵ فروند هواپیمای عراقی را منهدم کرد

«شهید که از ۹ سالگی پدر خود را از دست داده بود، دانشگاه و زن و بچه را رها کرد وارد جبهه شد؛ خیلی دیر به دیر وی را می‌دیدیم، گاهی حتی تا پنج ماه به خانه سر نمی‌زد؛ می‌شنیدیم که در مدت چند روز ۷۵ فروند از هواپیماهای عراقی را منهدم کرده است.

در برهه ای از جنگ، زمانی که دشمن بمب شیمیایی زده بود، ماسک خودش را به راننده لودر داده بود و در جواب اعتراض بقیه گفته بود: «من در حال انجام وظیفه ام ولی این افراد بسیجی‌اند؛ ایشان حس بویایی خودش را از دست داده و



خلبانی یاد گرفت و تمام دانسته‌های خود را پیاده کرد؛ دانشگاه خلبانی ساخت که بعدها امام(ره) فرمود اسم دانشگاه را به نام شهید مزین کنید.

■ **شهید ستاری با تمام مقام‌هایی که داشت، باغبانی می‌کرد**

«شهید با تمام این مقام‌هایی که داشت، باغبانی می‌کرد و یک لحظه را از دست نمی‌داد و درختان را هرس می‌کرد؛ دی ماه که شهید شد، تمام باغ هرس شده و پر گل بود؛ همسرش می‌گفت: «شب‌ها لامپ می‌برد و تمام باغ را با نور لامپ هرس می‌کرد.»

■ **شهید ستاری و امثال او ذخیره‌های انقلاب هستند اما برخی قدر این انقلاب را نمی‌دانند**

شهید سرلشگر ستاری و امثال او ذخیره‌های انقلابند اما برخی این روزها قدر این انقلاب را نمی‌دانند؛ خداوند این افراد را از بچگی حفظ کرده بود چرا که برای شهید از بچگی اتفاقات

بفهماند همان یک نوع غذا در سفره کافی است.

■ **من از خدا و شهدا خجالت می‌کشم / تا پای شهادت رفتم ولی شهید نشدم**

سرلشگر ستاری بارها به خودش نهیب می‌زد و می‌گفت: «من از خدا، از بنده‌ها، از خانواده شهدا خجالت می‌کشم، چرا که تا پای شهادت رفته‌ام ولی شهید نشده‌ام.»

■ **همواره به دنبال خودکفایی ایران بود**

شهید همیشه به دنبال آن بود که ایران خودکفا شود چرا که خودکفایی را از پدرم یاد گرفته بود؛ منصور ۹ ساله بود که پدر فوت کرد ولی از همان بچگی زمانی که پدرم روستای «ولی آباد» را ساخت پا به پای پدرم می‌رفت و کارهای پدرم را می‌دید؛ پدرم ۲۴ تا کشاورز به این روستا آورد و این روستا را ساخت؛ بقال، بزاز، نجار، آسیابان، چینه کش و... از هریک برای این روستا آورد تا روستا خودکفا باشد و در کنار آن، تنها قبری برای خود خواست.



زیادی افتاد ولی آسیب جدی به او وارد نشد که قطع انگشت در بچگی، خوابیدن عقرب روی بدن او، گاز گرفتگی سگ و حتی چنبره زدن مار روی قنداق شهید، تنها بخشی از آن اتفاقات بود.

■ **شهید ستاری: سعی کردم خدمتگزار مردم باشم**

شهید در وصیتنامه خود به حجاب، درس خواندن و تربیت بچه‌ها سفارش اکید داشت و تمام وصیتنامه اش در این جمله خلاصه می‌شود که «سعی کردم خدمتگزار مردم باشم.»

شهید ستاری در وصیتنامه اش خواست که نزد امام(ره) و در بهشت زهرا(س) به خاک سپرده شود و بعد از آن نیز خواب دیدیم که گفت: «یک عکس از من در «ولی آباد» بگذارید و یادبودی نیز در قطعه شهدای روستا قرار دهید.»

* پایگاه اطلاع‌رسانی نهاجا

■ **شهید ستاری آموزش می‌داد تا میلیاردها تومان سرمایه از مملکت خارج نشود**

تیمسار ستاری نیز همانند پدر بود؛ دکتر نائیچی را برای آموزش آنژیوگرافی به خارج فرستاد تا آموزش ببیند و به دانشجویان ایران آموزش دهد، خودش دوره رادار را گذرانده بود و آموزش می‌داد، حتی تمام لباس‌ها و ابزار خود را نیز با آنکه برای دانشجویان بزرگ بود، برای آنها برده بود و می‌گفت: «خیاط داریم که اندازه آنها را درست می‌کند» تا جایی که حتی بعد از شهادت تقریباً هیچ چیز برای فرستادن به موزه بنیاد شهید و امور ایثارگران نمانده بود.

شهید ستاری در دوره خود آموزش را ارتقا می‌بخشید؛ نیرو برای آموزش تربیت می‌کرد تا میلیاردها تومان سرمایه مملکت خارج نشود، در حالی که الان اوضاع تا حدودی متفاوت است؛

تمام بدنش شیمیایی شده بود.»

■ **تمامی اعمال و زیارت‌های ایام حج واجب را در ۱۹ روز به انجام رساند**

هنوز جنگ تمام نشده بود که امام(ره) فرموده بودند: «این شیر بچه را بیاورید؛ کیست که توانسته است دشمن را به زانو درآورد؟» بارها و بارها پیغام داده بودند، برایش جایزه سفر حج در نظر گرفته بودند، ولی شهید ستاری می‌گفت: «من باید اینجا در جبهه‌ها باشم و از جان مایه بگذارم و به ملت خودم خدمت کنم؛ من نمی‌توانم بینم مردم اینجا تلاش می‌کنند و من برای حج واجب بروم!» خلاصه پس از اصرارهای فراوان، راضی شد به حج واجب برود و این در حالی بود که تمام اعمال و زیارت‌های ایام حج واجب را که حدود ۳۰ روز به طول می‌انجامید، در مدت ۱۹ روز با پوشیدن لباس عربی و دویدن به انجام رساند؛ زمانی که از حج برگشت درجه سرهنگی داشت و قبل از آمدن از حج اعلام کرد: «چراغانی نکنید، گوسفند نکشید، تا وقتی که برادران من در جبهه‌ها می‌جنگند، من هیچ نمی‌خواهم!» وی به محض رسیدن از مکه، غسل شهادت کرد و به جبهه رفت؛ چهار ماه تمام به خانه سر نزده بود. شهید ستاری تمام زندگی خود را وقف جبهه کرده بود تا جایی که امام خمینی(ره) پیغام فرستادند که ستاری را بیاورید تا فرماندهی نیروی هوایی را برعهده گیرد؛ شهید با درجه سرهنگی فرمانده نیروی هوایی ایران شد.

■ **دوربین خدا روشن است، دوربین‌های بنده خدا را نمی‌خواهم**

برادرم بسیار کم مصاحبه می‌کرد و هیچ گاه قبول نمی‌کرد مقابل دوربین قرار بگیرد؛ خیلی کم پیش می‌آمد که چنین شود، از دوربین گریزان بود؛ می‌گفت: «دوربین خدا روشن است، دوربین‌های بنده خدا را نمی‌خواهم!»

■ **با شهید کردن بهشتی ۷۰ سال ایران را عقب انداخته اند**

زمانی که شهید بهشتی را ترور کردند، شهید ستاری گریه کنان ضیحه می‌زد و می‌گفت: «با شهید کردن بهشتی، ۷۰ سال ایران را عقب انداختند.»

■ **یک نوع غذا**

منصور با توجه به گرفتاری‌های کاری که داشت خیلی کم به منزل ما می‌آمد، ولی هر وقت می‌دانستم که او قرار است بیاید، از شدت علاقه‌ای که به ایشان داشتم، به هر نحوی که شده بود، چند نوع غذا برایش درست می‌کردم.

پس از اینکه سفره را می‌انداختم، او فقط از یک نوع غذا می‌خورد و به بقیه اصلاً دست نمی‌زد. در این مورد تعارف‌های من هم بی‌اثر بود. بعدها متوجه شدم که او می‌خواست به عملش به من



درآمد

سر تیپ «براتعلی غلامی» از افسران پدافند هوایی در دوران دفاع مقدس است که در اوایل دفاع مقدس از افسران جوان دوره دیده‌هاگ بود و از همان روزهای آغازین جنگ با سیستم‌هاگ با دشمن درگیر شد و با رزمندگانی چون شهید ستاری، شهید بابایی، شهید اردستانی و... به مدت ۸ سال در جبهه‌ها حضور داشت. این فرمانده بر توان نیروی هوایی هنوز هم در حال خدمت است و جنگ و صلح در خدمت رسانی وی خللی ایجاد نمی‌کند. البته وی شغل‌های متفاوتی را در نیروی هوایی تجربه کرده است؛ در بسیاری از روزهای جنگ به عنوان فرمانده پدافند در مناطق مختلف، ۵ سال فرمانده گروه پدافند امیدیه، یک سال فرمانده گروه پدافند تبریز، یک سال فرمانده گروه پدافند خارک، جانشین شهید بابایی در فرماندهی قرارگاه رعد در عملیات والفجر ۸، مسئول بخش زمین به هوای قرارگاه رعد، پس از جنگ تحمیلی به مدت ۸ سال فرمانده لجستیک نیروی هوایی و هم زمان به مدت ۵ سال جانشین سازمان خرید وزارت دفاع بود. امیر غلامی از جمله هم‌زمان شهید ستاری است که از روزهای نخستین جنگ، سخت‌ترین شرایط را در کنار شهید ستاری تجربه کرد و از فریم به فریم آن روزهای سخت و شیرین، گفتنی‌های زیادی دارد. گفتنی‌هایی که قسمتی از آن را در ادامه می‌خوانید.



روحیه از دست رفته نیروی هوایی را بازگرداند

«امیر غلامی» مشاور مقام معظم رهبری
در امور پدافند هوایی

پدافند هوایی این است که از حریم کشور در برابر دشمن دفاع کند. ما از شهرها، پالایشگاه‌ها، صدور نفت، ورود نفت به داخل ایران و تولید برای مصرف داخلی، جزایر، سیستم برق و آب کشور، کل فضای آسمانی کشور دفاع می‌کردیم. این وظیفه روتین پدافند بود که قبل انقلاب و قبل از جنگ هم بر عهده پدافند هوایی قرار داشت.

در طول جنگ هم پدافند هوایی مرارت‌ها و رنج‌های بسیاری کشید تا ثروت، منافع و مردم کشور را حفظ کند و کشور بهره‌برداری اقتصادی لازم را ببرد تا حداقل سوخت مورد نیاز جبهه‌ها را تولید کنیم. البته پدافند هوایی ذاتاً درگیر این وظیفه بود. اما وظیفه دومی هم به پدافند هوایی محول شد که کشور و نیروهای نظامی نسبت به آن بیگانه بود؛ این وظیفه عبارت بود از دفاع از آسمان جبهه و نقاطی که درگیر نبرد زمینی می‌شدیم. وقتی قرار بود عملیاتی در جایی صورت بپذیرد و نبردی صورت گیرد، پشتیبانی از حریم آسمان آن بر عهده پدافند هوایی بود. این وظیفه از ثامن الائمه (شروع درگیری با عراق) شروع شد. ما نقش مهمی در عملیات ثامن الائمه داشتیم و با سایت‌های هاگ خودمان در این عملیات شرکت کردیم.

در آن مناطقی که لشکر ۷۷ خراسان وارد خوزستان و مناطقی مانند ماهشهر و رامشیر شد تا آبادان را از حصر در بیاورد، پدافند هوایی هم درگیر بود و با سایت‌های

جز نیرو بودم. مضاف بر اینکه بیشتر در ستاد اجرایی فعالیت داشتم؛ مدتی در بندرعباس و مدتی در هاشم‌آباد اصفهان بودم. از این جهات از اقدامات این چنین ایشان اطلاعات خاصی ندارم و نمی‌توانم حق مطلب را ادا کنم.

همانطور که اشاره کردید، سایت موشکی هاگ و عملیات والفجر ۸ نقطه عطفی بود که بسیاری از بزرگان نیروی هوایی را به هم متصل کرد. از نحوه شکل‌گیری این عملیات و روابط خودتان با شهید ستاری در این عملیات بفرمایید.

اگر بخواهیم ابتدا به ساکن مأموریت و وضعیت سامانه موشکی هاگ در والفجر ۸ را مورد بررسی قرار دهیم، کار مشکلی است. برای اینکه باید از کمی جلوتر آغاز کنیم. باید بدانیم که این سامانه موشکی چگونه وارد جنگ شد و پس از طی چه مراحل به این شکوفایی در والفجر ۸ رسید. اگر قبل آن را ندانیم، نمی‌توانیم به درستی درک کنیم که در والفجر ۸ چه اتفاقی افتاده است.

پدافند هوایی دو وظیفه جدا از هم دارد؛ یک وظیفه

سابقه دوستی شما با شهید ستاری به چه زمانی باز می‌گردد؟

هر دوی ما افسر پدافند هوایی بودیم. شهید ستاری عمدتاً در ستاد پدافند هوایی فعالیت می‌کردند و بنده هم بیشتر در واحدهای اجرایی درگیر کار بودم. این رفت و آمد تا پیش از انقلاب در حد یک فرمانده گروه با یک افسر پرسنل به وجود آمده بود. اما صمیمیت و همکاری نزدیک ما از عملیات والفجر ۸ بود که نوعی اخوت در ما ایجاد شد و این دوستی صمیمی تا شهادت ایشان ادامه پیدا کرد.

آیا شهید ستاری پیش از انقلاب با توجه به اینکه دارای اعتقادات مذهبی نیز بودند، دچار مشکلی هم شده بودند یا نه؟

من در زمان پیش از انقلاب ستوان دو و یک افسر

داشتند و حتی شهید ستاری زمانی که متوجه شدند منطقه در احاطه کامل عراق قرار دارد، خودشان آذوقه را به دوش می گرفتند تا به نیروها برسانند. ما در چنین وضعیتی عملیات والفجر ۸ را آغاز کردیم. شکر خدا وقت خوبی برای طراحی و آمادگی داشتیم (حدود ۲ ماه به ما وقت دادند که بعد به سه ماه و نیم رسید) و ما طی این مدت هر آنچه که نیاز بود را فراهم آوردیم. **شهید ستاری در طراحی های جدید چه نقشی ایفا کردند؟**

بیشتر طراحی ها و خلاقیت ها متعلق به شهید ستاری بود و به واقع ایشان یک نابغه نظامی بودند. البته ایشان بسیار شخصیت افتاده ای داشت و اهل دموکراسی بود. طرح ها را به جلسه می آورد و پس از بحث مناسب پیرامون آن، طرح را نهایی می کرد. بر همین اساس در این عملیات با روش و راه نو وارد شدیم. در طرف دیگر دشمن نسبت به بدر و خیبر به مراتب قوی تر شده و تمرینات بیشتری انجام داده بود و تجهیزات بیشتری هم در اختیار او قرار گرفت. ما هم به مراتب نسبت به قبل افت کرده بودیم اما با خلاقیت هایی که شهید ستاری به خرج دادند، خودمان را تقویت کردیم. **خلاقیت های شهید ستاری در این عملیات شامل چه مواردی می شد؟**

برای نمونه شهید ستاری برای هر سایت موشکی، چند سایت فریب می ساخت تا بتوانیم آنها را در کنار یکدیگر قرار دهیم و دشمن نتواند بفهمد که کدام یک سایت اصلی است. ما در روش جنگیدن خودمان نیز به طور کلی تجدیدنظر کردیم. سایت های خود را فوق العاده سبک و مختصر کردیم و هر لحظه که حس می کردیم دشمن موقعیت ما را شناسایی کرده است، سریعاً محل خود را تغییر می دادیم. هیچگاه به سمت دشمن نشانه گیری نمی کردیم تا دشمن محل حضور ما را شناسایی کند بلکه به سمت دشمن از زیر و به صورت عمودی شلیک می کردیم یا از پشت و یا در برگشت می زدیم که همه این موارد به ابتکار شهید ستاری انجام شد. همه این خلاقیت ها دست به دست هم داد تا ما در عملیات والفجر ۸، هفتاد هواپیمای دشمن را سرنگون کنیم. البته این ۷۰ فروند با ۹۰ فروند هواپیمای منهدم شده در عملیات فتح المبین و بیت المقدس بسیار فرق دارد.

چه فرقی؟

ما در عملیات فتح المبین و بیت المقدس، میگ ۱۹ و ۲۱، سوخو ۷ و ۹ را مورد هدف قرار می دادیم اما در این عملیات هواپیماهایی چون میراژ فرانسه و سوخو ۲۷ را زدیم که همگی از هواپیماهای روز دنیا بودند. ما ۷۰ فروند از هواپیماهای روز دنیا را در والفجر ۷ منهدم کردیم و با این کار روحیه از دست رفته را به پدافند هوایی بازگردانیدیم.

نقش هاگ در این عملیات چه بود؟ به خصوص آنکه اشاره داشتید این سامانه در ابتدای جنگ کارایی چندانی نداشت؟

ما در ابتدای جنگ هواپیمای اف ۱۴ را در اختیار

بنابراین در آستانه والفجر ما دست برتر خود را از دست داده بودیم؟

بله! و بدتر آن که روحیه خود را نیز از دست دادیم و با یک روحیه نامناسب عملیات والفجر ۸ به پدافند هوایی کشور ابلاغ شد. بعد از عملیات بدر و خیبر متوجه شدیم که با روش های معمول نمی توانیم بجنگیم. به همین دلیل ستاد کل نیروهای مسلح با هماهنگی قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء، قرارگاه عملیاتی «رعد» را تشکیل دادند. تعدادی از تجهیزات و افراد را در اختیار این قرارگاه گذاشتند تا بدون نیاز به سلسله مراتب و با آزادی عمل کامل در مواقع مورد نیاز در برابر دشمن اقدام کند. این قرارگاه برای این تشکیل شد که بلافاصله در مناطق عملیاتی وارد عمل شود.

فرماندهی این قرارگاه بر عهده چه کسی بود؟

فرماندهی این قرارگاه که زیر نظر ستاد کل نیروهای مسلح فعالیت می کرد بر عهده شهید بابایی بود که از دو بخش هوایی و پدافندی تشکیل می گردید. بنده مسئولیت بخش پدافندی را بر عهده داشتم و خلبان شجاع، شهید اردستانی هم بخش آفندی و هوایی را اداره می کرد. شهید ستاری هم در آن زمان عضو ستاد اصلی پدافند کشور بودند و هماهنگی اصلی میان قسمت های مختلف را ایشان انجام می دادند. به بیان دیگر می توانیم بگوییم که جایگاه شهید ستاری از ما بالاتر بود. من از خارک به اهواز آمدم که در پایگاه اهواز، شهید ستاری و شهید بابایی تشکیل قرارگاه را به من توضیح دادند و ساختار آن را تشریح کردند.

در اهواز هم شهید بابایی و هم شهید ستاری جملاتی به من گفتند که هیچگاه آنها را از یاد نمی برم. شهید ستاری به من گفت که در عملیات بدر و خیبر به ما ثابت شد که دیگر با تجهیزات و تکنولوژی فعلی نمی توانیم با عراق بجنگیم بلکه با خلاقیت و نیروی انسانی جدید باید به سراغ جنگ برویم و دیگر این دشمن، دشمنی نیست که در سابق با آن سر و کار داشتیم. شهید بابایی هم به من گفتند که در عملیات بدر و خیبر نبودی که بینی وضعیت بدی داشتیم. این دو بزرگوار در عملیات بدر و خیبر حضوری فعال

موشکی خود در این عملیات حضور یافت.

در آن زمان نیروی هوایی عراق نمی توانست عرض اندام کند و ما نسبت به دشمن با وجود هواپیمای اف ۱۴ برتری داشتیم. در این عملیات نقش هاگ چنان موثر نبود چرا که دشمن مانند عملیات والفجر ۸ توانایی نفوذ نداشت تا سامانه موشکی هاگ وارد عمل شود. نخستین مأموریت سنگین پدافند هوایی به عملیات های فتح المبین و بیت المقدس مربوط می شود که شورای عالی دفاع نیز فشار زیادی برای موفقیت در آن عملیات آورد. ما در عملیات های فتح المبین و بیت المقدس برابر آموزش های کلاسیک و روتینی که دیده بودیم، در آن شرکت کردیم.

ما در این دو عملیات بسیار موفق ظاهر شدیم و حدود ۹۰ فروند از هواپیماهای دشمن را سرنگون کردیم. گله همیشگی ما هم از رسانه ها این است که این همه از فتح خرمشهر و بزرگی های عملیات فتح المبین صحبت می کنند اما هیچ سخنی از پدافند هوایی نیست. در صورتی که اگر بسیجی های ما در بالای مسجد خرمشهر رفتند و شعار مرگ بر صدام سر دادند، امنیت آنها مرهون فعالیت جدی پدافند هوایی کشور و سرنگونی ۹۰ فروند هواپیمای عراقی توسط پدافند بود. به خصوص آنکه در نظر داشته باشیم، فاصله فرودگاه عراق با مسجد جامع خرمشهر، فاصله چندانی نبود اما صلابت پدافند هوایی مانع حرکت هواپیماهای عراقی می شد.

نمی دانم که چرا رسانه ها در مورد فعالیت پدافند در این عملیات ها چیزی نمی گویند و ما پدافندی ها در این موضوع مظلوم واقع شدیم. بعد از این عملیات ها به عملیات های بدر و خیبر رسیدیم. در بدر و خیبر هم فشار فوق العاده ای بر روی پدافند هوایی وجود داشت. شهید ستاری در آن زمان در ستاد پدافند کل کشور بودند و از آنجایی که حدود هشت سالی در خوزستان بودم، من را به جزیره خارک فرستادند و کار درستی هم کردند. بالاخره جریان صدور نفت ما دچار مشکل شده بود و این موضوع می توانست بر کل اقتصاد کشور اثر منفی بگذارد. پس از عملیات فتح المبین و بیت المقدس، عراق فشار زیادی به مناطق داخلی کشور آورد و به دلیل سرگرم شدن پدافند هوایی به دفاع از کل کشور نتوانستیم برنامه ریزی خوبی برای بدر و خیبر داشته باشیم و در نتیجه شکست سختی را در بدر و خیبر متحمل شدیم.

میزان خسارات این دو عملیات را به خاطر دارید؟ تعداد زیادی از پرسنل پدافند نیروی هوایی به شهادت رسیدند، مقدار زیادی از تجهیزات را از دست دادیم و بدتر از همه پدافند هوایی روحیه خود را از دست داد. کار به جایی رسیده بود که هواپیمای حمل و نقل دشمن روی منطقه پرواز می کرد و به برتری مطلق هوایی رسیدند. دشمن به چنان جسارتی رسید که زباله های خود را روی سر ما در پادگان ها تخلیه می کرد.

در دو عملیات فتح المبین، و بیت المقدس بسیار موفق ظاهر شدیم و حدود ۹۰ فروند از هواپیماهای دشمن را سرنگون کردیم. گله همیشگی ما هم از رسانه ها این است که این همه از فتح خرمشهر و بزرگی های عملیات فتح المبین صحبت می کنند اما هیچ سخنی از پدافند هوایی نیست

داشتیم که در آن زمان یکی از مدرن ترین هواپیماهای دنیا بود و با این تسلطی که داشتیم، سایت‌هاگ چنان اهمیتی نداشت. اما در عملیات بیت المقدس و فتح المبین از توان دفاعی ما کمی کاسته شد و هاگ رفته رفته پا به میدان گذاشت. در والفجر ۸ نیز این چنین شد. البته تنهاهاگ در آن عملیات نقش آفرینی نکرد بلکه موشک‌های اسکای گارد هم نقش زیادی داشتند. مخصوصاً روی اروند رود و زمانی که پل‌های ما را زدند، قایق‌های ما برای انتقال دارو و آذوقه ناچار به عبور از اروند بودند که در این لحظه هواپیماهای عراقی برای شکار قایق‌ها به زمین نزدیک می‌شدند. موشک‌های اسکای گارد ما در این مواقع با هواپیماها می‌جنگید و به حق خوب هم جنگید و بسیاری از شهدای اسکای گارد در آن زمان به شهادت رسیدند. البته سایر امکانات کوتاه برد ما هم در منطقه به خوبی پهن شده بود که موضوع باعث می‌شد هواپیماهای عراقی نتوانند به زمین ما نزدیک شوند و در این زمان بود که موشک‌های هاگ وارد عمل می‌شدند.

با توجه به اینکه بسیاری شهید ستاری را افسر رادار می‌دانند، ابتکارهای راداری شهید ستاری در عملیات والفجر ۸ چه بود؟

اصل ابتکار ما در عملیات والفجر ۸، تخصص ایشان بود. ما در این عملیات، سیستم‌های جستجوی هاگ را از آن جدا کردیم و می‌توانیم بگوییم که هاگ را نابینا کرده اما بازو و توان آن را حفظ کردیم. شهید ستاری با استفاده از رادارهایی که در پشت آن داشتیم (به خصوص رادار بندر امام خمینی) پشت آن نشسته و به موشک‌های هاگ زاویه و مسیر می‌دادند تا هدف را نشانه برود. علاوه بر این زمان و چگونگی حمله را نیز ایشان مشخص می‌کردند تا به چنگ دشمن نیفتیم و شخصاً کنترل کننده موشک‌ها بودند. به خصوص آنکه در آن زمان کسی جز ایشان نمی‌توانست با این سامانه کار کند. شب‌ها در جلسات بحث و گفتگو شرکت می‌کردند و روزها از طریق رادار با ما در تماس بودند و به ما می‌گفتند که هواپیماها در چه نقاطی قرار دارند تا آنها را مورد هدف قرار دهیم. این روش برای بار اول اجرا شد و هیچگاه ما به این روش از سیستم‌هاگ شلیک نکرده بودیم که هاگ به صورت کور عمل کند.

بعدها از این روش ابتکاری در ایران و سایر نقاط دنیا استفاده ای شد؟

به طور کلی والفجر ۸ نقطه عطفی در پدافند هوایی کشور محسوب می‌شود که همه روش‌های قبلی را منسوخ کرد. از روش‌های استفاده شده در والفجر در عملیات‌های بسیاری و مخصوصاً عملیات مرصاد بهره‌ای فراوانی بردیم. ما در عملیات مرصاد توانستیم خدمت ارزنده‌ای ارائه کنیم که حتی از والفجر ۸ هم بالاتر بود.

شهید ستاری هم در عملیات مرصاد نقشی داشت؟
شهید ستاری در منطقه نبودند اما آموزش‌ها و

شاگردهای شهید، عملیات مرصاد را پیش بردند. ایشان در زمان اجرای این عملیات، فرمانده نیروی هوایی بودند و در تهران کارهایی داشتند اما لحظه به لحظه با ما در ارتباط بودند و هر ۲۰ دقیقه تماس می‌گرفتند.

خاطره خاصی هم از رابطه شهید ستاری با حضرت امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری دارید؟

به طور کلی امام خمینی (ره) دارای شخصیت غیرقابل توصیفی بود که هوش بسیار زیادی هم داشتند و در دیدارهایی که به اتفاق شهید ستاری داشتیم، متوجه می‌شدم که به شهید ستاری نگاه خاصی دارند. رابطه بین ایشان و مقام معظم رهبری هم بسیار نزدیک و صمیمی بودند و ما هر گاه سوالی داشتیم، شهید ستاری از مقام معظم رهبری می‌پرسیدند و جواب آن را برای ما می‌آوردند.

بیشتر طراحی‌ها و خلاقیت‌ها متعلق به شهید ستاری بود و به واقع ایشان یک نابغه نظامی بودند. برای نمونه شهید ستاری برای هر سایت موشکی، چند سایت فریب می‌ساخت تا بتوانیم آنها را در کنار یکدیگر قرار دهیم و دشمن نتواند بفهمد که کدام یک سایت اصلی است

از رشادت‌های شهید ستاری در عملیات‌های گوناگون که بگذریم به نقش ایشان در ستاد پدافند کل کشور می‌رسیم. تشکیل این ستاد چه علتی داشت و چه ضرورتی برای تشکیل آن در میان فرماندهان نظامی به وجود آمد؟ همچنین نقش خودتان در ستاد را هم بفرمایید؟

من کارگزار این ستاد بودم و به طور کلی در طول ۸ سال جنگ در منطقه حضور داشتم و هر گاه این ستاد مرا فرا می‌خواند به تهران می‌آمدم. از نیروی هوایی تنها شهید بابایی و شهید ستاری عضو این ستاد بودند و باقی افراد زیر مجموعه آنها تعریف می‌شدند. ما در جنگ به جایی رسیدیم که دیگر اداره جنگ برای ما ممکن نبود. مثلاً به ما می‌گفتند به ایذه (نوک قله‌های زاگرس) بروید تا از یک تلمبه خانه دفاع کنید. بعد می‌گفتند به کرمانشاه بروید تا از یک پالایشگاه دفاع کنید. صبح فردای آن روز به ما می‌گفتند که به اصفهان بروید. همه این دستورات هم از مکان‌های مختلفی می‌آمد.

در هنگام رفتن هم مشکلات زیادی برای ما به وجود می‌آمد؛ اولاً در شرایطی به آن مکان‌ها می‌رفتیم که هیچ

تجهیزاتی نداشتیم. ثانیاً کسی از ما پشتیبانی نمی‌کرد. ما چگونه می‌توانستیم به یک روستا برویم و در نوک قله سامانه اسکای گارد را منتقل کنیم. حتی توان تامین سوخت آن را هم نداشتیم. واقعاً به یک بن بستی رسیده بودیم که خودمان هم نمی‌دانستیم چه کنیم. از یک طرف وزارت نفت سر ما فریاد می‌کشید. از طرف دیگر وزارت نیرو به ما فشار می‌آورد که فلان تاسیسات ما را زدند.

چنین فشارهایی به پدافند نیروی هوایی باعث سردرگمی پدافند شد و به جایی رسیدیم که دیگر امکان کار نبود. در چنین وضعیتی ستاد پدافند کل کشور تشکیل و تمام کارها به این ستاد ارجاع شد. یعنی اگر کسی نیاز به اسلحه داشت یا جایی به خطر می‌افتاد به این ستاد اطلاع می‌داد و ما هم بعد از جلسه به آنجا اعزام می‌شدیم.

ستاد مشخص می‌کرد که اسلحه را از کجا تامین کنیم. یا اینکه وزارت نفت موظف می‌شد تا غذا، سوخت و تجهیزات مهندسی ما را تامین کند. این چنین شد که پدافند هوایی توانست به راحتی از کشور محافظت کند و اگر این ستاد تشکیل نمی‌شد، مطمئن باشید که امکان دفاع از کشور وجود نداشت. سوال بسیار خوبی کردید، چرا که آیندگان باید بدانند که در چه شرایطی و پس از تحمیل چه هزینه‌هایی ستاد پدافند کل کشور تشکیل شد و این ستاد پس از تشکیل خود چه خدماتی به کشور ارائه داد. این ستاد با ساختار مناسب خود و حضور افرادی چون وزیر نفت، وزیر نیرو، وزیر کشور، نماینده ریاست جمهوری و نخست وزیر، شهید بابایی و شهید ستاری به این ستاد امکانات فراوانی داد و اعضای آن بر اساس یک علت مشخص حضور داشتند. برای مثال وزیر نفت با حضور در این جلسات هم مشکلات و نیازهای خود را مطرح می‌کرد و هم از وظایف خود مطلع می‌شد.

این ستاد به ابتکار چه کسی تشکیل شد؟

فکر می‌کنم شورای عالی دفاع به چنین نتیجه‌ای رسید و این تصمیم را گرفتند. در آن زمان حضرت آقا در شورای عالی دفاع حضور داشتند و این مسائل در شورای عالی دفاع، فشار زیادی روی کشور وارد می‌ساخت. هم ارتش و هم وزارتخانه‌ها روی شورای عالی دفاع فشار می‌آوردند و این فشارها باعث شد تا ستاد کل پدافند کشور تشکیل شود.

شهید ستاری در این ستاد چه ابتکاراتی به خرج دادند؟

به طور کلی ستاد کل پدافند کشور نقش مهمی در تحول شیوه دفاعی کشور ایفا کرد و طبیعتاً شهید ستاری به همراه شهید بابایی نقش زیادی در این تحولات داشتند. برای نمونه من در یک مقطع از زمان جنگ برای حفظ امنیت منطقه آذربایجان بعد از شورش خلق آذربایجان به تبریز منتقل شدم اما پس از مدتی حضور در ستاد کل پدافند کشور به خارک رفتم که این موضوع در تامین امنیت صدور نفت بسیار اهمیت داشت. بسیاری

در سایر زمینه‌های خودکفایی چه اقداماتی در زمان ایشان انجام شد؟

در بسیاری از زمینه‌ها (جنگنده، ابزار آلات مورد نیاز و...) به حالت تکامل نزدیک شده بودیم و دیگر کار چندانی در زمان شهادت ایشان باقی نمانده بود. اگر چنین تلاش، فکر و همتی وجود نداشت، قطعاً چنین نیروی هوایی نیز وجود نداشت.

رابطه شهید ستاری به طور خاص با شخص شما به عنوان یک دوست قدیمی و معاون لجستیک چگونه بود؟

رابطه ما از همان آغاز جنگ بسیار خوب شده بود و حتی بسیاری از شب‌ها در منطقه عملیاتی، پشت لندکروز با هم می‌خوابیدیم. در زمان فرماندهی و به خصوص اواخر هم امکان نداشت که روزی بگذرد و من را نبیند. خیلی از اوقات که خسته می‌شد با هم

امام خمینی (ره) دارای شخصیت غیرقابل توصیفی بود که هوش بسیار زیادی هم داشتند و در دیدارهایی که به اتفاق شهید ستاری داشتیم، متوجه می‌شدم که به شهید ستاری نگاه خاصی دارند. رابطه بین ایشان و مقام معظم رهبری هم بسیار نزدیک و صمیمی بودند و ما هر گاه سوالی داشتیم، شهید ستاری از مقام معظم رهبری می‌پرسیدند و جواب آن را برای ما می‌آوردند

از تصمیم‌های نظامی این ستاد توسط شهید بابایی و شهید ستاری اتخاذ می‌شد و آقای دکتر روحانی هم نقش مهمی در به خط کردن وزارتخانه‌ها داشتند و ما به چنین شخصی برای تسلط بر وزارتخانه‌ها نیاز داشتیم. نقش شهید ستاری در طول جنگ تحمیلی، تنها یک برش از اقدامات موثر ایشان است. پس از پایان جنگ تحمیلی و با در نظر گرفتن این موضوع که بسیاری از نیروها و تجهیزات خود را از دست داده بودیم نخستین اقدام شهید ستاری برای احیای نیروی هوایی چه بود؟

پس از جنگ تحمیلی دچار یک فرسودگی سنگینی در نیروی هوایی شدیم. می‌توانیم بگوییم که زمان تحویل نیروی هوایی به شهید ستاری، یک نیروی از هم پاشیده و زمین گیر شده را تحویل ایشان دادند. در همان زمان تصمیم برای انتخاب فرماندهی نیروی هوایی از بین ستاری و بابایی، شهید بابایی بر این عقیده بود که برای بازسازی نیروی هوایی، شهید ستاری فرد شایسته تری است و حرف درستی هم بود.

شهید ستاری توان عجیب و فکر و اندیشه خوبی برای سرپا کردن یک نیروی هوایی مضمحل و نابود شده، داشت. در آن زمان تمام کارهای بازسازی، تعمیرات و... که یک نیروی نظامی برای بازسازی به آنها نیاز داشت. ایشان در طول مدت فرماندهی خود پس از جنگ، یک نیروی هوایی جدیدی را پایه گذاری کرد. شهید ستاری همواره آرزو داشت نیروی هوایی را به نقطه صفر (یعنی زمان آغاز جنگ تحمیلی) برسانیم. می‌گفتند که اگر نیروی هوایی را به وضعیتی برسانیم که در ابتدای جنگ بود، به آرزوهای خود رسیده ایم و هر کاری که می‌کردیم، می‌گفتند که هنوز خیلی فاصله داریم.

برای نمونه ما در ابتدای جنگ حدود ۲۰ فروند ۷۰۷ داشتیم که در پایان جنگ تنها دو فروند آن باقی مانده بود و باقی آن زمین گیر بودند. ایشان تلاش کرد و با زحمتهایی که کشیدیم حدود ۱۸ هواپیمای ۷۰۷ را به ناوگان مان اضافه کردیم.

هواپیماهای ۳۳۰ ما به وضعیتی رسید که به دلیل وضعیت نامناسب موتوری و فرسودگی شاسی‌ها، اجازه پرواز نداشت. کار به جایی رسید که موتور هواپیما ۳۳۰ در هنگام پرواز از آن جدا می‌شد و کسی جرات پرواز با آن را نداشت اما با تلاش عظیمی که ایشان داشتند، هواپیماهای ۳۳۰ ما احیا شد و هنوز هم در نیروی هوایی مورد استفاده قرار می‌گیرد. خودشان در انبارهای لجستیک به دنبال قطعات می‌گشتند و با این کار روحیه عجیبی به نیروها می‌دادند. اورهال شاسی‌های ۳۳۰ به اتمام رسیده بود و کسی در دنیا این کار را برای ما انجام نمی‌داد. مدتی انگلستان این کار را برای ما انجام می‌داد که آن هم چند هواپیمای ما را مصادره کرد و دیگر ادامه نیافت. مدتی هم هلند هواپیماهای ما را اورهال کرد که آن هم بعد مدتی سر باز زد. شهید ستاری پس از دیدن چنین وضعیتی



رنگ و بوی ستاری
sattari.ir

به قسمت‌های مختلفی می‌رفتیم و سرکشی می‌کردیم. رابطه ای که با ایشان داشتیم، با هیچ کسی برقرار نکرده بودم و بسیار به هم نزدیک شدیم. به خاطر دارم، روز آخری که برای بازدید به کیش می‌رفتند برای بازدید قسمت موتور لجستیک آمدند و دستورات لازم را صادر کردند.

پس از پایان بازدید به من گفتند که فردا بیا تا با هم به کیش برویم. من هم با خنده گفتم شما برای پدافند می‌روی و شما هم که مرا از پدافند بیرون انداختی! او خیلی اصرار کرد که مرا با خود ببرد اما من قبول نکردم و شاید ایشان می‌خواست با هم شهید شویم که من لیاقت شهادت با ایشان را نداشتم.

لحظه شهادت ایشان شما چگونه با خبر شدید و چه حال و هوایی داشتید؟

من در منزل خود خوابیده بودم که تلفن چند بار زنگ زد و من بخاطر خستگی نتوانستم جواب دهم. بعد یک نفر به خانه ما آمد و بدون اینکه اطلاعی دهد، گفت باید به ستاد بروم. من هم بی خبر به ستاد (در دوشان تپه) رفتم و دیدم همه در حال گریه کردن هستند که متوجه ماجرا شدم.

نیروهای فنی را جمع کردند و کتاب‌های لازم را فراهم آوردند و شروع به اورهال هواپیما کردند.

اولین شاسی را زیر ۳۳۰ قرار دادیم. بعد از حرکت هواپیما، شاسی به صورت گرد شکست و سر هواپیما به زمین خورد (البته هواپیما خسارتی ندید). من به شهید ستاری اطلاع دادم که چنین وضعیتی به وجود آمده است.

واکنش ایشان چه بود؟

شهید ستاری گفتند که همه افراد آنجا بمانند و هیچ کجا نروند. بعد از من پرسیدند که چند نفر در آنجا هستند که من هم اعلام کردم ۱۸ نفر مستقر هستند. بعد از آمدن به محل حادثه، بگو بخند با پرسنل را آغاز کردند و به آنها گفتند چقدر قوی هستید که آهن چنین ضخیمی را شکستید؟! بعد از آن هم به همه نفرات، یک سکه هدیه داد و گفت بروید و هواپیمای دیگری را اورهال کنید. چنین روحیه‌ای داشتند و به نیروها جرات می‌دادند. این خدمت چنان ارزنده بود که همچنان هم اورهال ۳۳۰ در ایران انجام می‌شود و دیگر هیچ نیازی به انگلستان، هلند و حتی آمریکا نداریم.

کدام اتفاق در زندگی شما منجر به آشنایی با شهید ستاری شد؟

بنده تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، شهید ستاری را تنها به نام می‌شناختم. در سال ۱۳۵۴ به عنوان افسر الکترونیک در پایگاه بوشهر خدمت می‌کردم. در آن زمان مجله‌هایی در نیروهای منتشر می‌شد که مطالب علمی و روز مورد نیاز ما در آن وجود داشت.

در قسمت نام نویسنده مقالات در بسیاری از اوقات می‌دیدم که پای بسیاری از مقالات با ارزشی نوشته شده است «ستوان یکم م ستاری» که از همین جا به ایشان علاقه مند شدم و زمانی که به تهران می‌آمدم، پیگیر ایشان شدم و اولین آشنایی از آنجا آغاز شد. در همان آشنایی به ایشان گفتم که بنده مقالات شما را می‌خوانم و علاقه بسیاری به آنها دارم. اگر تمایل دارید من هم به شما کمک کنم. من در آن زمان به افسران الکترونیک در بوشهر آموزش می‌دادم و از این جهت مقالات شهید ستاری بسیار به کار من می‌آمد. تا اینکه انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و شهید ستاری به دانشگاه علم و صنعت رفتند. در سال ۱۳۶۲ برای طی یک دوره آموزشی پیرامون سامانه موشکی اسکای گارد به سوئیس و ایتالیا رفتم و بالاترین نمره را به دست آوردم. پس از بازگشت، شهید ستاری من را فراخواندند و بنده مسئول آموزش افسران نیروی هوایی در دانشگاه شهید ستاری فعلی شدم. از آن به بعد بود که رابطه ما روز به روز عمق بیشتری پیدا کرد و در بحث پدافند هوایی به خصوص زمین به هوا از من مشاوره می‌گرفتند و بنده هم به ایشان ارادت داشتم. همکاری ما به خصوص در استقرار سامانه موشکی اسکای گارد بسیار زیاد بود و هر کجا که قرار بود این سامانه مستقر شود، از بنده مشاوره می‌گرفتند.

با توجه به اینکه شما در زمره نخستین استادان دانشگاه شهید ستاری قرار داشتید، از علل تاسیس چنین دانشگاهی در نیروی هوایی و همچنین ثمرات آن برای نیروی هوایی بگوئید؟

تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و حتی تا مدتی پس از انقلاب اسلامی، جایی که امروز با نام دانشگاه شهید ستاری شناخته می‌شود، مرکز آموزش پدافند مهرآباد جنوبی نام داشت و بنده هم آموزش‌های مربوط به اسکای گارد را نیز در همان مکان ارائه می‌دادم. به خاطر دارم که ایشان، شهید بابایی و بعضاً تیم سرهنگ صدیق جهت گزارش آخرین وضعیت جبهه‌ها دائماً به کمیسیون دفاع مجلس شورای اسلامی می‌رفتند.

یک روز مرا صدا زدند و گفتند صادق، «بابا» (بابا تکه کلام شهید ستاری بود که بسیاری را با این پسوند خطاب می‌کردند) می‌خواهم به مهرآباد بیایم و آموزش تو را ببینم. قبل از رفتن به مهرآباد به مجلس رفتم و پس از آن ایشان هم در محل تدریس بنده حاضر شدند. در آنجا بود که به بنده فرمودند تا کی می‌خواهیم به صورت تکنسینی کار کنیم؟ باید بستر آموزشی خود را تقویت کنیم. از من پرسیدند که شما برای تدریس به چه چیزهایی نیاز دارید؟ من هم گفتم به یک ماشین نیاز



پروژه‌های فعلی ادامه راه شهید ستاری است

سر تیپ ستاد «احمد صادق نژاد»، رئیس سابق مرکز مطالعات نیروی هوایی



درآمد

تزریق روحیه خود باوری و اثبات «ما می‌توانیم» از جمله خدمت‌های ماندگار شهید ستاری است که همه هم‌زمان ایشان بر این خدمت شهید ستاری صحه می‌گذارند. سر تیپ ستاد «احمد صادق نژاد» که در سال ۱۳۵۰ وارد نیروی هوایی ارتش شده بود از جمله این افراد است که با کمک شهید ستاری نیز توانست پروژه‌های مهمی را به سرانجام برساند و هنوز هم با همان روحیه جهادی، راه فرمانده و دوست قدیمی خود را ادامه می‌دهد. صادق نژاد از افسران باهوش نیروی هوایی بود که پس از طی دوره‌های مقدماتی در ایران، برای آموزش دوره الکترونیک سامانه موشکی هاگ، به مدت دو سال عازم ایالات متحده آمریکا شد. پس از آن نیز به عنوان افسر فنی و الکترونیک سامانه موشکی هاگ، در ایران این سیستم را راه اندازی کرد که در طول جنگ تحمیلی نیز این سامانه موشکی افتخار انهدام بیشترین هواپیماهای متجاوز را در کارنامه خود دارد. وی در آغاز جنگ تحمیلی و در حالی که به درجه سرگردی رسید در کنار بزرگانی چون شهید بابایی، شهید ستاری، شهید اردستانی، امیر غلامی و سایر بزرگان نیروی هوایی بود و در همین روزها در قرارگاه رعد به عنوان مسئول سیستم فنی و الکترونیک رادارهای موشکی زمین به هوا و توپخانه انتخاب گردید. سر تیپ صادق نژاد که در طول دوران خدمت خود سمت‌هایی چون: مسئول دپوی تجهیزات پدافندی لجستیک نیروی هوایی، مسئول دپوی تعمیراتی لجستیک نیروی هوایی، جانشین معاونت الکترونیک نیروی هوایی، معاون الکترونیک نیروی هوایی، فرمانده پدافند هوایی، رئیس مرکز مطالعات نیروی هوایی و... را عهده دار بود، در این گفتگو از روحیه خودباوری شهید ستاری و تقویت و تزریق آن در نیروی هوایی سخن گفت. گفتنی است در تاریخ ۱۳۸۳/۲/۲۷، رهبر معظم انقلاب اسلامی فرمودند که سامانه موشکی هاگ می‌بایست به صورت بومی و پیشرفته ساخته شود و پس از آن بود که آقای صادق نژاد مسئول تشکیل صنعت سامانه موشکی هاگ شد و به همت ایشان و سایر متخصصان ایرانی، این سامانه به صورت انبوه تولید و در اختیار قرارگاه پدافند هوایی خاتم الانبیاء قرار گرفت.

من می‌گفت که غربی‌ها برای حل بسیاری از مشکلات خود از دانشگاه استفاده می‌کنند، پس خوب است که ما هم این کار را انجام دهیم.

همچنین برای ساخت رادار پدافند هوایی، دانشگاه اصفهان را به عنوان پایلوت انتخاب کرد که در آن زمان مبلغ ۲۰۰ میلیون تومان برای تأسیس پژوهشگاه دانشگاه اصفهان از رهبر معظم انقلاب اسلامی کمک دریافت کردیم و کلنگ پژوهشگاه را زدیم. امروز هم دانشگاه صنعتی اصفهان به عنوان مظهر فن آوری و تکنولوژی ایران است که هم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و هم ارتش جمهوری اسلامی بهره‌های زیادی از آن می‌برد.

خیلی‌ها در مورد سامانه موشکی هاگ و خدمات آن سخن گفته اند اما سامانه موشکی اسکای گارد و فعالیت‌های آن کمی مظلوم واقع شد در مورد این سامانه و نقش ستاری در تقویت آن برایمان بگویید.

سامانه موشکی اسکای گارد، از جمله سامانه‌های کوتاه برد پدافندی است که برای توضیح نقش آن باید یک توضیح در مورد بار پدافندی بدهیم. اگر بار پدافندی کشور را در نظر بگیریم، حدود ۵۰ درصد آن متعلق به سامانه‌های میان برد (و از جمله سامانه موشکی هاگ) می‌باشد و بر همین اساس بیش از ۵۰ درصد انهدام هواپیماها در زمان جنگ نیز توسط‌هاگ صورت پذیرفت. ۱۵ درصد بار پدافندی نیز بر عهده موشک‌های بالابرد است و در نهایت بین ۳۵ تا ۴۰ درصد بار پدافندی نیز بر عهده سامانه‌های کوتاه برد و از جمله اسکای گارد قرار دارد.

با تهیه توپخانه‌های اسکای گارد، مناطق مهمی چون مراکز نفتی، صدا و سیما، مراکز که رهبر معظم انقلاب جهت مأموریت می‌رفتند و... را مورد پوشش قرار دادیم و از آنها به خوبی محافظت کردیم.

در اینجا باید یادی کنم از شهید عدالت‌نژاد که دکترای حقوق هم داشتند که به همراه ایشان به دفتر شهید ستاری فراخوانده شدیم. شهید ستاری به ما گفتند که آیا مردش هستید که کمر خود را سفت کنید؟! گفتم قرار است چه کار انجام دهیم؟ ایشان گفتند که قرار است سامانه‌های اسکای گارد را به موشک مجهز کنیم. مشکل کار آنجا بود که سامانه اسکای گارد یک سامانه اروپایی بود و موشک‌هایی که می‌خواستیم اسکای گارد را با آن مجهز کنیم، متعلق به شرق بود و این کار تا آن زمان سابقه نداشت. به هر صورت حدود یک سال کار مطالعاتی آن پروژه را انجام دادم و بالاخره توانستیم از پس آن هم موفق بیرون آییم.

دست بر قضا زمانی که کار ما به اتمام رسید، شهید ستاری در بیمارستان بستری بودند و من برای رساندن خبر خدمت ایشان رسیدم که در ابتدا اجازه ورود نمی‌دادند و با اصرار وارد شدم. خبر موفقیت آمیز بودن پروژه را که به محضر شهید ستاری رساندم، ایشان از جای خود بلند شدند و ضمن بوسیدن من گفتند: «صادق جان! قربانت. این کار در خاورمیانه سابقه ندارد. قدر خودتان را بدانید».



سرتیپ ستاد «احمد صادق نژاد»:
شهید ستاری نخستین کسی بود که پای دانشگاه و دانشگاهیان را به نیروهای نظامی باز کرد. تا پیش از این، به دلیل مسائل امنیتی و حفاظتی کسی جرات این کار را نداشت و ایشان این شجاعت را به خرج داد. برای ساخت رادار پدافند هوایی، دانشگاه اصفهان را به عنوان پایلوت انتخاب کرد

و کارشناسی از جمله ثمرات این دانشگاه می‌باشند. امروز اکثر امور پدافند هوایی به دست دانش آموزان دانشگاه نیروی هوایی شهید ستاری اداره می‌شود.

تعداد دانشکده‌ها همچنان به میزان قبلی است یا افزایش پیدا کرده است؟

تعداد دانشکده‌ها همان است اما سطح دانشی آن بسیار تقویت شد. امروز دانشگاه شهید ستاری به لحاظ علمی در سطح دانشگاه‌های خوب کشور به شمار می‌آید که دارای آزمایشگاه‌های خوبی است و خدمت شایانی به نیروی هوایی می‌کند.

چه اقدام شایسته علمی دیگری از سوی شهید ستاری به نیروی هوایی ارائه شد؟

شهید ستاری نخستین کسی بود که پای دانشگاه و دانشگاهیان را به نیروهای نظامی باز کرد. تا پیش از این، به دلیل مسائل امنیتی و حفاظتی کسی جرات این کار را نداشت و ایشان این شجاعت را به خرج داد. یک روز به

دارم. گفتند این جواب من نشد! دیگر چه می‌خواهی؟ گفتم به کد جغرافیایی نیاز دارم تا قطعات مورد نیاز تعمیر را به اینجا بیاورم. باز هم قانع نشدند و گفتند: «جواب کلان» به من بده.

من هر پیشنهادی می‌دادم ایشان راضی نمی‌شدند و متوجه شدم که فکر چند بعدی دارند. تا اینکه خودشان گفتند آیا می‌خواهی دانشجویان فوق لیسانس را به اینجا بیاورم تا به آنها رادار آموزش دهی؟

من عرض کردم جناب سرهنگ این افراد سرباز وظیفه هستند و اگر مدت سربازی آنها منقضی شود، می‌روند در حالی که مباحث مربوط به رادار مهم و محرمانه است. شهید ستاری نیز خیلی راحت گفتند: چه ایرادی دارد؟ مگر ایرانی نیستند؟ اگر اتفاقی بیفتد فوراً به نیروی هوایی باز می‌گردند، حتی اگر ایران هم نباشند باز برمی‌گردند پس شما به آنها تدریس کن.

تدریس را آغاز کردیم و کار به جایی رسید که افراد آموزش دیده از متخصصان رادار هم بهتر یاد گرفتند. آنها را به بسیاری از مناطق اعزام می‌کردیم و به خوبی رادارها را تعمیر می‌کردند. به هر صورت آنها بستر آموزشی مناسبی داشتند و از متخصصان تجربی خبره تر بودند. ایشان همان جا به من گفتند که می‌خواهند دانشگاهی را برای نیروی هوایی تأسیس کنند و جناب سرهنگ فرهی را هم به عنوان رئیس دانشگاه در نظر داشتند.

البته در آن زمان نام دانشگاه علوم و فنون هوایی برای آن انتخاب شد و دانشکده‌های آن نیز عبارت بودند از دانشکده برق، دانشکده کامپیوتر، دانشکده پرواز، دانشکده زبان و...

در ابتدا امیر فرهی رئیس آن دانشگاه بودند و پس از ایشان نیز امیر شوقی به ریاست این دانشگاه مهم و راهبردی نیروی هوایی رسیدند. ثمره امروز دانشگاه شهید ستاری، افرادی چون امیر اسماعیلی (فرمانده فعلی قرارگاه پدافند هوایی خاتم الانبیاء)، سرهنگ لیاقت، امیر سپهری و بسیاری از امرای دارای مدرک دکتری

یعنی قبل از آن اسکای گارد مجهز به موشک نبوده است؟

نه! منتهی مجهز به توپخانه بسیار دقیقی بود. بدین ترتیب این سامانه را در بسیاری از نقاط کشور مستقر کردیم و من به طور هم زمان مسئول آموزش و عملیات اسکای گارد بودم. یک بار شهید ستاری از من پرسیدند که چرا این سامانه در همه جا به صورت مناسب عمل نمی‌کند؟ من هم پاسخ دادم که برای این تعداد سامانه، دیتای بالستیکی لازم را در اختیار نداریم که تهیه آن نیز نیاز به ایستگاه‌های هواشناسی در نقاط مستقر اسکای گارد دارد.

اینها به تنهایی یک دریایی است که باید برای آیندگان روشن شود.

در دیدبانی میراث دار چه خدمتی از شهید ستاری هستیم؟

اگر پدافند هوایی بخواهد وظیفه خود را به خوبی انجام دهد، رصد فضای آسمان توسط رادار صورت می‌گیرد تا پدافند بتواند به موقع عمل کند.

خب! اگر در صحنه جنگ و یا در شرایط عادی، رادار دچار اختلالی شود ما به نیروی انسانی و تجهیزاتی مانند دوربین نیاز داریم تا فضای کشور را رصد و تعقیب کند. به عبارتی شبکه دیدبانی به عنوان پشتیبان رادارها

داشتند برقرار کرده و از حالت مدیریت به حالت رهبری رسیدند، به نحوی که همه متخصصین دوست داشتند ایشان را ببینند.

حضور فعال در همه مکان‌های تحت نظر از دیگر خصوصیت‌های خارق العاده شهید ستاری بود. امیر عطایی می‌گفتند، زمانی که شهید ستاری در معاونت طرح و برنامه نیروی هوایی بودند و ما به ایشان گزارش می‌دادیم، شهید ستاری دو برابر گزارش ذیل آن حاشیه می‌نوشتند و آمارهای ایشان از نویسنده گزارش دقیق‌تر بود.

از همه این موارد که بگذریم نمی‌توانیم والفجر ۸ و نقش شهید ستاری در آن عملیات مهم را در نظر نگیریم. کمی در مورد ابتکارات و خلاقیت‌های شهید ستاری در این عملیات توضیح دهید.

اول آنکه شهید ستاری، سامانه موشکی هاگ را که یک سامانه مستقر و ثابت است تبدیل به یک سامانه متحرک کردند و این یک نقطه عطفی برای ما بود، چرا که دشمن تصور می‌کرد ما چند سامانه موشکی هاگ داریم در حالی این طور نبود بلکه ما با انجام یک عملیات بلافاصله محل استقرار سامانه را تغییر می‌دادیم تا دشمن دچار اشتباه شود.

به نظرم آقای ستاری یک نابغه بود و نبوغ او نیز تنها به نیروی هوایی مربوط نبود و در هر زمینه‌ای که صحبت می‌کردند (پزشکی، نجاری، فنی و...) گویی که یک متخصص در آن زمینه سخنرانی می‌کند.

همین نبوغ باعث شد که شهید ستاری با وجود اینکه خلبان نبودند، فرمانده نیروی هوایی شوند؟

دقیقا همین‌طور است. از ویژگی منحصر به فرد شهید ستاری این بود که در سن ۴۲ سالگی (و در زمان فرماندهی نیروی هوایی) خلبان شدند.

در آن زمان بسیاری به شهید بابایی می‌گفتند که چرا تو فرمانده نیرو نشدی؟ که شهید بابایی گفتند، شهید ستاری آن چنان باهوش هستند که خلبانی را بهتر از من یاد می‌گیرند. جالب آنکه شهید ستاری در ابتدا یک هواپیمای معمولی به نام «پرستو» را خلبانی کردند و بعد از آن «اف ۷» که یک هواپیمای بدقلق چینی است را هدایت کردند. این نشان می‌دهد که ستاری هوش بالایی داشت. به نظرم ما دو فرمانده بسیار باهوش در نیروی هوایی داشتیم که یکی از آنها تیمسار خاتم و دیگری شهید ستاری بود و بسیاری از پروژه‌هایی که هنوز در نیروی هوایی دنبال می‌شود، از جمله اقدامات شهید ستاری است.

واقعا هیچ واکنشی در میان خلبانان ایجاد نشد؟

در اول امر چنین بود اما خیلی زود این مشکل حل شد. از یک طرف هم باید در نظر داشته باشیم که شهید ستاری یک افسر رادار بود و از این جهت رابطه بسیار خوبی با خلبانان داشت چرا که خلبانان در هنگام پرواز بیشترین ارتباط را با افسران رادار دارند. رابطه ایشان با خلبانان چنان خوب شده بود که بعضا ما که پدافندی بودیم به این رابطه حسادت می‌کردیم و این مورد نیز از

در عظمت شهید ستاری باید اشاره کرد که پس از شهادت ایشان، رادیو آمریکا اعلام کرد: «فرمانده قدرتمند نیروی هوایی ایران که توانست تکنولوژی غرب و شرق را با یکدیگر تلفیق کند به شهادت رسید» این جمله نشان می‌دهد که حتی دشمنان هم او را خوب شناخته بودند



منبع عکس: sattari.ir

عمل می‌کند و شهید ستاری نقش موثری در تقویت و بازسازی آن داشتند.

به نظر شما دیگر اقدامات موثر شهید ستاری چه بود؟
تشکیل شبکه آماد از دیگر اقدامات موثر و مهم ایشان بود تا در زمان جنگ، قطعات مورد نیاز در کوتاه‌ترین زمان ممکن به نیروها برسد و بروکرسی‌های پیچیده مانع کار نشود. تحول در مهندسی نیروی هوایی از دیگر اقدامات شایسته شهید ستاری بود. ایشان مهندسی رزمی نیروی هوایی را از رکود خارج کردند تا در همه قسمت‌های مورد نیاز به سرعت وارد صحنه شود. تأسیس مرکز پاتولوژی بیمارستان نیروی هوایی نیز از آن دسته اقدامات ایشان است که شاید خیلی‌ها از آن خبری نداشته باشند.

علاوه بر این موارد، شهید ستاری در نیروی هوایی یک رابطه قلبی میان متخصصانی که اعتقاد به خودکفایی

با دستور شهید ستاری، همه امکانات لازم را فراهم کردیم تا دیگر مشکلی برای اسکای گارد به وجود نیاید. این سامانه از جمله تجهیزاتی بود که پول خود را نیز درآورد و در سال‌های پایانی جنگ، وظیفه حفاظت از پالایشگاه‌ها و تلمبه‌خانه‌های نفتی را بر عهده داشت.

بسیاری از هم‌زمان شهید ستاری بر اصرار ایشان نسبت به خودکفایی اشاره دارند. لطفاً از تلاش‌های شهید ستاری در خودکفایی موشکی بفرمایید؟

شهید ستاری در بسیاری از موارد بر این نکته تأکید داشتند که ما چیزی از غربی‌ها کم نداریم و تنها باید استقامت خود را افزایش دهیم. ایشان برای تحقق خودکفایی در همه زمینه‌ها و از جمله زمینه موشکی چند اقدام اثرگذار را انجام دادند که عبارت بودند از: تأسیس دانشگاه علوم و فنون هوایی، تأسیس هنرستان نیروی هوایی، ایجاد شبکه دیدبانی و... بود که یکایک

شد و ایشان دستور دادند که آن را تعمیر کنم. من گفتم که یک عدد از این دستگاه بیشتر نداریم و اگر نتوانیم آن را به درستی تعمیر کنیم، همین را هم از دست می‌دهیم. به من گفتند که این دستگاه را به دانشگاه نیروی هوایی ببرم و با کمک یک دانشجو آن را تعمیر کنم. اگر خراب شد بگو ستاری این کار را کرده است و اگر درست شد بگو این کار متعلق به صادق نژاد است. بدین ترتیب به ما روحیه می‌دادند.

شهید ستاری چه کار نیمه تمامی در لحظه شهادت داشتند؟

شهید ستاری در همان آغاز خدمت خود در نیروی هوایی می‌گفتند که می‌خواهند فرمانده نیروی هوایی شوند. آقای امیرخانی از همدوره‌ای‌های ایشان در دانشگاه نیروی هوایی تعریف می‌کردند که شهید ستاری پس از اینکه فرمانده نیرو شدند، یکبار همه ما را جمع کردند و گفتند که من امروز فرمانده نیرو شدم و می‌خواهم نیروی هوایی را به جایی برسانم که هیچ کس جرات تعرض به آن را

دارد که بسیاری آن را سرلوحه خود قرار دهند. یک شب (حدود ساعت ۱ بامداد) که در حال بازگشت به خانه خودم در پایگاه یکم شکاری بودم، دیدم شهید ستاری در حال رفتن به بلوک کناری منزل ماست. با تعجب فرزند خودم را به دست همسرم سپردم و از آنجایی که خیلی نگران شدم، رفتم تا ببینم چه خبر است. از ایشان پرسیدم که اتفاقی افتاده است؟ که شهید ستاری گفتند صادق نژاد از اینجا برو.

من که واقعا نگران بودم، در گوشه ای ایستادم تا ببینم چه می‌شود. دیدم که ایشان از صندوق پیکان خودشان یک بسته درآوردند و بدون اینکه وارد منزل همسایه شهید ما بشوند ضمن احوال پرسی از خانواده شهید، بسته را تحویل دادند و رفتند.

به نظر شما در میان همه اقدامات و آثار ماندگار شهید ستاری، کدام یک موثرترین و بزرگترین آنهاست؟

به نظرم مهمترین اقدام شهید ستاری، تزریق روحیه خداباوری و اتکاء به مراکز علمی داخلی بود. شهید

موفقیت‌های شهید ستاری بود.

شهید ستاری در مورد کوتاهی‌های صورت گرفته مبنی بر عدم شناساندن رشادت‌های نیروی هوایی همواره گلایه داشتند و خطاب به نویسندگان یکی از کتاب‌ها نوشتند: «به یاد آوریم آن روزهایی را که خلبانان دسته دسته برای سرکوبی دشمن متجاوز به ماموریت می‌رفتند و می‌دانستند که عده ای از آنان باز نمی‌گردند. امروزه از آن لحظه که از یکدیگر جدا می‌شدند می‌توان کتاب‌ها نوشت. باید رفت و خون داد و حفظ کرد.»

مثلا چه پروژه‌هایی؟

برای نمونه پروژه صاعقه یا آذرخش، پروژه مرکز آموزشی که به نام پتا معروف است، هنرستان کار و دانش فنی حرفه ای و حتی به نظر من پروژه اسکورت نفتکش‌ها از جمله خلاقیت‌های ایشان بود.

با توجه به اینکه سال‌های زیادی در کنار ایشان در رده‌های فرماندهی نیرو خدمت کردید، چه الگوی مدیریتی از ایشان قابل ارائه می‌باشد؟

ایشان یک کاریزمایی داشتند که با استفاده از همان به طور عجیبی در بین نیروها نفوذ می‌کردند. برای توضیح این مطلب اجازه دهید که کمی از بحث دور شویم تا نکته ای را جهت تبیین بهتر موضوع بگویم. من سال‌ها در خدمت علامه جعفری بودم و در محضر ایشان تلمذ می‌کردم. زمانی که فرمانده دپوی لجستیک بودم، ایشان را جهت سخنرانی دعوت کردم.

یک روز که در دفتر من بودند، از ایشان خواستم که یک یادگاری و یادداشتی به من بدهند و ایشان هم در حاشیه کتاب حماسه حسینی شهید مطهری این شعر را برای من نوشتند که «ذکر یا حسین سنگ تیره را همچو در تابنده می‌کنند/ آری، ار کند بنده بندگی، کار آفریننده می‌کند» بعد توضیح دادند که امام حسین (ع) از آنجایی که بندگی کرد، امروز پس از ۱۴۰۰ سال همچنان تابنده است.

سپس گفتند که فلانی، منطق و عقل و برهان را رها کن و در کار دل برو چرا که نخستین عضوی که در انسان تشکیل می‌شود همین قلب است و آخرین عضوی که از کار می‌افتد نیز همین قلب است. پس اگر کاری می‌کنی از روی قلبت انجام بده تا در دیگران نفوذ کند.

به نظرم شهید ستاری چنین روحیه ای داشت. کارکنان و پرسنل نیروی هوایی بیش از هر فرد و عاملی، شهید ستاری را عامل تحول خود می‌دانند. به نظر این افراد، اگر به قول الکترونیکی‌ها شهید ستاری ما را درایو نمی‌کرد، اصلا تحولی پیدا نمی‌کردیم. ایشان مستقیما به سراغ افراد می‌آمد و می‌پرسید کار به کجا رسیده است و به هیچ عنوان از طریق سلسله مراتب کار را پیچیده نمی‌کردند. این بود که شهید ستاری در قلب نیروها نفوذ کرده بودند.

علاوه بر این، سرکشی و رسیدگی ایشان نسبت به کارکنان نیروی هوایی نیز زبانزد است. از این موضوع نکته و یا خاطره خاصی دارید؟

رسیدگی ایشان به کادر و پرسنل و به خصوص خانواده شهدای نیروی هوایی که بسیار عبرت آموز است و جا



شهید ستاری در مورد کوتاهی‌های صورت گرفته مبنی بر عدم شناساندن رشادت‌های نیروی هوایی همواره گلایه داشتند و خطاب به نویسندگان یکی از کتاب‌ها نوشتند: «به یاد آوریم آن روزهایی را که خلبانان دسته‌دسته برای سرکوبی دشمن متجاوز به ماموریت می‌رفتند و می‌دانستند که عده ای از آنان باز نمی‌گردند. امروزه از آن لحظه که از یکدیگر جدا می‌شدند می‌توان کتاب‌ها نوشت. باید رفت و خون داد و حفظ کرد

نداشته باشد که این کار را هم کردند و ما هم باید همان را ادامه دهیم.

ما امروز بسیار به خون شهدای خود مدیون هستیم و اینکه عربستان را به راحتی تهدید می‌کنیم به پشتوانه رشادت‌های آنها است و نباید بگذاریم که آنها فراموش شوند. باز هم از شهید ستاری بگویم؛ زمانی که ایشان از پاکستان بازگشت، به یک نفر دستور داد که باید سرگذشت فرماندهان و شهدای ما را بنویسی.

زمانی که علت را پرسیدیم، ایشان گفتند در بازدیدی که از پاکستان داشتند، فرمانده نیروی هوایی آنها کتابی به من داد که روایت مقاومت ۱۷ روزه پاکستان در برابر هند است و ما که ۸ سال از این کشور دفاع کردیم باید خیلی بیشتر از این درباره شهدای خودمان بنویسیم در غیر این صورت هم به شهدای خودمان و هم به نسل‌های آینده خیانت کرده ایم.

ستاری، «ما می‌توانیم» امام خمینی (ره) را در نیروی هوایی محقق کرد و همین مهم ترین اقدام وی بود.

در عظمت این ویژگی شهید ستاری همین بس که پس از شهادت ایشان، رادیو آمریکا اعلام کرد: «فرمانده قدرتمند نیروی هوایی ایران که توانست تکنولوژی غرب و شرق را با یکدیگر تلفیق کند به شهادت رسید» این جمله نشان می‌دهد که حتی دشمنان هم او را خوب شناخته بودند.

وقتی میگ ۲۹ را از شوروی سابق خریداری کردیم، ایشان با استفاده از هواپیمای سوخت رسانی نیروی هوایی به آن سوخت رسانی کردند و این یعنی تلفیق تکنولوژی غرب با شرق.

شهید ستاری به ما جرات دادند تا سیستم‌ها را باز کنیم. یک روز دستگاه‌های «کتنا» (دستگاهی برای تعمیر بردهای دیجیتالی) که یک عدد هم بیشتر نداشتیم، خراب



شهید ستاری از جمله فرماندهان نیروی هوایی بود که در شرایط بحرانی، هدایت این نیرو را در دست گرفت و هر اندازه که از ابعاد فعالیت‌های وی برای اعتلای نیروی هوایی گفته شود باز هم تمامی ندارد. «محمد حسین صادق زاده» از جمله پرسنل نیروی هوایی است که در سال ۵۴ به عنوان کارمند برق و یا همان ابزارمند وارد نیروی هوایی شد و با پیروزی انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۶۱ نیز یگان دریایی لشکر امام حسین(ع) را تشکیل داد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی که هر کدام از نیروهای متعهد گوشه‌ای از کار نیروی هوایی را به دست گرفتند، با ورود به گروه جهاد خودکفایی نیروی هوایی با شهید بابایی آشنا شد و همین ماجرا به آشنایی وی با شهید ستاری نیز انجامید. اگرچه که عنوان پرسنلی صادق زاده «کارمند» است اما فعالیت‌های او و عمق رابطه‌اش با فرماندهان بزرگی چون شهید عباس بابایی، شهید منصور ستاری، شهید مصطفی اردستانی، شهید خرازی و بسیاری دیگر، نشان از صلاحیت و شایستگی‌های این فرد دارد. صادق زاده در این گفتگو به زاویه متفاوتی از زندگانی شهید ستاری و به تعبیر خودش «نادیده‌های» وی پرداخته و با ما سخن گفته است.

«محمد حسین صادق زاده»
موسس یگان دریایی لشکر امام حسین(ع)

به عنوان سوال اول، چه شد که قرارگاه رعد تشکیل شد و بسیاری از فرماندهان بزرگ نیروی هوایی از آنجا معرفی شدند؟

شهید بابایی در آن زمان با مشاهده نابسامانی‌های موجود، به فکر ایجاد یک قرارگاه افتادند تا از امکانات نیروی هوایی به نحو بهتری استفاده و بهره‌برداری شود. برای همین قرارگاه رعد را پایه‌گذاری و از شهید ستاری هم به عنوان معاون عملیات استفاده کردند. شهید بابایی پس از مشاهده لیاقت و دانش شهید ستاری، ایشان را به معاونت طرح و برنامه نهجا بردند. در کنار این، شهید ستاری را به کمیسیون دفاع مجلس (به ریاست دکتر روحانی) نیز معرفی کردند. با تأسیس قرارگاه رعد، شهید ستاری هم به قرارگاه آمدند. اولین باری که شهید ستاری را دیدم، ایشان با لباس کار در شادگان خوزستان بود. شهید ستاری به واسطه محبتی که داشت، ارتباط خوبی با من برقرار کرد و بعد از آن به آقای قشقایی گفت که با من کاری دارد و روابط ما اینگونه ادامه پیدا کرد.

شما را از کجا می‌شناختند؟

گویا شهید بابایی من را به ایشان معرفی کردند و بیوگرافی بنده را می‌دانستند. با توجه به اینکه من در سال ۱۳۶۱



«نق زدن» و «سیاه کاری» خط قرمز شهید ستاری بود

در زمان فرماندهی شهید ستاری در نیروی هوایی چه سمتی داشتید؟

وقتی عباس بابایی به شهادت رسید من در مکه بودم و در آن زمان بسیاری گفتند که از این به بعد تکه بزرگ صادق زاده گوش اوست! چرا که من مشکلات را بی‌محابا مطرح می‌کردم به واسطه حمایت شهید ستاری آسیبی به من نمی‌رسید. برای نمونه، شهید ستاری به یکی از افسران در منطقه زیتون اهواز دستور داده بود تا یک دستگاه ارتباطی را به ایلام ببرد که آن افسر تعلل می‌کرد. شهید ستاری هم از من خواست که کار را پیگیری کنم. من نیز با آن افسر تماس گرفته و به او گفتم که اگر تا فردا ساعت ۱۲ خودت دستگاه را به ایلام بردی و خودت را به ستاری معرفی کردی که هیچ، در غیر این صورت خودت را به دادگاه اهواز معرفی کن.

آن افسر نیز حساسی از تهدید من جا خورد و بلافاصله دستگاه را منتقل کرد. این قبیل اقدامات من موجب بروز ناراحتی‌هایی شده بود.

پس از پایان جنگ نیز با من تماس گرفت و با تکه کلام معروف خود مرا خطاب قرار داد و گفت: «چطوری بابا؟!» من در آن مکالمه از شهید ستاری خواستم که مرا به مارشال منتقل کند چرا که آنجا یک منطقه دور افتاده بود و کسی مرا نمی‌شناخت و بدین ترتیب در معرض آزار کسی قرار نمی‌گرفتم. شهید ستاری ضمن مخالفت با پیشنهاد من گفت بیا به تهران و کارهای عقب مانده را انجام بده. اینگونه شد که به تهران رفتم. در آن زمان به

یگان دریایی لشکر امام حسین(ع) را تشکیل دادم، شهید ستاری از من خواستند که با توجه به تخریب پل‌ها توسط عراق، تدبیری اتخاذ کنیم تا سامانه موشکی هاگ را به آن طرف «بهمن شیر» منتقل کنیم.

من هم از آقای به نام «یاحی» قایقی به طول ۱۰ متر و ۳/۵ متر عرض گرفتم و با انتقال موشک‌ها توسط ریبو به این قایق، موشک را به آن طرف «بهمن شیر» انتقال دادیم. با این کار علاقه شهید ستاری به من بیشتر شد و رابطه ما عمق بیشتری پیدا کرد.

از طرف دیگر شهید بابایی از من خواسته بود که برای پایگاه رعد، یک مکان برای باند هواپیما مشخص کنم چرا که پایگاه هوایی بدون باند معنا نداشت. من هم امیدیه اهواز را برای این کار انتخاب کردم. بعد از ساختن باند، شهید ستاری می‌خواست که برای کاری به تهران بازگردد اما شهید بابایی از این بابت خیلی ناراحت بود و از این جهت که شخص بسیار کم‌رویی بود، نمی‌توانست موضوع را با ستاری در میان بگذارد اما من می‌دانستم که بابایی از رفتن ستاری ناراحت است.

یک روز به ستاری (با لحن شوخی و طنز) گفتم تا به حال که کاری نداشتیم، از این به بعد است که باید بمانی. از این به بعد است که پاتک دشمن آغاز می‌شود و تو باید پای تلویزیون خودت (همان اسکوپ رادار) بنشینی. شهید ستاری هم خندید و گفت که می‌رود و زود باز می‌گردد. بالاخره ماشین خود را که یک استیشن بود در آنجا گذاشت و به تهران رفت و یک ماه بعد برگشت.

نمونه یک بار به من گفت که تعدادی عیب یاب در انبار وجود دارد، آنها را بیاور و ببین که می‌توانی با آنها کار کنی یا نه؟ من گفتم که یک دوره آموزش عیب یاب توسط آلمانی‌ها در اصفهان دیدم که اگر از همان باشد می‌توانم کاری بکنم.

متأسفانه به دلیل مشغله ای که داشتم، نتوانستم سر موقع کار را انجام دهم و زمانی که شهید ستاری پیگیر کار شدند، گفتم که کاری انجام نادم و شهید ستاری هم به من گفتند «تو هم مثل بقیه شده‌ای!»

به فاصله سه ربع دستور دادند که تمام عیب یاب‌ها را آورند و اینگونه به من نشان دادند که از کار من ناراحت شدند. عیب یاب‌ها را که آوردند، دیدم خوشبختانه از همان نوعی است که آموزش آن را دیده بودم. پس از بر طرف کردن عیب آن، پالس آن را شنیدم. همان لحظه گوشی را به شهید ستاری دادم تا او هم صدای پالس را بشنود.

من در آن زمان نمی‌دانستم که ایشان در دانشگاه رشته برق خوانده است و برای همین از ایشان پرسیدم که می‌دانی پالس چیست؟! ایشان هم اصلاً به روی من نیاوردند و با وجود آنکه پالس یکی از ابتدایی ترین مباحث برق است به طور کمال به توضیحات من گوش دادند. شهید ستاری اینگونه به افراد زیر دست خود روحیه و اعتماد به نفس می‌داد. در همان زمان راه انداختن عیب یاب، بسیاری از افرادی که هیچ تخصصی نداشتند با دیدن فرمانده نیرو، اطراف شهید ستاری را شلوغ کردند تا خودی نشان دهند. این کار آنها که بدون تخصص نزدیک دستگاه شده بودند بسیار خطرناک بود و برای همین به شهید ستاری گفتم که از آنجا هر چه سریع تر برو. ایشان هم خندید و زود آنجا را ترک کرد. بسیاری از این اقدام من متعجب شدند که چگونه به فرمانده نیرو می‌گویم «برو» و تا مدت‌ها بعد با همان موضوع مرا استهزا می‌کردند اما شهید ستاری به خوبی متوجه منظور من شده بود.

به عنوان مطلب آخر، چند نمونه از مزاح‌های خاص خود با شهید ستاری را ذکر کنید.

از این دست شوخی‌ها که زیاد بود. یک روز در دفتر من در قرارگاه رعد نشسته بودیم که دیدم زیر پوش ایشان سوراخ شده است. من هم انگشت خود را به داخل قسمت پاره لباس ایشان بردم و لباس را به طور کامل پاره کردم.

شهید ستاری با ناراحتی از من پرسید که چرا این کار را انجام دادی و من هم به ایشان گفتم چرا با این لباس هستی؟! ناراحت نباش خودم یک زیرپوش دیگر برای می‌خرم.

یه بار دیگر به دفتر من در تهران آمد و گفت نمی‌دانم از دست این اصفهانی‌ها در نیروی هوایی چه کار کنم؟! من هم گفتم اگر اصفهانی‌ها نباشند باید در نیروی هوایی را گل گرفت!

شهید ستاری بلافاصله گفت که من هم اصفهانی و اهل طالقونچه (نزدیک مبارکه) هستم که بعد متوجه شدم همین طور است. جد ایشان اهل طالقونچه بودند.

لحاظ نظامی هیچ ارزشی ندارد.

فاضلاب شمال تهران، از وسط مجتمع مسکونی پرسنل عبور می‌کرد و بوی تعفن آن همه را آزار می‌داد. برخی از پرسنل نیروی هوایی به دلایل مختلف بازداشت می‌شدند و اوضاع بسیار به هم ریخته بود. نخستین اقدام شهید ستاری این بود که به نیروی هوایی نظم و حرمت داد. برای نمونه در آن زمان، پرسنل نیروی هوایی توسط برخی اهالی منطقه افسریه و قصر فیروزه مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. شهید ستاری در نخستین اقدام خود خانه‌های سازمانی نیروی هوایی را تجهیز کرد و برای پرسنل و خانه‌های آنها همه امکانات را فراهم آورد.

شهید ستاری کاری کرد که دیگر کسی جرأت توهین به نیروی هوایی نداشت و در یک کلام یک نیروی هوایی را دوباره احیا و افرادی را پیدا کرد که بسیار توانمند و همسو بودند و شاید یکی از مهم ترین دلایل موفقیت‌هایش نیز همین مساله بود.

بسیاری از افراد زمانی که سخن از موفقیت‌های شهید ستاری به میان می‌آید، صرفاً کارهایی که به چشم می‌آید (از قبیل ساختن هواپیما آذرخش، خرید هواپیماهای جدید، پس گرفتن هواپیماها و خلبانان نیروی هوایی از سپاه و...) را ذکر می‌کنند در صورتی که هنر ستاری در اقداماتی بود که به چشم نمی‌آید.

همانطور که گفتید بسیاری از نادیده‌ها در مورد شهید وجود دارد که کسی از آن مطلع نیست. با توجه به اینکه شما در مقطعی بازرس ایشان هم بوده‌اید، خط قرمز شهید ستاری در حذف نیروهای زیر دست خود چه بود؟

«نق زدن» و «سیاه کاری» خط قرمز شهید ستاری بود. برای

نخستین اقدام شهید ستاری این بود که به نیروی هوایی نظم و حرمت داد و در یک کلام نیروی هوایی را دوباره احیا کرد



پروژه ۱۷ شهریور (جهت بازسازی رادارها) رفتم و به آنها کمک می‌کردم.

در لا به لای سخنان خود به مباحثی اشاره کردید که نشان می‌دهد خیلی با تفکر سیستمی و رعایت سلسله مراتب سر سازگاری ندارید. شهید ستاری با توجه به نظم فراوانی که داشتند با این روحیه شما دچار مشکل نشدند؟

نه. اتفاقاً خودشان با توجه به شناختی که از من داشتند گفتند که جایی را برای انجام کار انتخاب کنم. من هم یک باغ را انتخاب کردم تا یک سری از کارهای خودکفایی را در آنجا انجام دهیم. من نیز در آنجا به مهندسان در حال خدمت (با توجه به رشته خودم که برق بود) آموزش‌هایی دادم که شهید ستاری بهترین استفاده را از ما کرد.

چه استفاده ای؟

در آن زمان به دلیل اعمال تحریم‌های اقتصادی، ترمز هواپیما را در اختیار ما قرار نمی‌دادند و ما با کمک همان مهندسان و با مهندسی معکوس موفق شدیم این کار را انجام دهیم. این کار موجب شد تا شهید ستاری علاقه بیشتری به من پیدا کند تا جایی که راننده‌های ایشان تعریف می‌کردند هر وقت که اعصاب شهید ستاری به هم می‌ریخت، می‌گفت پیش صادق زاده برویم تا حالم عوض شود. ما هم در آن مدت با کارهای در زمین حل مشکل ترمز هواپیما، مشکل آنتن رادارها و... سعی کردیم که ایشان را خوشحال کنیم که همینطور هم شد.

میان شهید ستاری و شهید بابایی چطور بود؟ لطفاً از نوع روابط بین این دو شهید بیشتر توضیح دهید.

روابط میان دو شهید جای بحث و بررسی فراوانی دارد. شهید بابایی کسی بود که شهید ستاری را کشف کرد و در زمان انتصاب شهید ستاری به فرماندهی نیروی هوایی نیز، این انتصاب به پیشنهاد شهید بابایی صورت گرفت. به خصوص آنکه انتصاب شهید ستاری در برهه حساسی بود. به خاطر دارم که در آن زمان افراد زیادی به شهید بابایی ایراد می‌گرفتند که چرا یک نفر «غیر خلبان» را پیشنهاد داده است که شهید بابایی هم در جواب گفتند: «ایشان هر چند فکرشان آن طرفی است اما هیچ کس مثل ایشان نمی‌تواند نیروی هوایی را نجات دهد!» شهید بابایی شهید ستاری را بهترین فرد برای نجات نیروی هوایی از آن شرایط نامناسب می‌دانست.

شهید ستاری می‌خواست که نیروی هوایی را به همان اندازه ای برساند که تیمسار خاتم در زمان شاه رسانده بود و این هدف بزرگی بود. شهید ستاری در ابتدا در نظر داشت که شهید بابایی را به عنوان جانشین خود برگزیند که به عنوان رئیس ستاد منصوب شدند اما عمرش کفاف نداد که در آن اتاق بنشینند.

اگر بخواهید از مهم ترین اقدامات شهید ستاری در زمان فرماندهی نیروی هوایی یاد کنید به کدام یک اشاره می‌کنید؟

برای پاسخ به این سوال در ابتدا باید شرایط نیروی هوایی در آن زمان را مورد توجه قرار دهیم. در آن زمان کار به جایی رسیده بود که درجه دار نیروی هوایی با لباس فرم هندوانه فروشی می‌کرد! طبیعی است که چنین نیرویی به



برای رفاه پرسنل اهمیت زیادی قائل بود

گفتگو با سرتیپ «سید محمود یمینی»
با سابقه‌ترین فرمانده پدافند نیروی هوایی ارتش



درآمد

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که سرتاسر آن درس‌های نهفته فراوانی دارد، محمل بروز و ظهور مردانی از این مرز و بوم شد که شاید تا پیش از این کمتر سابقه‌ای از آن یافت می‌شود و باید تربیت چنین افرادی را نیز در آرشبو فتح الفتوحات امام خمینی(ره) قرار دهیم. سرتیپ بازنشسته «سید محمود یمینی» از جمله فرماندهان نیروهای هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران است که از سال ۶۴ تا سال ۷۳ مسئولیت پدافند هوایی این نیرو را بر عهده داشته است و از روزهای سخت ستاری خاطرات زیادی دارد.

حاصل آن انهدام ۷۰ فروند هواپیمای عراق بود. در یک جمله افتخارات پدافند هوایی در والفجر ۸ موهون شهید ستاری است. در آن روزها سیستم‌هایی چون سامانه موشکی هاگ، موشک دوش پرتابی، توپ ۳ و ۱۴ میلیمتری در اختیار ارتش و سپاه پاسداران بود که شهید ستاری در ستاد پدافند کشور، اشراف بسیار زیادی بر همه این امکانات داشت. چابک سازی رادارهاگ به دلیل ابتکارات و نبوغ شهید ستاری است که رادار کوتاه برد، بلند برد، شناخت دوست از دشمن و... از زیر مجموعه‌های آن می‌باشد. اما در عملیات والفجر ۸ از یک راداری استفاده کردیم که تا پیش از این سابقه نداشت و این رادار به ابتکار شهید ستاری ایجاد شد.

مشکل کار اینجا بود که وقتی سایت‌هاگ ما یک تعدادی از هواپیماها را مورد هدف قرار می‌داد، صبح فردا حتما تعداد فراوانی از هواپیماهای دشمن می‌آمدند تا سایت را بمباران کنند و به اصطلاح ما آن را شخم می‌زدند. سرهنگ قشقایی از معاونین شهید ستاری سایت‌های کاذبی را ایجاد کرده بودند تا در زمان جابجایی سایت اصلی هاگ در محل آن قرار گیرد و دشمن به اشتباه سایت‌های کاذب را بمباران کند. ما این سایت‌ها را به صورت شبانه جا به جا می‌کردیم و شهید ستاری در همه این کارها حضور داشتند. ایشان در آن زمان هم معاون طرح و برنامه نیروی هوایی بودند و هم آنکه امور پدافند هوایی ستاد کل پدافند کشور را بر عهده داشتند و من نیز از همان زمان، آشنایی بیشتری با ایشان پیدا کردم.

از ماجرای نحوه انتصاب ایشان به فرماندهی نیروی هوایی خبر دارید؟

در اواخر سال ۶۵ قرار بر این بود که شهید بابایی به عنوان فرمانده نیروی هوایی منصوب شوند اما خود شهید بابایی، شهید ستاری را به دلیل هوش و نبوغی که داشتند برای این کار پیشنهاد دادند و شهید ستاری نخستین فرمانده نیروی هوایی بود که از بین خلبانان انتخاب نشده بود. البته بعدها خلبانی را یاد گرفتند و با هواپیمای سبک هم پرواز کردند.

پس از به فرماندهی رسیدن شهید ستاری چه تغییراتی در نیروی هوایی ایجاد شد؟

پس از روی کار آمدن ایشان در ابتدا دانشگاه نیروی هوایی که بعدها به نام ایشان نامگذاری شد تاسیس شد و این موضوع تأثیر فراوانی بر پیشرفت نیروی هوایی گذاشت.

در دانشگاه هوایی از یک طرف دانش روز به نیروهای جدید آموزش داده و از طرف دیگر، تجربیات گذشتگان نیز به آنها منتقل می‌شود تا

آشنایی شما با شهید ستاری به چه مقطعی مربوط می‌شود؟

از ۲۰ شهریور سال ۱۳۶۴ فرماندهی پدافند کل کشور را بر عهده گرفتم. پیش از سال ۶۴ نیز آشنایی مختصری با شهید ستاری داشتم اما آشنایی بیشتر بنده با ایشان به زمانی مربوط می‌شود که مسئولیت پدافند هوایی را عهده دار شدم.

نخستین عملیاتی که پس از مسئولیت جدید انجام دادیم به عملیات والفجر ۸ مربوط می‌شود که در آن عملیات شهید ستاری بسیار فعال بودند و به خاطر اینکه قبلاً معاونت عملیات هوایی را بر عهده داشتند و به واسطه حضور در عملیات‌های مختلف، تجربیات زیادی داشتند. در عملیات والفجر، قرارگاهی به نام «رعد» از اول آبان سال ۶۴ تشکیل شد که در آن قرارگاه، مسئولیت پدافند هوایی ستاد کل پدافند کشور را بر عهده داشتند.

در عملیات والفجر ۸ ابتکارات بسیار خوبی از سوی شهید ستاری به منصفه ظهور رسید که

سال ۱۳۳۲ به بعد، رادار وارد پدافند هوایی ما شد. ماموریت پدافند هوایی کشف، رهگیری، درگیری و انهدام هواپیمای دشمن است. کشف توسط رادار یا دیدبان انجام می‌شود. در ایران یک پایگاه پدافند هوایی در تهران وجود داشت و علاوه بر آن چهار پایگاه دیگر (در شهرهای همدان، بابلسر، شیراز و بندرعباس) با دارا بودن تجهیزات لازم به این کار مشغول بودند.

تمامی هواپیماهایی که وارد حریم هوایی کشور می‌شوند، اطلاعات مربوط به آنها از طریق هواپیمایی کشوری به رادارها ارسال می‌شود تا برای آنها قابل شناسایی باشد و در اینجا کار شناسایی صورت می‌گیرد که اگر رادار هواپیماها را شناسایی کرد مشکلی پیش نمی‌آید اما اگر هواپیما قابل شناسایی نباشد، ما از هواپیما جهت پیگیری سایر امور استفاده می‌کنیم و حتی ممکن است کار به درگیری هم بکشد.

بنابراین ماموریت اصلی پدافند هوایی کشور، پاسداری از حریم هوایی کشور است. بر همین اساس رادارها و پرسنل ما در طول ۲۴ ساعت مشغول عملیات هستند. اگر لازم باشد که یک رادار نیاز به سرویس داشته باشد، باید فرمانده پدافند مطمئن شود که رادارهای مجاور فعال هستند و هم پوشانی انجام می‌دهند تا این کار صورت پذیرد.

سیستم‌های پدافندی ما در سال‌های جنگ دچار چه آسیب‌هایی شد؟

در ابتدای جنگ با توجه به اتفاقاتی که در نیروی هوایی رخ داد (مانند کودتای نوژه، اخراج گروهی از نیروها، اعدام گروهی دیگر و...) صدام خیال می‌کرد که نیروی هوایی ما

امکان آن فراهم شود.

با توجه به مسئولیتی که در نیروی هوایی داشتید، تعریفی کوتاه از معنا و تاریخچه پدافند در ایران را بفرمایید و پس از آن به تحولات پدافند پس از روی کار آمدن شهید ستاری بپردازیم.

در نیروی هوایی دو نوع پدافند وجود دارد که عبارتند از عامل و غیر عامل. پدافند عامل به ابزاری گفته می‌شود که به وسیله آن اجازه ورود هواپیمای دشمن به داخل مرز کشور داده نمی‌شود و در صورت ورود نیز آن را منهدم می‌کند.

دفاع هوایی از آسمان کشور بر عهده پدافند هوایی است که از سال ۱۳۱۲ و از زمان رضاشاه در ایران تاسیس شد. در آن زمان رادار وجود نداشت اما در نیروی زمینی توپ‌های ضدهوایی از سوئیس خریداری شد. تا اینکه از

در اواخر سال ۶۵ قرار بر این بود که شهید بابایی به عنوان فرمانده نیروی هوایی منصوب شوند اما خود شهید بابایی، شهید ستاری را به دلیل هوش و نبوغی که داشتند برای این کار پیشنهاد دادند و شهید ستاری نخستین فرمانده نیروی هوایی بود که از بین خلبانان انتخاب نشده بود. البته بعدها خلبانی را یاد گرفتند و با هواپیمای سبک هم پرواز کردند

یک افسر کارآموده بیرون بیاید. تجربه نیز نشان داد که افسران آموزش دیده در دانشگاه هوایی چه به لحاظ علمی و چه به لحاظ انضباطی افراد قابل‌شدنی.

ابتکار دیگر ایشان، ارتقای مدرک تحصیلی نیروهای جدیدالورود بود. بدین ترتیب که افسرانی که با سیکل وارد نیروی هوایی می‌شدند، پس از طی آموزش‌های اولیه و رفتن به واحدها (که در واقع نوعی کار و دانش بود) به آنها دیپلم می‌دادند و شهید ستاری با این کار مدرک پرسنل نیروی هوایی را ارتقا داد.

بازسازی ادوات نیروی هوایی که در جنگ تحمیلی از بین رفته بود نیز از دیگر اقدامات شهید ستاری بود. ایشان نوعی رقابت در میان واحدها چه واحدهای هوایی و چه واحدهای پدافندی ایجاد کردند تا بازسازی تجهیزات هر چه سریعتر انجام شود.

علاوه بر این، بازسازی تاسیسات نیروی هوایی (مانند پایگاه‌های آسیب دیده در جنگ تحمیلی، خانه‌های سازمانی نیمه تمام و...) نیز از دیگر اقدامات مهم شهید ستاری است که ایشان با به کارگیری نیروها و با صرف کمترین هزینه‌ها، آنها را انجام دادند.

حساسیت بسیار زیاد بر روی سربازان نیز از جمله خصیصه‌های دوران فرماندهی ایشان بود. شهید ستاری همواره در جمع فرماندهان تاکید می‌کردند که سرباز پس از اتمام خدمت ۲ ساله خود باید به تخصصی دست یابد که هم نیروی هوایی از آن استفاده کند و هم سرباز برای زندگی شخصی خود از آن بهره ببرد.

رفاه پرسنل نیز از دیگر دغدغه‌های شهید ستاری بود که در همین راستا اردوگاه تفریحی تابستانی را توسعه دادند تا تعداد بیشتری از پرسنل از آن استفاده کنند. فروشگاه‌های تعاونی نیروی هوایی که بعدها به شمس معروف شد (مخفف شهید منصور ستاری) نیز در راستای همین تفکرات ایشان بود.

شهید ستاری همیشه توصیه می‌کردند که ما قصد سودآوری در این فروشگاه‌ها را نداریم و فروشگاه باید به این ظرفیت برسد که اگر نیروی ما نیاز به تهیه تجهیز یا وسایل عروسی فرزند خود را داشت، بتواند به صورت اقساط و به راحتی آن را تهیه کند.

ستاری خیلی سریع، کار بیمارستان بعثت را پیگیری کرد. تجهیزات را خیلی به سرعت در آنجا نصب کرد و این هدف را دنبال می‌کرد که اگر کسی از پرسنل نیروی هوایی دچار بیماری شد به صورت رایگان درمان شود و حتی در صورت نیاز به درمان خارج از بیمارستان نیز،



متجاوز را کشف می‌کردند و با در اختیار داشتن موشک‌های دوش پرتابی حتی آنها را منهدم می‌کردند.

با این وضعیت نسبتاً نامناسب، پس از روی کار آمدن شهید ستاری چه اقداماتی صورت گرفت؟

شهید ستاری، توان رزمی پدافند هوایی را با خرید سیستم‌های رادار، شبکه فرماندهی و کنترل، سیستم موشکی ارتفاع بالا از شوروی، راه اندازی گروه‌های پدافند هوایی (در اراک، کرمانشاه و...) افزایش داد. ساخت قطعات در فرماندهی لجستیکی هوایی که توپ ۲۲ میلیمتری در آنجا ساخته شد از دیگر اقدامات ماندگار شهید ستاری در پدافند هوایی بود.

پروژه هواپیماسازی اوج نیز نمونه دیگری از فعالیت‌های چشمگیر دوران شهید ستاری بود که با استفاده از موتورهای موجود در انبارها، هواپیما ساخته شد.

دیگر اقدام شهید ستاری، ساخت سایت مورد نیاز برای استقرار سیستم جدید موشکی (که از شوروی خریداری شده بود) است که هزینه زیادی داشت و ممکن بود از عهده تامین بودجه آن بر نیاییم. اما شهید ستاری با ابتکارات خود و با به کارگیری نیروهای موجود تا حد زیادی هزینه‌ها را کاهش داد و کار را به انجام رساند.

شهید ستاری در مورد کاهش هزینه‌ها وسواس زیادی به خرج می‌داد؛ برای نمونه در جریان برگزاری یکی از جلسات فرماندهان پدافند شهید ستاری قرار بود در جمع فرماندهان صحبت کنند. ناگهان به ما خبر دادند که تیمسار ستاری در حال رنگ آمیزی فنس‌های اطراف پادگان است! ماجرا از این قرار بود که یک کارمند در حال رنگ‌آمیزی فنس‌های اطراف پادگان بود اما با سهل انگاری این کار را انجام می‌داد و مقدار زیادی از رنگ را مضمحل می‌کرد و شهید ستاری با دیدن این منظره تصمیم گرفت تا شیوه صحیح رنگ آمیزی را به آن فرد بیاموزد. علاوه بر این توصیه کردند که به جای رنگ روغنی از ترکیب اکلیل و نفت استفاده کنیم تا هزینه‌ها کاهش یابد.

یک بار دیگر نمونه چنین ماجرابی در جلسه شورای فرماندهان در مشهد به وجود آمد که دیدیم شهید ستاری مشغول ماله کشیدن سقف رستوران است! زمانی که دلیل کار را از ایشان جویا شدیم پاسخ دادند که ناهار سرباز در حال سرد شدن بود و برای جلوگیری از این موضوع، من دست به کار شدم.

جالب آنکه در کنار این تب‌در کارهای فنی، سخنرانی‌های ایشان هم زبازد است!



ساخت قطعات در فرماندهی لجستیکی هوایی که توپ ۲۲ میلیمتری در آنجا ساخته شد از دیگر اقدامات ماندگار شهید ستاری در پدافند هوایی بود.
پروژه هواپیماسازی اوج نیز نمونه دیگری از فعالیت‌های چشمگیر دوران شهید ستاری بود که با استفاده از موتورهای موجود در انبارها، هواپیما ساخته شد

دیدن یکی از آنها توسط نیروهای ایرانی، بقیه آنها به فرانسه بازگشتند.

پس از طی سال‌های ابتدایی جنگ، ما در سال ۶۱ سه سامانه موشکی خود را توسط موشک‌های ضد رادار عراق از دست دادیم که در اینجا شهید ستاری یک ابتکار به خرج داد و با نوشتن یک دستورالعمل جدید برای رادارها، موشک‌های ضد رادار را از کار انداخت. شهید ستاری در آن دوره افسر عملیات رادار در ایستگاه همدان بودند.

به همین ترتیب بخشی از توان پدافندی ما در جنگ تحمیلی، با پشتیبانی غرب و شرق از بین رفت و از طرف دیگر با توجه به اینکه کشور ما دارای نقاط کوهستانی فراوان است، این موضوع کار را برای پدافند ما سخت تر می‌کرد. مضاف بر اینکه نقشه راداری کشور ما توسط آمریکا و انگلیس طراحی شده بود و اطلاعات آن در اختیار صدام قرار گرفت. اینکه هواپیمای عراق تا نیروگاه نگاه می‌آمد و بازمی‌گشت، به دلیل رفتن آن به کانال رادار گریز بود.

البته بعدها با تربیت دیدبان و با کمک گرفتن از پاسگاه‌ها، ژاندارمری‌ها و پلیس راه‌ها تا حدی این معضل را حل کردیم. دیدبانان ما با قرار گرفتن در نقاط نفوذی، هواپیماهای

دیگر قدرتی ندارد چرا که فرماندهان جدید، تجربه ای ندارند.

اما در همان روزهای ابتدایی جنگ، ۳۴ جنگنده عراقی توسط پدافند هوایی منهدم شد و حتی پس از گذشت ۲ ساعت از شروع جنگ، تعدادی از هواپیماهای ما به خاک عراق رفتند و در آنجا عملیات انجام دادند. فردای آن روز ۱۴۰ فروند جنگنده نیروی هوایی به خاک عراق رفتند و تعداد زیادی از هواپیماها و سایت‌های عراقی را نابود کردند.

این بدان معنا بود که حدود ۵۰ درصد توان نیروی هوایی عراق از بین رفت و این موضوع برای صدام بسیار گران تمام شد. صدام در همان روزها به اشتباه خود پی برد و حتی تقاضای صلح هم داد اما هر آنچه که از دست داده بود را غرب و شرق برایش جبران کردند.

شوروی میگ ۲۵ که در ارتفاع و مدار بالا پرواز می‌کند و بعدها بیشترین خسارت را به ما زد را در اختیار صدام قرار داد. همچنین هواپیماهای سوخو را به صدام داد که روی آن موشک‌های ضد رادار سوار می‌شد و از طریق آن سایت‌های هاگ ما را می‌زدند. فرانسه به صدام میزاد داد و پس از مدتی ۵ فروند سوپر اتاندارد به عراق اجاره داد که پس آسیب

ارتباط موثر و مستمر با دانشگاه‌ها از دیگر خصایص مدیریتی شهید ستاری بود که در امر بازسازی به نیروی هوایی بسیار کمک کرد. تا قبل از شهید ستاری ارتباط این چینی وجود نداشت. قبلاً روال کار بر این بود که هر از چند گاهی یک دفترچه جهت به روز رسانی و آرایش فنی دستگاه‌ها از سوی شرکت سازنده برای ما ارسال می‌شد اما با برقراری ارتباط میان استادان دانشگاه و نیروی هوایی، این کار با همکاری این افراد تا حد زیادی صورت گرفت و کمک شایانی به خودکفایی نیروی هوایی می‌کرد.

حضور شهید ستاری در همه بخش‌های نیروی هوایی، دیگر خصیصه مدیریتی وی بود. برای نمونه در پروژه اوج که به تولید آذرخش منتهی شد، امیر صفری می‌گفتند که هفته ای دو الی سه بار برای بازدید از پروژه می‌آمدند. اگر پروژه ای نیمه تمام مانده بود، حتی می‌دیدیم که خودشان پشت لودر و بولدزر می‌نشستند تا کار هر چه سریعتر پیش رود. همه این عوامل دست به دست هم داده بود تا پرسنل نیروی هوایی با جان و دل برای او کار کنند.

مهم ترین درسی که از شهید ستاری گرفتید چه بود؟

مسئولیت پذیری بالای ایشان بود که نمونه والای آن را در جریان عملیات والفجر ۸ از ایشان دیدم که واقعا شب و روز نداشتند. در آن واحد هم در سایت‌هاگ و هم در سایت رادار بود (با اینکه از همدیگر فاصله داشتند) تا به موقع نیروها را هدایت کند و در یک لحظه با دستورالعملی که خودشان طراحی کردند، هواپیمای دشمن را منهدم می‌کرد.

نیروی هوایی، اهمیت دادن به پرسنل جدید، پیشرفت‌های نیروی هوایی و... داشتند.

سخنرانی دوم هم به توضیح سیستم جدید پدافند هوایی برای فرماندهان پدافند اختصاص داشت که طی آن در مورد مشخصات سامانه جدید صحبت کردند. پس از به پایان رسیدن این جلسات شهید ستاری بر اساس سنت قبلی خود با فرماندهان عکس یادگاری گرفتند و لحظه خداحافظی که فرا رسید متفاوت از گذشته و به شکل بسیار صمیمی تر با فرماندهان خداحافظی کردند. موقع رفتن به من گفتند که چرا با ما بر نمی‌گردی و من هم در پاسخ گفتم که جلسه نیمه تمام باقی مانده است و به همین دلیل فردا با فرماندهان به تهران بازمی‌گردم. شهید ستاری پس از کیش به اصفهان رفتند و حدود ساعت هفت و نیم شب بود که خبر شهادت ایشان ما را بهت زده کرد.

با توجه به اینکه مدت زمان زیادی با ایشان همکاری داشتید، مهم ترین خصیصه مدیریتی ایشان را در چه اموری می‌دانید؟

همان طور که پیش از این گفتم، شهید ستاری یک مدیر، مدبر و یک استراتژیست خارق العاده بود. علاوه بر این، خصوصیت مهم دیگر شهید ستاری برخورد قاطعانه در عین مهربانی با پرسنل بود که این موضوع موجب آن شده بود که شهید ستاری بر قلب کارکنان مدیریت کند. شهید ستاری سرباز را فرزند خود می‌دانست. همواره پیشنهاد می‌داد که به جای به کارگیری سرباز در اطراف پادگان‌ها، از فنس الکترونیکی استفاده کنیم و به جای آن، یک تخصص به سرباز آموزش دهیم.

بله. همینطور بود. ایشان در هر جمعی که برای سخنرانی می‌رفتند، طوری صحبت می‌کردند که گویی متخصص آن امر هستند و سخنان ایشان هم برای جمع قابل احترام و پذیرش بود. شاید این تبحر شهید به این دلیل بود که ایشان از دوران جوانی و زمانی که ستوان بودند، در مجله‌های ارتش مطلب می‌نوشتند.

به نظر شما حیرت انگیزترین اقدام شهید ستاری در پدافند هوایی چه بود؟

به نظرم اقدام ایشان در عملیات والفجر ۸ و جابجایی سایت‌های موشکی هاگ از جمله جالب ترین اقدامات در پدافند هوایی بود که ایشان با وجود دارا بودن درجه بالا و سمت‌های مختلف، خودشان در رادار می‌نشستند و از رادار مادر به جای سایت‌هاگ استفاده می‌کرد. شهید ستاری با نشستن در سایت مادر، با سایت‌های هاگ ارتباط برقرار می‌کرد و گرای هواپیماهای دشمن را به نیروها می‌داد که این موضوع تا پیش از این در جایی اتفاق نیفتاده بود. حتی امریکا دست به چنین اقدامی نزده بود. به خاطر همین ابتکارات بود که ما انهدام هواپیماهای عراقی را مروهون شهید ستاری هستیم. پس از جنگ نیز ابتکارات ایشان در بازسازی، تامین قطعات و... ادامه پیدا کرد.

ساخت هواپیمای آذرخش هم مربوط به پدافند بود؟

نه! آن پروژه در زمان فرماندهی شهید ستاری در نیروی هوایی انجام شد که مسئولیت آن را امیر صفری بر عهده داشتند.

آخرین دیدار شما و شهید ستاری چند وقت پیش از شهادت ایشان رخ داد؟

آخرین دیدار به جلسه شورای فرماندهان پدافند در پایگاه کیش مربوط می‌شود. من چند روز قبل از این جلسه از ایشان تقاضا کردم که در اختتامیه شورای فرماندهان پدافند در تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۷۳ (روز شهادت شهید ستاری) شرکت کنند و ایشان هم پذیرفتند. معمول بر این بود که شهید ستاری پس از به پایان رسیدن جلسات می‌آمدند و من نیز گزارش نهایی را به ایشان می‌دادم تا ایشان توصیه‌های لازم را به فرماندهان و معاونان ارائه کنند.

اما آن روز تیمسار ستاری ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه صبح در جزیره کیش حاضر شدند. ما هم جلسه را نیمه‌تمام گذاشتیم و به استقبال شهید ستاری رفتیم. تا ساعت ۱۰ گشتی کوتاه در پایگاه زدیم و پس از آن به جلسه فرماندهان رفتیم. شهید ستاری آن روز ۲ سخنرانی داشتند که یکی از آنها عمومی بود و طی آن سفارش‌هایی در مورد نحوه به کارگیری فارغ‌التحصیلان دانشگاه



اقدام شهید ستاری در عملیات والفجر ۸ و جابجایی سایت‌های موشکی هاگ از جمله جالب ترین اقدامات در پدافند هوایی بود که ایشان با وجود دارا بودن درجه بالا و سمت‌های مختلف، خودشان در رادار می‌نشستند و از رادار مادر به جای سایت‌هاگ استفاده می‌کرد. شهید ستاری با نشستن در سایت مادر، با سایت‌های هاگ ارتباط برقرار می‌کرد و گرای هواپیماهای دشمن را به نیروها می‌داد که این موضوع تا پیش از این در جایی اتفاق نیفتاده بود

کدام خصیصه شهید ستاری، شما را جذب ایشان کرد؟

در اغلب شب‌هایی که به همراه شهید ستاری مشغول انجام وظیفه بودیم، ایشان مشغول مطالعه بودند و جدیدترین دستاوردهای علمی مرتبط با تخصص ما را به افسران آموزش می‌دادند.

در مقطعی از زمان (پیش از پیروزی انقلاب اسلامی) کنترل آسمان کشور و اجازه ورود به هواپیماهای خارجی (اعم از نظامی و غیر نظامی) بر عهده پدافند هوایی بود و این موضوع ایجاب می‌کرد تا افسران اطلاعات دقیقی از فرودگاه‌های کشورهای جهان، ظرفیت آنها، اطلاعات فنی انواع هواپیما و... را در اختیار داشته باشند.

این اطلاعات نیز عمدتاً از طریق نشریه‌های تخصصی انگلیسی زبان وارد کشور می‌شد که شهید ستاری نقش مهمی در ترجمه مقالات داشتند و آن مطالب مهم را به ما منتقل می‌کردند. این یک خصلت نهادینه شده در ایشان بود که از هر فرصتی برای مطالعه (به عنوان یک لازمه مهم برای موفقیت در وظایف محوله) استفاده می‌کردند و آموزش‌های ایشان، موجب آغاز آشنایی بنده با شهید ستاری شد. بنده و شهید ستاری در دوران آموزش همدوره‌ای نبودیم و ایشان چند سالی پیش از ما دوره خود را دیدند. با وجود آنکه تنها چند سال از ما جلوتر بودند اما نکات زیادی را در زمان کار از ایشان یاد می‌گرفتیم و مهم‌تر آنکه، شهید ستاری به آموزش دادن علاقه زیادی داشتند. وی در انتقال مطالب جدید درنگ نمی‌کرد. شهید ستاری علاقه مند بود تا اطلاعات همکاران خود را افزایش دهد و از آن دسته افرادی نبود که علم و دانایی را صرفاً برای خود بخواهد. از این جهت بسیاری از افسران کنترل شکاری مدیون شهید ستاری هستند. همین موضوع باعث شد که علاقه زیادی به شهید ستاری پیدا کنم و بتوانم از ایشان بهره‌ها ببرم.

از فعالیت‌های دینی و سیاسی ایشان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی اطلاع دارید؟

از فعالیت‌های سیاسی ایشان اطلاع دقیقی ندارم اما به خاطر دارم که شهید ستاری از همان زمان ورود به نیروی هوایی مقید به انجام فرائض دینی بودند. برای نمونه اگر مطالعه شبانه ایشان به نزدیکی اذان صبح می‌کشید، حد فاصل پایان مطالعه تا نماز صبح را استراحت نمی‌کرد و پس از اقامه نماز، می‌خوابید. این در حالی بود که عده‌ای از همکاران به او خرده می‌گرفتند و از او می‌خواستند که بخوابد اما شهید ستاری پیش از خواندن نماز، استراحت نمی‌کرد تا نمازش را سر وقت اقامه کند.

در طول مدت همکاری با شهید ستاری در پدافند هوایی و نیروی هوایی، کدام ابتکار نظامی ایشان، برای شما جالب تر بود؟

شهید ستاری در طول جنگ تحمیلی، ابتکارات فراوانی از خود نشان دادند و قرارگاه «رعد» شاهد رشادت‌های



ناگفته‌هایی از طرح فریب دشمن

گفتگو با عین‌الله افروز فرمانده اسبق گروه پدافند نیروی هوایی بندر امام خمینی (ره)

درآمد



«رادار» از جمله تخصص‌های خاص شهید ستاری بود که برتری او در فهم این تخصص پیچیده مورد اعتراف بسیاری از همدوره‌ای‌های ایشان است. سرهنگ کنترل شکاری «عین‌الله افروز» که در سال ۱۳۴۹ وارد ارتش و پدافند نیروی هوایی شد از جمله همین افسران است که از اطلاعات راداری شهید ستاری با افتخار سخن می‌گوید. افروز که با ورود به پدافند به عنوان افسر آموزش و افسر ارزیابی یکنواختی انجام وظیفه کرده بود پس از طی سنواتی به عنوان معاونت رئیس عملیات، معاون عملیات، معاونت عملیات در فرماندهی پدافند تبریز، معاون فرمانده گروه پدافند کیش، جانشین و فرمانده گروه پدافند دزفول، فرمانده گروه پدافند بندر امام خمینی (ره) و در زمان فرماندهی شهید ستاری نیز از طرف ایشان به عنوان افسر کنترل شکاری در کل مناطق جنگی فعالیت داشت و به قول خودش «ما آموزش خود در کنترل و رادار را مدیون شهید ستاری هستیم.»

بسیار دقیقی و جزئی ای از امکانات نیروی هوایی داشته باشند. در زمانی که فرمانده گروه پدافند بندر امام خمینی (ره) بودم، یک روز ایشان برای بازدید به بندر امام (ره) آمدند. در آن زمان یکی از مشکلات پایگاه ما، عدم انتقال مناسب فاضلاب به خارج از مجتمع مسکونی پرسنل بود. به شهید ستاری گفتم که ما برای آسایش پرسنل و راحتی بیشتر آنها به حدود ۵ کیلومتر لوله نیاز داریم تا فاضلاب را به دریا منتقل کنیم.

شهید ستاری با آنکه در آن زمان فرمانده نیرو بودند و علی القاعده مشغله ذهنی ایشان اجازه نمی داد که وارد جزئیات شوند، به من گفتند که در فلان پایگاه و پشت فلان ساختمان حدود ۵ کیلومتر لوله بلااستفاده وجود دارد که می توانی از آن استفاده کنی. این برای من عجیب بود که یک فرمانده نیرو چگونه این قدر بر امکانات موجود در نیروی تحت خود اشراف دقیق دارد.

با توجه به اینکه شما یک افسر رادار بودید، چه ابتکارات راداری از شهید ستاری در برهه های مختلف زمانی (آغاز خدمت در نیروی هوایی، در طول جنگ تحمیلی و در زمان فرماندهی نیروی هوایی) دیدید؟

در زمان افسری ایشان همانطور که اشاره داشتیم، شهید ستاری با تسلط بسیار خوبی که بر زبان انگلیسی داشتند در افزایش مهارت و دانش سایر افسران، نقش مهمی را ایفا کردند.

در اواسط جنگ هم برای نخستین بار موشک های ضد رادار در اختیار عراق قرار گرفت که ما در ابتدای کار از آن خبر نداشتیم. پس از اصابت دومین موشک ضد رادار به تأسیسات راداری ما بود که شهید ستاری یک ابتکار عمل به خرج دادند و سیستم های جدید ضد رادار عراق را بی اثر کردند.

شهید ستاری برای این کار به ماموران رادار دستور

خودشان پشت بی سیم می آمدند و دستورهای فوری و حتی جزئی را پیگیری می کردند. در زمان فرماندهی ایشان بر نیروی هوایی، یک روز به بیمارستان فجر (که آن زمان متعلق به نیروی هوایی بود) برای کار دندانپزشکی رفتم. ناگهان متوجه شدم که بیمارستان به جای دیگری (بیمارستان بعثت کنونی) منتقل شده است. تعجب کردم که چگونه ظرف یک مدت کوتاه، بیمارستان مد نظر شهید ستاری تجهیز شد. بعدها فهمیدم که شهید ستاری برای اجرایی کردن نظر خود به مدت ۶ ماه به صورت تمام وقت، انرژی صرف کردند تا جایی که نامه های رسمی را در بیمارستان امضا می کردند و به صورت شبانه هم تمام تجهیزات و بیماران را به محل بیمارستان بعثت منتقل کردند.

در زمان فرماندهی ایشان در نیروی هوایی، دیگر چه خصوصیات برجسته ای در ایشان دیدید؟

هوش و ذکاوت ایشان موجب شده بود که اطلاعات

شهید ستاری گفتند در حالت طبیعی چیزی نزدیک به ۴۸ ساعت زمان لازم است تا سامانه موشکی هاگ را جا به جا کنیم اما با رها کردن قسمتی از آن و تنها اکتفا به جابه جایی قسمت های مهمی چون POWER و PR این سامانه، می توانیم به راحتی آن را جا به جا کنیم با ابتکار ایشان در طول روز عملیات خود را علیه دشمن انجام می دادیم و شبانه پیش از آنکه سایت شناسایی و توسط دشمن مورد اصابت قرار گیرد آن را جابجا می کردیم

ایشان می باشد. در کنار این، به نظر من عملیات والفجر ۸ و ابتکار شهید ستاری در چابک سازی سامانه موشکی هاگ، اوج ابتکار عمل ایشان بود.

شهید ستاری پیش از آغاز عملیات به ما توضیح می دادند که می توانیم سامانه موشکی هاگ که بسیار وسیع و دست و پا گیر است را کوچک کنیم به نحوی که هم بتوانیم سریع آن را جا به جا کنیم و هم کارایی آن را کاهش ندهیم.

پیش از اجرایی شدن طرح شهید ستاری، اصل موضوع برای ما گنگ و نامفهوم بود تا اینکه نزدیک عملیات والفجر بسیاری از افسران را جمع کرد و در مورد طرح خود توضیح مفصل تری داد.

شهید اشاره کردند که در حالت طبیعی چیزی نزدیک به ۴۸ ساعت زمان لازم است تا سامانه موشکی هاگ را جا به جا کنیم اما با رها کردن قسمتی از آن و تنها اکتفا به جابه جایی قسمت های مهمی چون POWER و PR این سامانه، می توانیم به راحتی آن را جا به جا کنیم. با این ابتکار شهید ستاری، ما در طول روز عملیات خود را علیه دشمن انجام می دادیم و شبانه (و پیش از آنکه سایت شناسایی شده توسط دشمن مورد اصابت قرار گیرد) سایت را جا به جا می کردیم. اینجا بود که بالاخره متوجه نحوه اجرایی شدن طرح شهید ستاری شدیم.

ستاری برای فریب بیشتر دشمن در کوتاه ترین زمان، نزدیک به ۱۸ مقرر برای استقرار سامانه موشکی هاگ ایجاد کرد و با این کار عملاً تصاویر گرفته شده توسط هواپیمایی شناسایی عراق را بی فایده می کرد. چرا که پس از انجام هر عملیات، سامانه هاگ به راحتی جا به جا می شد و هر روز در محل جدیدی مستقر می گردید. شهید ستاری هم در مراحل اجرایی کار در کنار نیروها بودند؟

از جمله خصلت های خوب شهید ستاری همین بود که در حین انجام طرح ها به صورت کامل کنار نیروها حاضر می شدند و در عملیات والفجر ۸ نیز چنین بود. عملیات والفجر ۸ در شرایطی انجام شده که از یک طرف منطقه عملیاتی دارای شن های روان و رمل بود و از طرف دیگر بارش های شدید باران، جابه جایی سامانه را سخت می کرد. همین موضوع باعث شد تا مجبور باشیم، با هول دادن ماشین ها از روی تپه ها، سایت را جا به جا کنیم و شهید ستاری حتی در این کار نیز در کنار سایر نیروها بودند.

از همین جهت است که باید عملیات والفجر ۸ را به نام شهید ستاری بنامیم و مهم تر از آن پدافند هوایی کشور را، قهرمان گمنام جنگ معرفی کنیم که متأسفانه در آن زمان نیز نام خاصی از آن و نقش آفرینی پدافند در والفجر ۸ برده نشد.

این خصیصه (در کنار نیروها ماندن تا آخرین لحظه) در زمان فرماندهی ایشان بر نیروی هوایی هم حفظ شد؟

بله. ایشان در زمان فرماندهی بر نیروی هوایی بارها



دادند که به فواصل زمانی معین پس از شناسایی موشک، رادارها را خاموش و روشن کنند تا در نتیجه، موشکها به هدف خود نرسند.

اگر این ابتکار مهم شهید ستاری نبود، ظرف مدت کوتاهی تاسیسات موشکی ما به طور کامل از بین می‌رفت. همین ابتکار شهید ستاری بود که باعث شد نخستین هواپیمای اتاندارد فرانسه (فرانسه در طول جنگ تحمیلی تعداد ۵ فروند جنگنده اتاندارد به همراه خلبان را بر خلاف قوانین بین‌المللی در اختیار عراق قرار داد) با آسیب مواجه شده و تمامی آنها به فرانسه بازگشتند.

ارائه مشاوره‌ها و نظرات تخصصی از دیگر خدمات شهید ستاری در زمان جنگ تحمیلی بود؛ یکی از فرماندهان سپاه پاسداران پس از جنگ تحمیلی برای ما تعریف کرد که در آن زمان از چند تن از فرماندهان نیروی هوایی خواستیم که اوضاع نظامی منطقه را برای ما تجزیه و تحلیل کنند که چیزی از مطالب آنها دستگیر ما نشد. تا اینکه یک نفر شهید ستاری را معرفی کرد. شهید ستاری هم با اطلاعات دقیق خود از وضعیت نیروهای نظامی در سراسر دنیا، تحلیل بسیار خوبی برای آنها ارائه کرد و در همان جلسات بود که حمله عراق به کویت (حدود ۲ سال پیش از حمله عراق) را پیش بینی کردند.

تحلیل شهید ستاری این بود که عراق روز به روز ضعیف‌تر می‌شود و به لحاظ اقتصادی و نظامی در وضعیت بدی قرار گرفته است و احتمال حمله به کشورهای ثروتمند منطقه وجود دارد. ایشان بر این باور بودند که به دلیل فقر سوریه و توانمندی ترکیه، احتمال حمله صدام به آنها ضعیف است و به همین دلیل به یکی از کشورهای طلبکار خود (کویت یا عربستان) حمله ور می‌شود که همین اتفاق هم افتاد.

در زمان فرماندهی چطور؟

در زمان فرماندهی شهید ستاری، قرار شد تا یک

شرکت چینی تعدادی رادار برای ما نصب کند. یکی از تکنسین‌های رادار به من گفت که شرکت سازنده رادار دستور داده است تا در صورت امکان سخنرانی‌های فرمانده نیروی هوایی ایران را پیاده‌سازی کنیم.

زمانی که علت آن را جویا شدم، پاسخ دادند که آقای ستاری شخصا پیشنهادهایی را برای ساخت و نصب این رادار (ولت‌اژ برد، گیرندگی و...) به ما دادند که میزان تسلط ایشان بر مشخصات فنی رادارها را نشان می‌دهند. این موضوع برای شرکت سازنده خیلی جالب بود که فرمانده نیروی هوایی ایران چگونه چنین اطلاعات دقیقی در رابطه با به‌روزترین تجهیزات نظامی جهان را در اختیار دارد.

با توجه به اینکه سال‌های زیادی، در کنار شهید ستاری فعالیت داشتید، به نظر شما چه خصوصیت مدیریتی در ایشان بود که اینگونه همه اطرافیان را مجذوب خود کرده بودند؟

ستاری رفتار بسیار محبت آمیزی با نیروهای زیر دست

تحلیل شهید ستاری این بود که عراق روز به روز ضعیف‌تر می‌شود و به لحاظ اقتصادی و نظامی در وضعیت بدی قرار گرفته است و احتمال حمله به کشورهای ثروتمند منطقه وجود دارد. ایشان بر این باور بودند که به دلیل فقر سوریه و توانمندی ترکیه، احتمال حمله صدام به آنها ضعیف است و به همین دلیل به یکی از کشورهای طلبکار خود (کویت یا عربستان) حمله ور می‌شود که همین اتفاق هم افتاد

خود داشتند و خود من زندگی خود را مدیون ایشان هستم.

چرا زندگی خود را مدیون شهید ستاری هستید؟

در زمان فرار بنی صدر از کشور من به یک ابتکار عمل دست زدم که این کار نزدیک بود به قیمت جان من تمام شود اما شهید ستاری من را از جوخه اعدام نجات دادند.

و آن ماجرا چه بود؟

ماجرای این قرار بود که در زمان فرار بنی صدر، من در تبریز افسر شیفت بودم. از تهران به ما خبر دادند که یک هواپیمای تانکر که برای سوخت رسانی منطقه جنوب از مهرآباد بلند شده به دلیل اختلال در سیستم‌ها از آن خبری نیست و امکان سقوط آن وجود دارد. از ما خواستند که در صورت دریافت خبر از این هواپیما به آنها اطلاع دهیم.

من پشت دستگاه رادار نشستم. متوجه شدم که یک هواپیما با همان مشخصات بین‌آستارا و رشت در حال فرار کردن است. به سرعت موضوع را به تهران انتقال دادم که آنها هم گفتند این یک هواپیمای تانکر است و امکان فرار کردن آن وجود ندارد. به هر صورت پس از ارسال گزارش‌ها قرار شد که یک هواپیمای شکاری را پرواز بدهند تا مانع فرار این هواپیما شود که ضد انقلاب یک سری اختلال ایجاد کرد و نشد. پس از آن قرار شد که از همدان یک هواپیما بلند شود که به دلیل نقص فنی نشست. سومین هواپیما هم دیر بلند شد و در نتیجه تصمیم گرفتم تا هواپیما را برگردانم. من با استفاده از یک آپ‌های موجود خودم را به عنوان هواپیمای شکاری جا زدم و با برقراری ارتباط با هواپیمای حامل بنی صدر به آنها گفتم که من در اختیار شما هستم.

با همین شیوه، هواپیمای فرضی را به پشت هواپیمای در حال فرار رساندم و با برقراری ارتباط از طریق کانال‌های مختلف و تغییر صدای خودم (به شیوه صحبت کردن خلبان در کابین) موفق شدم که پس از قرار گرفتن هواپیمای تانکر بر فراز شهر تبریز، حدود ۲۰ مایلی او را به پایین هدایت کنم. اما در نهایت هواپیمای تانکر به سمت ترکیه فرار کرد. ماجرا زمانی پیچیده شد که فهمیدم برخی از دستورات من به هواپیمای تانکر، موجب به اشتباه افتادن هواپیمای سومی شد که از همدان برای انهدام هواپیمای فراری پرواز کرده بود. در حقیقت وقتی که با خلبان هواپیمای تانکر ارتباط برقرار کردم، چندین بار خلبان هواپیمای تانکر از من اجازه گرفت تا هواپیمای فرضی را مورد اصابت قرار دهد که من هم هر بار به او گفتم زن!

اما خبر نداشتم که این فرمان من به طور هم‌زمان به خلبان هواپیمای سوم (که از همدان برای انهدام هواپیمای تانکر بلند شده بود) نیز می‌رسد و او را به اشتباه انداخت که هواپیمای تانکر را نزند. در حالی که طرف صحبت من هواپیمای تانکر بود نه خلبان



کنند و بتواند فضای رفاهی خوبی برای آنها به وجود بیاورد. هر چند که در همان زمان نیز تلاش‌های زیادی کرد و با تمام وجود در جهت صیانت از حقوق پرسنل نیروی هوایی برآمد.

برای نمونه چه تلاش‌هایی؟

آجودان ایشان شهید شریفی برای ما تعریف می‌کرد که روزی، یکی از پرسنل نیروی هوایی برای تعویض دفترچه همسرش به بیمه مراجعه کرده بود اما به دلایلی میان این شخص و افراد سازمان بیمه نیروهای مسلح درگیری صورت می‌گیرد. شهید ستاری با شنیدن این خبر دستور پیگیری صادر کردند. آجودان ایشان تعریف می‌کردند که شهید ستاری پس از شنیدن خبر مورد حمله قرار گرفتن یکی از پرسنل نیروی هوایی، حدود یک ساعت در دفتر خود قدم می‌زد و از خود می‌پرسید که چرا با پرسنل ما اینگونه برخورد می‌کنند؟! اما شهید ستاری به همین قانع نشد و یک طرحی را برای پرسنل نیروی هوایی تدارک دید. شهید ستاری از آن به بعد دستور داد که برای تعویض دفترچه کسی به وزارت دفاع نرود و این کار توسط نیروهای خدمات صورت بگیرد. شهید ستاری می‌گفت که «چرا شما [پرسنل نیروی هوایی] با وزارت دفاع بجنگید؟! من این کار را انجام می‌دهم! تا آنها با شما چنین برخوردی کنند»

یک طرح دیگر ایشان به بیمارستان بعثت باز می‌گردد. شهید ستاری طرحی را در نظر گرفتند که بر اساس آن بیمارستان بعثت به یک بیمارستان بسیار عالی تبدیل شود و درهای آن به روی همه افراد جامعه باز شود. اما از افراد معمولی غیر پرسنل و خانواده آنها بر اساس تعرفه‌ها، هزینه دریافت شود تا سود حاصل از فعالیت بیمارستان جهت درمان رایگان پرسنل نیروی هوایی حتی در صورت نیاز به اعزام به خارج از کشور مورد استفاده قرار گیرد. این طرح با استقبال خوبی همراه شد و حتی سایر نیروها نیز آن را اجرا کردند.

گفتند که اگر من جای تو بودم این افسر را مورد تشویق قرار می‌دادم.

با گفتن این جمله توسط شهید ستاری جمع حاضر شوکه شدند و صدای اعتراض بسیاری بلند شد. اما شهید ستاری تمام قد از من و همکاران من دفاع کرد و توضیح داد که این مکالمات با چه هدفی صورت گرفته است. در نتیجه ما هم از اعدام رهایی پیدا کردیم. از این خاطره هیجان انگیز که بگذریم، می‌خواهیم کمی به پروژه‌های نیمه تمام و آرزوهای شهید ستاری بپردازیم. شهید ستاری چه پروژه‌های نیمه‌تمامی به جا گذاشتند و اگر امروز زنده بودند چه کارهایی را در نیروی هوایی مورد تاکید قرار می‌دادند؟

در آخرین جلسه که با شهید ستاری در کیش داشتیم، گفت «می‌خواهم در ابتدا سیستم‌های آفندی و پدافندی را به جایی برسانم که بتوانم ادعا کنم در برابر همه حملات واکسینه هستیم و پس از این کار بتوانم با دست پر برای نیروهای خود امکانات رفاهی درخواست بکنم تا زحمات آنها را جبران نمایم.»

شهید ستاری در نظر داشت که نیروی هوایی را به جایی برساند که با تمام توان از حقوق پرسنل آن دفاع

هواپیمای بنی صدر فرار کرد و با گزارش‌های ارسالی و شنیدن نوار مکالمات آن شب، مرا دستگیر کردند. نوار مکالمات در کمیسیون دفاع مجلس پخش شد و همان روز با یک هواپیما به سراغ ما آمدند و ما را به تهران منتقل کردند. آقای خلبان سوم هم در بازجویی گفته بود که اگر آن آقا نمی‌گفت «زن»، هواپیمای تانکر را می‌زدیم

هواپیمای سوم. (که از همدان برای توقف هواپیمای بنی صدر پرواز کرده بود)

خلبان هواپیمای سوم که به طور هم زمان با وجود فاصله چند صد مایلی صدای من را هم شنید و هر وقت که تصمیم به زدن هواپیمای تانکر می‌گرفت، با شنیدن صدای «زن» من منصرف می‌شد. بالاخره هواپیمای بنی صدر فرار کرد و با گزارش‌های ارسالی و شنیدن نوار مکالمات آن شب، مرا دستگیر کردند و این در حالی بود که من از آنها خواسته بودم تا در مورد محتوای نوارها توضیح دهم که آنها قبول نکردند.

هدف شما از برقراری ارتباط با هواپیمای حامل بنی صدر چه بود؟

از آنجا که آن هواپیما، یک هواپیمای سوخت‌گیری بود، برای ما ارزش مادی فراوانی داشت و می‌خواستیم هر طور که شده آن را برگردانیم. نوار مکالمات در کمیسیون دفاع مجلس پخش شد و همان روز با یک هواپیما به سراغ ما آمدند و ما را به تهران منتقل کردند. آقای خلبان سوم هم در بازجویی گفته بود که اگر آن آقا نمی‌گفت «زن»، هواپیمای تانکر را می‌زدیم. این در صورتی بود که فاصله ما چیزی نزدیک به ۴۰۰ مایل بود. در هر صورت یک هفته تمام سازمان‌های مختلف بازجویی شدید و برخی از خبرنگاران هم در جلسات حضور داشتند.

شهید ستاری چگونه متوجه شدند و شما را نجات دادند؟

روز سوم یا چهارم بازجویی که خسته شدم، گفتم که دیگر به هیچ سوالی جواب نمی‌دهم چرا که همه افراد غیر متخصص هستند و حرف من را متوجه نمی‌شوند. گفتند که اگر جواب ندهی تو را اعدام می‌کنیم و من هم پاسخ دادم که اشکالی ندارد و تنها در صورتی پاسخ می‌دهم که آقای منصور ستاری از من سوال بپرسد. البته اشخاص دیگری هم در آن زمان برای نجات من تلاش کردند که فایده‌ای نداشت.

شهید ستاری در آن ایام در یک مأموریت به سر می‌برد و پس از بازگشت به سراغ من آمد. با تکه کلام معروف خود «بابا جان» مرا مورد خطاب قرار داد و خواست موضوع را توضیح دهم. ایشان حدود ده، دوازده ساعت به نوارها گوش داد و یادداشت کرد و از حضار خواسته بود که تا پایان بررسی وی هیچ سوالی نپرسند. پس از بررسی از جمع حاضر پرسید که باید به چه کسی پاسخ بدهد. یک نفر هم که هیچ تخصصی نداشت، مدعی شد که در همه موارد مربوط به نیروی هوایی متخصص است و آقای ستاری هم باید به او پاسخ دهد.

شهید ستاری گفتند که باید با کسی صحبت کنند که متخصص امر باشد و برای همین تصمیم گرفتند که با فرمانده وقت نیروی هوایی (جناب سرهنگ معینی فر) موضوع را مورد بررسی قرار دهند.

همه این صحبت‌ها در جمع صورت می‌گرفت؟

بله! لحظه دشواری بود. به هر صورت شهید ستاری با آقای معینی فر تماس گرفتند و پشت تلفن به ایشان





پیشدستی در برابر ناآرامی‌های مرز شرقی کشور

و از نیروهای نظامی دفاع می‌کرد و هم باید از مناطق حساس نظامی مراقبت‌های لازم را به عمل می‌آورد. برای نمونه فولاد، نفت، چندین پالایشگاه و سایر مناطق مهم و حساس در اهواز مستقر شده بود و حفاظت از همه این موارد، کار پدافند را بسیار گسترده و سخت کرده بود. در آن زمانی یک گروه برای نصب رادار در مناطق مختلف انتخاب شده بودند که رهبری آن تیم با شهید ستاری بود. با توجه به اینکه در آغاز جنگ تحمیلی، رادار دهلران توسط عراق منهدم شد، شهید ستاری رادارهای مختلفی را نصب و راه اندازی کردند که یکی از آن رادارها در ارتفاعات ۱۱۰ «مشرعات» اهواز بود. رادار دیگر هم باید در سد دز مستقر می‌شد که ایشان بیشتر وقت خود را برای سد دز گذاشتند.

شهید ستاری از جمله آموزش دیده‌های رادار بود که شاید بتوان گفت که از هر هزار نفر، یک نفر چنین استعدادی دارد و باید گفت که خداوند استعداد عجیبی به ایشان داده بود.

برای نمونه در فتح المبین که پدافند هجومی عمل کرد و عملیات والفجر ۸ و منهدم شدن هواپیماهای عراق به خوبی حکایت از میزان موفقیت پدافند دارد، مغز متفکر این دو عملیات در زمینه رادار و کنترل هواپیماها، شهید ستاری بود.

شدت ضربه به ارتش عراق در این دو عملیات چنان بود که نیروی هوایی عراق ناچار به سازماندهی

و شهید ستاری از سر گرفته شد. چند ماه پس از آن نیز جنگ شروع شد. از سوم مهرماه سال ۵۹ برای پشتیبانی از نیروهای هوایی در پدافند، به خوزستان رفتم که این موضوع نیز بحث مفصلی دارد و باید به طور جداگانه راجع به آن صحبت کنیم.

بسیاری شهید ستاری را با تبحر وی در رادار می‌شناسند. شما چه توصیفی از ایشان دارید؟

در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، هنوز مهندسی رزمی در پدافند نیروی هوایی شکل نگرفته بود (این واحد از سال ۶۱ شکل گرفت) در قالب جهاد سازندگی فعالیت می‌کردیم. به همراه شهید ستاری گروهی تشکیل داده بودیم تا با توجه به شرایط آن روز، پدافند هوایی را مجدداً سازماندهی کنیم.

پدافند هوایی ما برای شرایط جنگی سازمان دهی نشده بود بلکه تنها می‌توانست از چهاردیواری پایگاه‌های هوایی محافظت کند و علاوه بر این از خارک و اهواز که شهرهای نفتی ما بودند نیز محافظت می‌کرد.

اما ناگهان جنگ تحمیلی آغاز شد و علاوه بر مواردی که ذکر کردم، پالایشگاه‌ها، ایستگاه‌های مخابرات، مناطق حساس و اقتصادی مانند کارخانه فولاد خوزستان و اصفهان نیز بر گستردگی کارهای پدافند اضافه کرد. به عبارت دیگر، تور پدافند هوایی از چند نقطه محدود به سراسر کشور پهن شد یعنی هم باید پا به پای رزمندگان در جبهه پیش می‌رفت

وجود شهید ستاری آن چنان چند وجهی بود که تصور آن هم برای عده ای مشکل است و اثبات این ادعا تنها از طریق افرادی ممکن است که روزهای فراوانی را با این شهید سپری کردند و در روزهای تلخ و شیرین در کنار نابغه هوایی ایران بودند. سرهنگ بازنشسته «رشید قشقایی» از جمله این افراد است که روزگاری در سمت فرمانده مهندسی رزمی (در دوران دفاع مقدس)، چند وقتی در قامت رئیس مرکز جهاد خودکفایی پدافند هوایی و چند صباحی نیز مسئول جهاد سازندگی پدافند هوایی بوده است. آشنایی وی و شهید ستاری به نیمه دوم سال ۱۳۵۳ بازمی‌گردد که از بوشهر به تهران منتقل شد و در آن زمان گروهی برای تغییر سازماندهی پدافند هوایی تشکیل شده بود. سرهنگ قشقایی و شهید ستاری برای حضور در آن تیم انتخاب شده بودند و از آن زمان آشنایی آغاز و روز به روز بر عمق آن اضافه شد. آنچه می‌خوانید متن گفتگوی ما با این دلاور نیروی هوایی ارتش جمهوری ایران است که از بحبوحه پیروزی انقلاب افتخار همراهی با شهید ستاری را داشته است.

گفتگو با سرهنگ رشید قشقایی



اندکی از آغاز روابط خود با شهید ستاری بگویید.

روابط ما که از سال ۵۳ و به بهانه حضور در گروه تغییر در سازماندهی پدافند آغاز شده بود در سال‌های منتهی به انقلاب کمی کم رنگ شد. البته این کم رنگ شدن بدان جهت بود که در نیمه دوم سال ۵۵ شهید ستاری در رشته برق دانشگاه تهران قبول شد و برای تحصیل به تهران آمد که در آن مقطع کمی از روابط حضوری ما کم شد. تا اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و وقوع انقلاب فرهنگی، ایشان مجدداً به یگان خود در پدافند هوایی بازگشتند و به سمت ریاست دایره آموزش پدافند منصوب شدند.

در زمان انقلاب فرهنگی من به طور هم زمان عضو انجمن اسلامی و فرمانده جهاد خودکفایی پدافند نیروی هوایی بودم و از این به بعد بود ارتباط من

اوقات تا نیمه شب به طول می‌انجامید. برخی شبها ساعت ۳ بامداد می‌خوابید و پس از اذان صبح مجدداً کار خود را آغاز می‌کرد و به بندر امام خمینی (ره) می‌رفت.

یک روز به او گفتم که آقای ستاری، ۱۹ روز است که شما به حمام نرفته اید که به من گفت تو هم نرفته ای و من در پاسخ گفتم که کار من مهندسی رزمی است و در خاک بودن کار من است اما شما فرمانده هستید. در بازسازی پس از جنگ نیز بر این باور بودند که خرابی‌های جنگ را باید طوری درست کنیم که کسی متوجه بمباران پیشین نشود و روحیه خود را از دست ندهد.

آینده نگری و پیش بینی‌های ایشان در کار نیز خیلی عجیب بود. برای نمونه پس از پایان جنگ تحمیلی مرا از اهواز به تهران فراخواند. شهید ستاری در آن زمان پیش بینی کرده بود که با توجه به وضعیت افغانستان و اوضاع خاص ما در جنوب خراسان، ما در آینده در این مناطق دچار مشکل می‌شویم و باید به سرعت وارد عمل شویم. شهید ستاری به من گفت که یک طرح از سال ۵۵ برای ایجاد تحولاتی در شرق کشور داریم که باید مورد مطالعه مجدداً قرار گیرد و علاوه بر این نکاتی را شخص شهید ستاری مد نظر داشت که به من دستور بررسی جوانب را داد. شهید ستاری پاکتی در بسته در اختیار من قرار دادند و نکات مد نظر خود را در آن نوشتند که البته من آن پاکت را تا آخر سفر باز نکردم و بعد از نوشتن گزارش چند صفحه ای خودم، با باز کردن آن پاکت فهمیدم که شهید ستاری همان نکاتی را گوشزد کرده بود که من در تحقیقات میدانی خود به آن دست یافتم.

شهید ستاری در آن نوشته، توضیحاتی در مورد وضعیت آب و هوا، شن‌های روان و حتی بعضی از قنوات خشک شده منطقه بیرجند دادند که این نشان می‌داد که حتی تعداد قنوات خشک شده بیرجند را نیز می‌دانستند و به ما گفتند که آن را احیا کنیم. پس از تهیه گزارش، شهید ستاری زیر آن گزارش نوشتند:

«قشقای عزیز، مبارکت باشد. برو و آن پایگاه را بساز» این دستور شهید ستاری در حالی صادر شد که قرار بود این پایگاه توسط افراد دیگری ساخته شود و زمانی که از ایشان پرسیدم که اگر بگویم خسته ام به من چه می‌گویی، پاسخ دادند: «نه تو این حرف را به من می‌زنی و نه من پاسخی به تو می‌دهم».

به هر صورت تازه جنگ به پایان رسیده بود و حدود ۸ سال از خانواده خود دور بودم اما شهید ستاری دستور داد تا آن پایگاه را بسازم و من هم این کار را آغاز کردم.

ارزش این کار شهید ستاری و پیش بینی درست او در آن زمان برای کسی مشخص نبود اما زمان برگزاری مانور ولایت نیروی هوایی در پایگاه بیرجند، هم‌زمان شده بود با قیام طالبان در افغانستان و وجود این پایگاه

در فتح المبین که پدافند هجومی عمل کرد و عملیات والفجر ۸ و منهدم شدن هواپیماهای عراق به خوبی حکایت از میزان موفقیت پدافند دارد، مغز متفکر این دو عملیات در زمینه رادار و کنترل هواپیماها، شهید ستاری بود.

شدت ضربه به ارتش عراق در این دو عملیات چنان بود که نیروی هوایی عراق ناچار به سازماندهی مجدد شد و تعداد زیادی از هواپیماهای خود را از دست داد

از آنکه پیشنهاد خود را می‌دادم کمی آرام می‌شد. این اقدام شهید ستاری در حالی بود که در ارتش رسم نیست که فرمانده نیرو به دفتر فرمانده گروه برود اما شهید ستاری برای حل مشکلات موجود از این کار هم دریغ نمی‌کرد.

از دیگر خصایص خاص شهید ستاری، آماده سازی ایشان برای سخنرانی‌ها بود؛ بدین ترتیب که اگر می‌خواست در جمعی در مورد هواپیمای ۳۱۳ صحبت کند، چنان در مورد این هواپیما مطالعه می‌کرد که پس از سخنرانی ایشان، تکنسین‌های هواپیما نیز از میزان آشنایی ایشان متحیر می‌شدند. در عین حال اگر می‌خواست که برای یک سخنرانی به همدان برود، چنان اطلاعاتی را در مورد فانوم در اختیار حضار قرار می‌داد که آنها نیز متعجب می‌شدند. در رابطه با مسائل فرهنگی و عقیدتی هم، چنین تسلطی داشت.

شهید ستاری همواره به افراد پیرامون خود (در رده‌های مختلف) توصیه می‌کردند که در زمینه تخصص خود بسیار مطالعه کنند، چرا که به اعتقاد ایشان، دشمنان این نظام یک لحظه بی‌کار نمی‌نشینند و هر لحظه در پی آن هستند که از راه‌های مختلف به نظام اسلامی ضربه وارد کنند.

اگر به دانش روز مسلط باشیم و معرفت لازم را با اخلاص نسبت به خداوند متعال به دست آوریم، قطعاً بر راه‌های نفوذ دشمن چیره می‌شویم و می‌توانیم دشمن را به عقب برانیم. در جنگ تحمیلی بر این باور بود که صدام یک انسان عادی است که نوکر غرب شده است و برای شکست این فرد، شهید ستاری از صبح زود در رادار حاضر می‌شد و تا شب نیز به کار خود ادامه می‌داد. پس از نماز مغرب و عشاء نیز تازه نوبت به سرکشی از نیروها می‌رسید. برای سرکشی از نیروها چکمه پلاستیکی به پا می‌کرد و سنگر به سنگر سراغ افراد می‌رفت و این کار گاهی

مجدد شد و تعداد زیادی از هواپیماهای خود را از دست داد. اثبات این ادعا نیز از طریق پیگیری و بررسی عملیات‌های عراق به فاصله یک سال پس از فتح المبین ممکن است که در واقع طی آن یک سال عملیات خاصی نداشتند و پس از آن بود که فرانسه وارد کار شد و هواپیماهای سوپر اتاندارد و میراژ و شوروی هم سوخو را در اختیار عراق قرار دادند.

بسیاری اوقات پیش آمده بود که تلفنی به ایشان گفته بودم می‌خواهم از اهواز به جای دیگری بروم و ایشان با توجه به تسلطی که داشتند می‌گفتند که اگر از فلان راه بروی، زودتر به مقصد خود می‌رسی و دقیقاً هم همین اتفاق می‌افتاد. بعدها من هم سعی کردم که در طراحی نقشه مانند شهید ستاری به صورت نقطه به نقطه مناطق را بشناسم که با الگو قرار دادن ایشان توانستم تا حدودی موفق شوم.

تا سال ۱۳۶۲ ایشان با حضور در رادارها و استقرار در آن، امور مربوط به رادار را انجام می‌دادند. پس از سال ۱۳۶۲ تغییر و تحولاتی در نیروی هوایی رخ داد و تیمسار صدیق به عنوان فرمانده نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب شدند.

در همین زمان، شهید بابایی که فرمانده پایگاه هوایی اصفهان بودند به سمت معاون عملیات پدافند و معاون پایگاه رعد منصوب و پس از این بود که شهید ستاری معاون شهید بابایی شده و امور مربوط به رادار، توپخانه و سایر امور پدافندی را عهده دار و به نوعی قائم مقام شهید بابایی بود.

در آن سال ستاد پدافند هوایی به ریاست دکتر حسن روحانی نیز تشکیل شد که شهید ستاری در آن ستاد نیز نقش مهمی ایفا کرد. پنج نفر از جمله گردانندگان پدافند هوایی کشور بودند که متشکل از افرادی چون: شهید بابایی، شهید ستاری، شهید اردستانی، امیر غلامی و بنده می‌گردید.

با توجه به اینکه شما در زمینه پشتیبانی، از همراهان شهید ستاری بودید، چه ویژگی‌های مدیریتی را در ایشان به صورت بارز دیدید؟

اول آنکه در رابطه با آن چیزی که به او محول می‌شد، بی‌نهایت جوانب امر را مورد سنجش قرار می‌داد. شهید ستاری برای انجام یک مأموریت محوله تمام جزوات و کتاب‌های قبل و بعد از انقلاب، نقشه‌ها، راهبردها و اسناد را بررسی کرده و پس از آن مأموریت را انجام می‌داد.

پس از مطالعه شروع به چیش افراد تیم کرده و با انتخاب افراد شایسته و با حمایت از این افراد، کار را به خوبی پیش می‌برد. شهید ستاری به هیچ عنوان اهل رها کردن مدیر خود نبود بلکه تا جای ممکن از ابتکارات مدیر زیر دستی حمایت کرده و به هدف خود می‌رسید.

در زمان خدمت بسیار اتفاق افتاده بود که ناهار پیش من می‌آمد و می‌گفت از بابت یک موضوع نگران هستم و از من می‌پرسید که چه پیشنهادی دارم. پس

توانست امنیت کشور را تامین کند.

روز به روز که از عمر این پایگاه می‌گذشت، پیش‌بینی‌های شهید ستاری برای من تحقق پیدا می‌کرد و شاهد آن بودم که این شهید بزرگوار چه دید استراتژیکی داشتند. شهید ستاری پیش‌بینی کرده بودند که در آینده نیروهای تندرو در مرز افغانستان برای ما مشکل ایجاد کرده و با سوء استفاده از فقر مردم ما و افغانستان در منطقه، امنیت شرق کشور را به خطر می‌اندازند و این پایگاه نظامی توانست تا اندازه زیادی امنیت ما را تامین کند. در همین منطقه بیرجند ما فاقد رادار بودیم که پس از شهادت شهید ستاری به همراه امیرغلامی به آنجا رفتیم و در آنجا نیز یک رادار مستقر کردیم تا بر امنیت منطقه افزون شود. پشتکار و همت این شهید نیز مثال زدنی است و می‌تواند سرمشق بسیاری قرار گیرد؛ از این خصیصه شهید ستاری نیز نمونه‌های فراوانی وجود دارد که در یکی از آنها شاهد آن بودیم که تعداد ۲۸۰۳ از واحدهای سازمانی نیروی هوایی در قصر فیروزه که به شهرک شهید بهشتی معروف است به صورت نیمه تمام از قبل از انقلاب باقی مانده بود و به دلیل درگیر شدن در جبهه نیز عملاً تا پایان جنگ امکان

اتوبوس به عنوان سرویس کارکنان نیروی هوایی، نیروها را از محل کار به منزل می‌رساندند و شهید ستاری گفتند که ظرف مدت ۶ ماه باید تعداد این اتوبوس‌ها به صفر برسد و این افراد عید امسال را در منزل خودشان باشند. (حدوداً اواخر تابستان و چند ماه پس از ارتحال حضرت امام خمینی(ره) بود که شهید ستاری دستور تکمیل واحدهای نیمه تمام را صادر کردند)

بالاخره کار را آغاز کردیم و ۱۰ بلوک ۴۰ واحدی را ظرف مدت ۶ ماه تکمیل کردیم و در مدت انجام کار نیز شهید ستاری هر چند روز بر روند کار نظارت می‌کردند. نزدیک اتمام پروژه و عید نوروز بود که تمام آن ۴۰۰ واحد آماده شد اما یک مشکل کوچک وجود داشت و آن هم اینکه درب‌های داخل خانه‌ها آماده نبود.

شهید ستاری گفتند که اگر مردم وارد این خانه‌ها شوند و به جای درب، فعلاً از پتو یا پارچه استفاده کنند، بهتر از آن است که در خانه‌های اجاره‌ای باشند و خودشان متوجه اند که در حال حاضر به اندازه کافی بودجه وجود ندارد. اما من مخالف این نظر بودم و برای همین هم زمان با اتمام پروژه یک کارگاه کوچک درب سازی در بابلسر راه انداختم و

ناگهان در یک روز شهید ستاری دیدند که دو تریلی درب در مقابل ساختمان است.

ایشان که می‌دانستند من پولی در اختیار ندارم، متعجب از من پرسیدند که این درب‌ها از کجا آمده است؟! من نیز به ایشان پاسخ دادم برای این درب‌ها پولی پرداخت نکردم بلکه چند نیروی مازندران در اختیار داشتم که نمی‌توانستند در تهران کار کنند و من آنها را برای کار به بابلسر فرستادم که شهید ستاری هم از این اقدام بسیار استقبال کردند.

شهید ستاری به اندازه‌ای از احداث آن کارگاه خوشحال شدند که گفتند آن کارگاه باید به کارخانه تبدیل شود و برای این کار نیز ۵ میلیون تومان در اختیار من قرار دادند. من هم با آن ۵ میلیون هم مواد اولیه تهیه کردم و هم یک دستگاه به قیمت ۸۰۰ هزار تومان خریدم و علاوه بر این کارخانه درب سازی، کارخانه سنگ اصفهان را نیز برای این منازل راه انداختم.

از دیگر برکات این خانه‌های سازمانی این بود که در محل ساخت خانه‌های سازمانی، تعدادی کارگر(حدود ۴۰ نفر) از سال‌ها قبل (پیش از انقلاب) حضور داشتند و از آنجایی که بیمه شده بودند، کسی نمی‌توانست آنها را اخراج کند. بنده به شهید ستاری پیشنهاد دادم که به آنها نیز خانه سازمانی بدهیم و در محل زندگی فعلی آنها نیز برای مجتمع، زمین بازی درست کنیم که شهید ستاری نیز قبول کردند.

روزی که به آن ۴۰ نفر خبر خانه دار شدن آنها را دادم، باور نمی‌کردند که ارتش به نیروهای بیمه‌ای خود نیز خانه سازمانی بدهد و اشک شوق می‌ریختند. من هم به آنها گفتم که برای شهید ستاری دعا کنند.

جالب آنکه برای ساخت آن زمین بازی هم شهید ستاری گفتند که پول نداریم اما باید ساخته شود که من با فروش آهن‌های ضایعاتی ساختمان، بودجه ساخت زمین را تامین کردم و شهید ستاری هم پس از ساخت آن زمین بازی، بارها کنار زمین می‌نشستند و بچه‌ها را مشاهده می‌کردند.

تا زمان شهادت ایشان حدود ۲۴۰۰ واحد به اتمام رسید و تنها ۴۰۰ واحد باقی ماند که متأسفانه هنوز هم نیمه تمام مانده است. در کنار این، خانه‌های سازمانی در اصفهان، بوشهر، اهواز، بهبهان، شیراز و... نیز به همت ایشان که حدود ۱۰۰۰ واحد می‌شد، در دوره ایشان به اتمام رسید.

اعتقاد شهید ستاری بر این بود که نظامی باید بالای سر کار خود بوده و دغدغه دیگری نداشته باشد. اینگونه نباشد که قسمت زیادی از حقوق خود را برای اجاره منزل بدهند.

در ماجرای انتقال بیمارستان نیروی هوایی به محل فعلی آن(بیمارستان ۶۰۰ تخت خوابی بعثت) نیز با همین پشتکار عمل کردند. یک روز به ایشان



به اتمام رساندن آن وجود نداشت.

پس از جنگ برای این موضوع نیز مرا فرا خواندند از من پرسیدند که چرا این خانه‌ها خالی است؟! من هم گفتم این خانه‌ها باید تکمیل شود؟ شهید ستاری گفتند که تکمیل شود یا تکمیل کنیم؟! که من گفتم هیچ فرقی ندارد در هر صورت باید ما آن را انجام دهیم.

شهید ستاری چند روز به من وقت دادند تا برنامه تکمیل خانه‌ها را به ایشان اعلام کنم و در نهایت قرار شد که با حدود ۱۰۰ سرباز کار را آغاز کنیم و طی مدت ۶ ماه این واحدها را به پرسنل نیروی هوایی تحویل دهیم. در آن زمان حدود ۶۰

شهید ستاری پیش‌بینی کرده بودند که در آینده نیروهای تندرو در مرز افغانستان برای ما مشکل ایجاد کرده و با سوء استفاده از فقر مردم ما و افغانستان در منطقه، امنیت شرق کشور را به خطر می‌اندازند و پایگاه نظامی که با دستور ایشان ساخته شد توانست تا اندازه زیادی امنیت ما را تامین کند

انجام می‌داد. در عملیات بیت المقدس نیز بحث ایجاد رادار در بندر امام خمینی (ره) به وجود آمد که شهید ستاری از این محل به صورت بسیار دقیق کار هدایت جنگنده‌ها را انجام می‌داد.

در کنار مواردی که اشاره داشتید، به نظر شما مهم ترین اقدام شهید ستاری برای اعتلای نیروی هوایی چه بود؟

به نظر من مهم ترین اقدام ماندگار شهید ستاری، تأسیس دانشگاه شهید ستاری و دانشکده خلبانی اصفهان بود. ایشان همواره می‌گفتند ما زمانی می‌توانیم خوب بجنگیم که سواد خوبی داشته باشیم و بر همین اساس این مراکز علمی را به وجود آوردند که همچنان اثر آن قابل مشاهده است. ضمن آنکه ابتکار مهم شهید ستاری برای بقا و تجدید حیات نیروی هوایی، به کار گرفتن جوانان دارای مدرک سوم راهنمایی در نیرو بود که در ابتدا مخالفت‌های فراوانی در این رابطه صورت گرفت. طرح شهید ستاری از این قرار بود که افراد دارای مدرک سیکل وارد نیروی هوایی شوند و پس از طی مراحل آموزشی به مدت سه سال به آنها دیپلم داده شود تا راحت تر وارد نیروی هوایی شوند. پس از گذر سال‌ها وقتی به آن افراد نگاه می‌کنیم که

اما این بار اینگونه نبود! شهید ستاری هم در این لحظه لبخند زدند و گفتند که لو رفتم. البته عده کمی هم بخاطر همین خصیصه ایشان نسبت به شهید ستاری حسادت می‌کردند و بعضا می‌گفتند که جا نماز آب می‌کشد.

چگونه ستاری، ستاری شد؟

نوع بزرگ شدن ایشان در خانواده ای مذهبی و تربیت شدن نزد پدری شاعر و مادری متدین و روستایی بودن خانواده وی، از ستاری یک شخصیت اخلاقی و خودساخته تولید کرد. از همه اینها مهمتر، متأثر شدن از فرامین امام خمینی (ره) از ایشان یک شخصیت عالی به وجود آورد.

به نظر شما مهم ترین اقدام ایشان در جنگ تحمیلی چه بود؟

البته شهید ستاری اقدامات مهم فراوانی طی جنگ هشت ساله تحمیلی انجام داد اما یکی از این نقاط عطف به عملیات فتح مبین باز می‌گردد. بعد از اینکه رادار دهلران به دست عراق افتاد، ما در منطقه خود کور شده بودیم. شهید ستاری برای هدایت جنگنده‌ها از امیدیه و دزفول، بر روی سد دز یک رادار ایجاد کرد و از ابتدا تا انتها عملیات فتح المبین، کار هدایت موشک‌ها و هواپیماها را

گفتم که به نظرم در انتقال بیمارستان عجله به خرج می‌دهی که ایشان در پاسخ به من گفتند که اگر ما الان این کار را انجام ندهیم، بعد ما این کار روی زمین می‌ماند و باید الآن تماش کنیم چرا که الان تعداد زیادی از کارکنان به قصر فیروزه آمده اند و اگر مشکل درمانی برای آنها به وجود بیاید به محل مناسبی نیاز دارند. ایشان برای انتقال بیمارستان حتی از تعطیلات عید نوروز هم نگذشتند و در نوروز سال ۷۱ همه را نگه داشتند تا بیمارستان هر چه سریع تر منتقل شود.

خط قرمز شهید ستاری در کار چه بود؟

شهید ستاری در عین حال که اهل مدارا بود و نسبت به همه افراد (بزرگان نظام، سربازان، درجه داران، خلبانان و...) بسیار دلسوز بود اما در عین حال اگر می‌دید که کسی در حال سوء استفاده از رفاقت با فرمانده نیروی هوایی است و کار نمی‌کند، بی تعارف او را کنار می‌گذاشت.

برای مثال همان آموزش بولدزر را هم که دید برای آن بود که قصد داشت یک سری مجتمع خدماتی در قصر فیروزه ایجاد کند که فرد مسئول آن پروژه به دلیل مشغله فراوان اندکی اهمال داشت اما شهید ستاری خودش وارد کار شد و پشت بولدزر نشست. به من هم گفت به آن رفیق بگو نمی‌خواهد کار را تمام کند؟!

در یک کلام پیش از انقلاب شهید ستاری را به عنوان یک افسر رادار باهوش می‌شناختند و پس از انقلاب نیز نبوغ، دانش و ذکاوت ایشان به طور کامل به منصفه ظهور رسید.

به لحاظ شخصی و اخلاقی چطور؟ چه برجستگی‌هایی داشتند؟

شهید ستاری دارای یک عرفان خفی بود و زمانی که روزه مستحبی می‌گرفت، هیچ کس حتی مسئول دفتر وی متوجه نمی‌شد و در هنگام ناهار با رفتن به خانه یا مهرآباد یا قلعه مرغی را بهانه می‌کرد تا کسی متوجه نشود.

یک روز که ماه شوال هم بود جهت بازدید به قصر فیروزه آمد و من به صورت اتفاقی در آنجا بودم. دیدم که شهید ستاری حال جسمی نامناسبی دارد و وقتی از او علت را جویا شدم، مسائلی چون کار زیاد روزانه، ترافیک و... را بهانه کردند اما من می‌دانستم که ایشان روزه هستند.

نزدیک افطار بود که به ایشان گفتم من هم روزه ام و منزل برای افطار آش درست کرده اند. می‌خواهم بگویم تا آن را بیاورند، آیا شما هم افطار را اینجا می‌مانید؟ شهید ستاری همچنان روزه بودن خود را انکار می‌کردند تا اینکه راننده را برای آوردن آش فرستادم.

شهید ستاری از من پرسیدند که چگونه این موضوع را فهمیدم که من نیز گفتم اگر شما روزه نبودید، به محض آمدن به قصر فیروزه تقاضای چای می‌کردید



بعضی از آنها سروان و سرگرد شدند به عمق نگاه شهید ستاری پی می‌بریم که چه شرایطی مناسبی هم برای آنها و هم برای نیروی هوایی به وجود آورد. شهید ستاری برای این کار حتی با آموزش و پرورش نیز هماهنگ کرد تا دیپلم این افراد را تایید کند و این کار باعث شد تا همین افراد بعدها فوق دیپلم خود را بگیرند و بعضی از آنها تکنسین هم شوند. جالب این بود که شهید ستاری از آموختن به همه افراد نیز هیچ واهمه ای نداشت و برای نمونه یک روز به من گفت که امکان دارد آن سربازی که با بولدزر کار می‌کند، یکی دو روزی بولدزر را در اختیار من قرار دهد تا یاد بگیرم!

مهم ترین اقدام ماندگار شهید ستاری، تأسیس دانشگاه شهید ستاری و دانشکده خلبانی اصفهان بود. ایشان همواره می‌گفتند ما زمانی می‌توانیم خوب بجنگیم که سواد خوبی داشته باشیم و بر همین اساس این مراکز علمی را به وجود آوردند که همچنان اثر آن قابل مشاهده است



فرمانده نیروی هوایی سال‌های سخت این مرز و بوم، چنان جامع‌الاطراف بود که تنها مشغولیت ذهنی وی، ارتقای برد موشک‌ها نبود بلکه ارتقای سطح زندگی نیروهای تحت امر نیز از جمله دغدغه‌های ذهنی وی بود. سر‌تیب دوم بازنشسته «بدالله بدالهی‌فر» که در سال ۱۳۴۳ با اخذ دیپلم به دانشگاه افسری نیروی زمینی رفته و پس از آن با طی دوره زبان انگلیسی در دانشکده نیروی هوایی، جهت آموزش دوره‌های رادار دور برد به آمریکا اعزام شد، از هم‌زمان قدیمی‌شهرید ستاری است که از نخستین روزهای جنگ تحمیلی و در بسیاری از عملیات‌ها افتخار دوشادوشی با وی داشت. بدالهی‌فر نخستین کسی بود که از سوی شهید ستاری به عنوان مدیرعامل فروشگاه‌های زنجیره‌ای نیروی هوایی (که بعدها به شمس معروف شد) منصوب گردید و علاوه بر این از ابتکارات غیراداری شهید ستاری نیز اطلاعات جالبی در اختیار داشت که در این گفتگو به قسمت‌هایی از آن اشاره داشته است.



میراثی برای ارتقای سطح زندگی پرسنل

**بدالله بدالهی‌فر؛ نخستین مدیرعامل
فروشگاه‌های زنجیره ای شمس مطرح کرد**

شهید ستاری را برای نخستین بار در کجا دیدید؟

شهید ستاری سال ۱۳۴۵ وارد دانشکده نیروی زمین شد و در آن زمان من وارد سال سوم دوره خود شده بودم و به همین دلیل رابطه چندانی با یکدیگر نداشتیم. تا اینکه شهید ستاری در سال ۱۳۴۹ به پایگاه همدان منتقل شد و من نیز در سال ۱۳۵۰ به همدان رفتم و آنجا بود که رابطه دوستی و همکاری ما به طور جدی آغاز شد. محیط کار ما نیز به نحوی بود که رابطه ما را نزدیک تر ساخت.

حتی در دوران انقلاب اسلامی که همه جا (حتی ارتش) بر اساس دستور امام خمینی (ره) تعطیل شد، تنها جایی که دائما کار خود را انجام می‌داد همین پدافند بود که حتی یک لحظه هم رادارها خاموش

نشد. این آغاز آشنایی ما بود و به دلیل اینکه خانه‌های سازمانی ما نیز در همان پایگاه همدان بود، عصرها و در ساعت فراغت نیز به صورت خانوادگی در کنار یکدیگر بودیم که این موضوع نیز بر عمق روابط ما افزود. **دوران حضور شما و ستاری در همدان چگونه گذشت؟**

خصوصیتی از امیر ستاری که برای خیلی‌ها جالب به نظر می‌رسید این بود که در حرف مختلف صاحب تخصص بود؛ جوشکاری، نقاشی ساختمان، نقاشی حرفه ای، بنایی و... انجام می‌دادند. دلیل همه فن حریف بودن ایشان نیز از این قرار بود که از دوران کودکی سختی‌های فراوانی را متحمل شده بود و به همین دلیل به سراغ کارهای مختلف رفت. **هوش ایشان در نیروی هوایی چگونه خود را نشان داد؟**

او در نیروی هوایی به معنای واقعی کلمه یک نابغه بود. در اثبات نابغه بودن ایشان همین بس که شهید ستاری در زمانی که به درجه ستوان دومی مفتخر گردید، از همدان به تهران منتقل شد و دیگر به هیچ کجا

نرفت. علت عدم جابه‌جایی وی از تهران به این دلیل بود که فرماندهان ارشد به دانش و اطلاعات وسیع شهید ستاری نیاز داشتند و راضی به رفتن او نبودند. هر کجا که فرمانده و معاونان پدافند (که تیمسار هم بودند) به بن بست می‌رسیدند، از ستاری کمک می‌گرفتند و همین موضوع موجب شده که نتوانند از ستاری دل بکنند.

ستاری در چه زمینه‌هایی به آنها کمک می‌کرد؟

بیشتر در زمینه عملیاتی به آنها مشاوره می‌داد. همچنین در مقاطعی برنامه‌های خاصی برای بازدید مقامات از پدافند بود که طراحی و اجرای برنامه‌ها را به شهید ستاری واگذار می‌کردند. الحق و الانصاف هم کارها را به نحو احسن و به بهترین شکل انجام می‌داد. هیچ کس نمی‌توانست هیچ ایرادی از ایشان بگیرد. مسئولیت پذیری ستاری چنان بود که با آغاز جنگ تحمیلی وارد جبهه شد و تا پایان جنگ پای خود را از منطقه و جنگ بیرون نگذاشت. در صورتی که با توجه به تخصص خود

می‌سپرد و بحمدالله پس از مدتی آن کار شدنی می‌شد. همچنین کار را که به کسی می‌سپردند، زمان مشخص برای اتمام کار می‌خواستند. خدمت ایشان شب و روز نداشت و بعضی اوقات پیش می‌آمد که نیمه‌های شب به پروژه‌های در دست اقدام سرکشی می‌کردند.

رسیدگی به اوضاع خانواده رزمندگان از دیگر خصوصیات شهید ستاری بود؛ بالاخره در زمان جنگ نیروهای پدافند آوارگی را با تمام وجود لمس کردند و اوقاتی پیش می‌آمد که نیروها تا چند ماه حتی یک بار هم به خانه خود نمی‌رفتند. شهید ستاری دائماً به خانواده رزمندگان سرکشی کرده و بدون هیچ چشم‌داشتی به آنها کمک مالی می‌رساند.

افراد بسیاری از اقدامات و ابتکارات شهید ستاری در زمینه رادار (به خصوص در والفجر ۸) مطلع هستند. شاید درخشش شهید ستاری در زمینه رادار موجب پنهان ماندن سایر خدمات ایشان در طول جنگ تحمیلی شده باشد. کمی از خدمات غیرراداری شهید ستاری بگویید.

تاسیس قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء با کمک امیر غلامی و سرهنگ قشقایی از جمله خدمات شهید ستاری بود. این قرارگاه یک سری بولدور و ماشین آلات سنگین در اختیار نیروی هوایی قرار داد تا به کارهایی مانند سنگر سازی و ساخت سایر زیرساخت‌ها برای پدافند هوایی بپردازد. شهید ستاری برای مکان این قرارگاه یک کارخانه یخ متروکه (در جاده اهواز به سمت مسجد سلیمان) را در نظر گرفت. با بازسازی اتاقک‌های کارخانه، این قرارگاه در سال ۱۳۶۱ به فرماندهی امیر غلامی و مدیریت اجرایی سرهنگ قشقایی شکل گرفت. این قرارگاه علاوه بر اینکه سنگر و سکو برای سامانه موشکی‌هاگ می‌ساخت، پشتیبانی مواد غذایی به مناطق صعب العبور، رساندن پتو و... را بر عهده داشت.

این قرارگاه خدمات زیادی به پدافند انجام داد به خصوص آنکه بعضاً پیش می‌آمد که پدافند برای انجام عملیات به جایی می‌رفت و نیروهای دیگر (ارتش یا سپاه) پشتیبانی از نیروهای پدافند را رها می‌کردند. (به دلیل جا به جایی محل عملیات). این قرارگاه در این مواقع خدمات بسیار مهمی به نیروهای پدافند عرضه کرد.

اتفاقاً یک بار به همراه شهید ستاری برای

برای سپاه پاسداران) هم قابل توجه بود و با گذشت چند عملیات، به معنای واقعی کلمه همه به ایشان ایمان آوردند. شاید کسی در آن زمان پی به اهداف شهید ستاری از ارائه یک سری طرح‌ها نمی‌برد اما با بررسی بیشتر طرح‌ها و نظرات شهید ستاری، به عمق دیدگاه وی پی می‌بردند. به جرات می‌گوییم که شهید ستاری در دوران فرماندهی خود بر نیروی هوایی نیز همین رویه را داشتند. کارهایی را انجام دادند که هیچ کس قبل و بعد از ایشان انجام نداد.

برای اثبات این ادعا چه شواهدی دارید؟
شهید ستاری در دوران فرماندهی خود بر نیروی هوایی، خصیصه‌هایی را با خود به همراه داشت که این را به راحتی اثبات می‌کند. اولاً ایشان با کمی کار کردن با افراد به خوبی از روحیات و توانمندی‌های آنها با خبر می‌شد. پس از آن با واگذاری کارها بر اساس توانمندی‌ها، نسبت به فرد مامور حداکثر اطمینان را به خرج می‌داد.

برای مثال چند هواپیما از رده خارج شده داشتیم که ایشان با بازگرداندن کارشناسان بازنشسته مجدداً آنها را بازسازی و در اختیار نیروی هوایی قرار دادند. شهید ستاری کارهای نشدنی را به اشخاص

می‌بایست در رادارها مستقر می‌شد اما دائماً در منطقه بودند و نمی‌توانست، زمانی که رادار بندر امام (ره) در پتروشیمی ماهشهر افتتاح شد، ایشان به دلیل حساسیت این رادار، دائماً در آنجا بودند.

علت حساسیت رادار بندر امام خمینی (ره) چه بود؟

نزدیکی به آبادان و خرمشهر بر اهمیت این رادار افزوده بود. به خصوص در عملیات شکست حصر آبادان، این رادار نقش مهمی داشت. در عملیات آزاد سازی خرمشهر هم این رادار بسیار نقش آفرینی کرد. عراقی‌ها هم خیلی تلاش کردند که این رادار را از بین ببرند اما هیچ وقت نتوانستند و خوشبختانه دو باری که برای تعمیر این رادار رفتیم، هیچ تلفاتی نداشتیم.

در کدام عملیات‌های مهم نیروی هوایی در کنار شهید ستاری بودید؟

در زمان فرماندهی من بر پایگاه دزفول، در حوزه استحفاظی من حدود ۴ عملیات مهم (از جمله والفجر مقدماتی، خیبر و محرم) انجام شد که شهید ستاری در همه این عملیات‌ها نظرات بسیار تعیین کننده ای ارائه کردند.

نظرات شهید ستاری نه تنها در حوزه پدافند و نیروی هوایی بلکه برای همه نیروها (حتی

شهید ستاری در نیروی هوایی به معنای واقعی کلمه یک نابغه بود. کارها را به نحو احسن و به بهترین شکل انجام می‌داد. هیچ کس نمی‌توانست هیچ ایرادی از ایشان بگیرد. نظرات شهید ستاری نه تنها در حوزه پدافند و نیروی هوایی بلکه برای همه نیروها (حتی برای سپاه پاسداران) هم قابل توجه بود و با گذشت چند عملیات، به معنای واقعی کلمه همه به ایشان ایمان آوردند





تاسیس قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء با کمک امیر غلامی و سرهنگ قشقایی از جمله خدمات شهید ستاری بود. این قرارگاه یک سری بولدوزر و ماشین آلات سنگین در اختیار نیروی هوایی قرار داد تا به کارهایی مانند سنگر سازی و ساخت سایر زیرساخت‌ها برای پدافند هوایی بپردازد

عبور کرده و حلقه کوتاه برد هم که اصلاً عمل نمی‌کرد. شهید ستاری یک ابتکار مهم به خرج داد و با برعکس کردن این حلقه‌ها، دشمن را گرفتار کرد. بدین ترتیب تا به منطقه می‌آمدند با سد آتش توپ‌های ۲۳ میلیمتری روبه‌رو شده و باز می‌گشتند. به نظر شما چه جنبه‌هایی از شخصیت شهید ستاری همچنان ناشناخته باقی مانده است؟

تدین بدون تظاهر از جمله جنبه‌های ناشناخته شهید ستاری است. ایشان و شهید صیاد از جمله افرادی بودند که از همان زمان افسری و در زمان شاه، اهل نماز بودند و هیچگاه این خصیصه خود را هم به رخ کسی نکشیدند.

سواد علمی ایشان در زمینه نیروی هوایی نیز هنوز ناشناخته است. به طوری که فرمانده نیروی هوایی پس از دیدار با ایشان گفتند که تاکنون فرمانده‌ای با این سطح سواد ندیدند. اطلاعات ایشان از موتور هواپیما به مراتب بیشتر از خلبانان و تکنسین‌های موتور بود و این موضوع نیز زبانزد نیروها بود. بی اغراق باید بگویم که ایشان اگر مهم‌ترین عامل پیروزی ما در جنگ نبودند از جمله مهم‌ترین عوامل بودند که هنوز هم جایگاه واقعی ایشان در جنگ تحمیلی ناشناخته باقی مانده است.

متأسفم که برخی از افراد به گونه‌ای عمل کردند که شهدای ارتش به خوبی شناخته نشدند، شهدایی چون شهید آبناسان و شهید ستاری از جمله آن شهدا بودند. تاسیس دانشگاه نیروی هوایی از دیگر اقدامات شایسته او بود که برکات آن هنوز

نیز در آنجا اسکان پیدا کردند. با دستور ایشان، این مکان برای ایجاد قرارگاه عملیاتی آماده شد و شهید بابایی نیز به عنوان نخستین فرمانده قرارگاه عملیاتی رعد انتخاب شدند. جالب است که شهید ستاری با وجود آنکه این قرارگاه را تاسیس کردند کمتر در آن حضور می‌یافتند و بیشتر وقت خود را در منطقه عملیاتی می‌گذراندند.

از دیگر ابتکارات غیر راداری شهید ستاری، مساله جابه جایی جنگ افزارها بر اساس ارتفاع بود؛ به طور معمول جنگ افزارهای ضد هوایی، تقسیم بندی ارتفاع پست، ارتفاع میانه و ارتفاع بالا دارد.

ارتفاع پست نخستین حلقه‌ای بود که دور منطقه مورد حفاظت چیده می‌شد. پس از آن ارتفاع متوسط و در رینگ آخر نیز ارتفاع بلند قرار می‌گرفت. منتهی از آنجا که منطقه خوزستان یک حالت کفی و مسطحی داشت، هواپیماهای عراقی با پرواز بر روی چمن‌ها، به منطقه مورد نظر خود نزدیک می‌شدند و ناگهان اوج می‌گرفتند. این موضوع باعث می‌شد تا ضد هوایی‌های ارتفاع بلند اصلاً هواپیما را نبیند و هواپیماهای عراقی به راحتی از حلقه ارتفاع بلند و ارتفاع میانه

بازدید از حورالعظیم رفته بودیم که قرار شد از یک توپ ۳۵ میلیمتری دیدن کنیم. زمانی که به آنجا رسیدیم ناگهان متوجه شدیم که ۱۱ نفر در همان منطقه حضور دارند که چند روزی است هیچ پشتیبانی از آنها نشده و از شدت گرسنگی تمام نان‌های خشک شده را نیز خوردند. شهید ستاری یک خصیصه داشتند که همواره در ماشین خود اقلامی مانند نان، کنسرو، کمیوت، آب و گاهی اوقات میوه تازه هم داشتند که بین آنها توزیع کردند. برای جلوگیری از این قبیل مسائل بود که شهید ستاری قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء نیروی هوایی را ساختند تا بتوانیم در شرایط حساس به خوبی عمل کنیم. از دیگر ابتکارات شهید ستاری به وجود آوردن قرارگاه پدافند هوایی به نام رعد بود. برای این کار به همراه ایشان و امیر غلامی برای تعیین مکان رفتیم که با نظر شهید ستاری، قرار شد مکانی انتخاب شود که حتی الامکان از تیررس توپخانه عراق به دور باشد. پیش از انقلاب قرار بود گروه پدافندی اهواز تشکیل شود و برای همین هم مکانی به آن اختصاص پیدا کرد اما پس از انقلاب یک گروه از بسیجیان به آنجا رفته بودند و در کنار آن گروهی از جنگ زده‌ها

هوایی رسیده بود که ایشان به فکر ایجاد یک ساز و کار مستقل افتادند. من به شهید ستاری گفتم که من آدم کاسبی نیستم و مالی که به دست من بسپارید، طی مدت کوتاهی از دست می‌دهم. اما افرادی را می‌شناسم که به شما معرفی کنم.

شهید ستاری گفتند که من همه را می‌شناسم و نیازی نیست که کسی را به من معرفی کنی. من تو را به عنوان مدیرعامل یک فروشگاه زنجیره ای انتخاب کردم، برو و هر کاری که می‌توانی انجام بده.

من که تا آن روز تجربه چنین کاری را نداشتم به سراغ امیر غلامی رفتم تا از ایشان کمک بگیرم. بالاخره ایشان فرمانده لجستیکی نیرو بودند و در این زمینه اطلاعاتی داشتند. در ابتدا تعدادی پرسنل انتخاب کردیم و امکاناتی را از نیرو گرفتیم و سپس به سراغ خرید اجناس رفتیم. شکر خدا در مدت سه سالی که این مسئولیت را بر عهده داشتم، ۳۳ فروشگاه را در سراسر کشور افتتاح کردیم که امروز به ۴۵ شعبه رسیده است و خدماتی به نیروها ارائه می‌دهد. الان این فروشگاه‌ها به وضعیت بسیار مطلوبی رسیده است.

که بعد از شهادت ایشان به شمس معروف شد از جمله مظاهر این توجه بود که دست بر قضا من نخستین مدیرعامل آن بودم. به خاطر دارم که فرمانده گروه پدافند تبریز بودم و ایشان برای بازدید به تبریز آمدند که گفتند فردا به دفترم در تهران بیا که کاری با شما دارم. من اصلاً اطلاع نداشتم که برای چه کاری این دستور را دادند و ادب نظامی هم حکم می‌کرد که سوالی از ایشان نپرسم.

با حضور در دفتر ایشان به من گفتند که می‌خواهم یک شبکه مصرف برای کارکنان نیروی هوایی ایجاد کنم و تو را هم برای مدیرعاملی انتخاب کردم. ما در آن زمان فروشگاه‌های اتکا را نیز داشتیم و برای همین پرسیدم که اختلالی در کار پیش نمی‌آید؟! ایشان هم پاسخ دادند که ما کار خودمان را می‌کنیم و آنها هم کار خودشان را انجام می‌دهند و مشکلی نیست.

چه شد که به فکر تاسیس این فروشگاه با وجود فروشگاه‌های اتکا افتادند؟

به طور کلی به دنبال تحقق امور رفاهی پرسنل بودند. البته این احتمال را می‌دهیم که گلایه ای به ایشان در خصوص عدم خدمت رسانی مناسب اتکا به پرسنل نیروی

هم برای نیروی هوایی محسوس است و این موضوع همچنان ادامه دارد.

شهید ستاری آن چنان جامع الاطراف فکر می‌کرد که حتی به فکر اوقات فراغت خانواده رزمندگان نیز بودند. برای همین در قصر فیروزه ۲ یک کارگاه دوزندگی ایجاد و با آوردن چرخ خیاطی، خانم‌ها را به کار گرفت. شخصی به نام «سیاه پوشان» را که یک ابزار مند بود، مسئول این کار کرد. با این کار هم خانم‌ها را از بیکاری در می‌آوردند و به آنها حقوق می‌دادند و هم هزینه‌های نیروی هوایی را کاهش دادند. **تقویت شبکه دیدبانی نیز از دیگر اقدامات غیر راداری برجسته شهید ستاری بود. این شبکه نسبت به گذشته آن چه تفاوت محسوسی داشت؟**

این شبکه تا پیش از انقلاب نیز وجود داشت اما این گستردگی و دقت در آن دیده نمی‌شد. نیاز به تقویت شبکه دیدبانی زمانی احساس شد که هواپیماهای عراقی در مناطق کور راداری ما پرواز می‌کردند و زمانی ما متوجه می‌شدیم که دیگر فایده ای نداشت. ما یک واحد درست کردیم که به محض رؤیت جنگنده‌های عراقی، با رادار به مرکز عملیات فرماندهی خبر می‌دادند که از فلان نقطه هواپیما در حال آمدن است و ما هم کار خود را انجام می‌دادیم.

برای نمونه تا زمانی که موشک‌های فونیکس (موشک‌های مخصوص اف ۱۴) را در اختیار داشتیم، هواپیماهای دشمن جرات نداشتند تا در مقابل اف ۱۴ قرار گیرند چرا که بلافاصله منهدم می‌شدند. اما با تمام شدن موشک‌های فونیکس، کار ما سخت شد و جنگنده‌های عراقی جسارت پیدا کردند. اما شهید ستاری بیکار ننشست و با بستن موشک‌های دیگر روی اف ۱۴ مشکلات را تا حدی مرتفع کردند. این کار زحمت و پیچیدگی‌های فنی زیادی داشت که شهید ستاری با پشتکار مثال زدنی خودشان آن را عملی کردند.

لطفاً کمی در مورد خدمات شهید ستاری پس از نیروی هوایی و به خصوص تشکیل فروشگاه‌های شمس توضیح دهید.

همانطور که گفتم، شهید ستاری ارتقا همه جنبه‌های لازم برای نیروی هوایی را مد نظر داشتند و اینگونه نبود که پرداختن به مسائل نظامی ایشان را از مسائل رفاهی کارکنان غافل کند.

ایجاد فروشگاه‌های زنجیره ای نیروی هوایی

ایجاد فروشگاه‌های زنجیره ای نیروی هوایی که بعد از شهادت امیر ستاری به شمس معروف شد از جمله مظاهر توجه ایشان به مسائل رفاهی کارکنان بود که دست بر قضا من نخستین مدیرعامل آن بودم





با هر فرمانده ای که به صحبت می‌نشینی، ناگفته‌های فراوانی از شهید ستاری دارد و گویی برای این ناگفته‌ها نیز پایانی نیست. سرتیپ دوم پدافند هوایی آقای «منوچهر عرفانیان» از آن دسته نظامیانی است که سابقه دوستی دیرینه ای با شهید ستاری دارد و در این گفتگو با زوایای مختلف زندگی فرمانده شهید نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران اشاره داشته است.

گفتگو با جانشین شهید ستاری در معاونت عملیات پدافند نیروی هوایی



ابتکار عجیب در برابر موشک‌های ضد رادار عراق

بودند. شهید ستاری از این ماکت‌ها از چند جهت استفاده می‌کردند. اولاً اگر نمونه ای از آن هواپیما در ایران وجود نداشت، با استفاده از آن ماکت توضیحاتی در مورد هواپیما و جنگنده ارائه می‌کردند. ثانیاً در نمایشگاه‌های تخصصی این ماکت‌ها را به نمایش می‌گذاشتند که برای بازدیدکنندگان و کارشناسان بسیار جذاب بود. آخرین استفاده شهید ستاری از آن ماکت‌ها هم تقدیم تمامی آنها به موزه نیروی هوایی بود که با این کار هم خدمتی ماندگار به نیروی هوایی ارائه دادند.

یک فرد خودساخته و متکی به نفس به معنای واقعی کلمه بود. یک روز به دفتر آمد و به من گفت: «حاجی با ماشین خودم تصادف کردم». شهید ستاری در آن زمان یک خودروی گالانت داشت که با آن سر کار می‌آمد. در یکی از روزها یک ماشین با او تصادف کرد و در اثر این حادثه گلگیر جلوی ماشین بسیار آسیب دید و نیاز به یک صافکار حرفه ای داشت.

من به ایشان گفتم که یک صافکار خوب می‌شناسم، اگر می‌خواهی معرفی کنم. شهید ستاری گفتند که خودم بلدم و انجام می‌دهم! بعد از یک ماه به من گفت که کار ماشین تمام شده است و من بسیار کنجکاو شدم که نتیجه کار را ببینم. وقتی ماشین را دیدم بسیار متحیر شدم؛ انگار به صافکار و نقاش حرفه ای این کار را انجام داده بود و ماشین را مثل روز اول خودش درآورد.

ایشان در نیروی هوایی چنان بود که با وجود اینکه خلبان نبودند اما در زمان فرماندهی بر نیروی هوایی، همه افسران و خلبانان ایشان را پذیرفتند و باید بگویم که نیروی هوایی در زمان ستاری متحول شد.

برخورد ایشان با نیروهای زیر دست بسیار محبت آمیز بود. ضمن آنکه توجه و قدردانی ایشان از اقدامات صورت گرفته چنان بود که نیروها را به خلاقیت و می‌داشت. همین مسئله موجب شد تا نیروها به سمت تولید جنگ‌افزار هم پیش بروند و برای نمونه توپ‌های ۲۳ میلیمتری هم برای خودمان ساختیم.

ستاری در زمان فرماندهی خود، یک خصیصه مهم را همواره حفظ کرد و آن هم بازرسی و سرکشی دائمی از نیروها و پایگاه‌های مختلف در سراسر کشور بود. ایشان در بازدیدها نکاتی را به پرسنل منتقل می‌کردند و از آنجایی شخصیت ایشان برای همه افراد مورد پذیرش بود، با جان و دل توصیه‌ها را می‌پذیرفتند.

زندگی شخصی ایشان هم برای من خیلی جالب بود، به خصوص آنکه هیچ وقتی برای به بطالت گذراندن نداشت. برای نمونه شهید ستاری در منزل خود یک ماشین چوب بری داشت که در اوقات فراغت خود با آن کار می‌کرد و برخی از ماکت‌های هواپیما را خودشان دست می‌کردند.

ایشان یک مجموعه از ماکت‌های هواپیماهای موجود در دنیا را از ایران و سایر نقاط جهان گردآوری کرده

جناب آقای عرفانیان، از نحوه ورود خود به نیروی هوایی و آشنایی با شهید ستاری بفرمایید.

در سال ۱۳۵۲ پس از طی دوره عالی توپخانه به نیروی هوایی منتقل و در پدافند هوایی مشغول به خدمت شدم. در همان زمان ستاری را می‌دیدم که با درجه ستوانی در ستاد بسیار فعال بودند و رابطه ما نیز از همان زمان شد.

سال‌ها گذشت که من با درجه سرهنگی در ستاد پدافند کشور مشغول به کار بودم و ایشان هم با همین درجه در آن ستاد کار می‌کردند. پس از روی کار آمدن تیمسار شهید خضرائی، ایشان تغییراتی در پدافند به وجود آوردند، از جمله آنکه معاونت عملیات پدافند هوایی را به ستاری واگذار کردند.

در این زمان درجه هر دوی ما سرهنگ بود اما به لحاظ سنوات خدمت، من نسبت به ایشان ارشد بودم. شهید ستاری من را به عنوان جانشین خود انتخاب کرد اما تا زمانی که درجه جدید ایشان ابلاغ شود، کارها را به من محول کردند و این رویه حدود دو هفته ای طول کشید. هر چقدر که من اصرار می‌کردم که جناب سرهنگ تشریف بیاورید، قبول نمی‌کردند تا اینکه درجه جدید شهید ستاری ابلاغ شد و همکاری ما در معاونت عملیات یک سال و نیم طول کشید.

در همان زمان تیمسار شهید بابایی در قرارگاه خاتم الانبیاء به طرح ریزی عملیات می‌پرداختند و شهید ستاری هم به ایشان کمک می‌کردند (هم زمان با معاونت عملیات پدافند هوایی). بنده هم در اوقاتی که ستاری برای کمک به شهید بابایی به قرارگاه می‌رفتند، کارهای معاونت عملیات را انجام می‌دادم تا اینکه پس از مدتی، ستاری به عنوان معاونت طرح و برنامه نیروی هوایی انتخاب شدند و من نیز جای ایشان را در معاونت عملیات پر کردم.

چه ویژگی‌های شخصی و مدیریتی در شهید ستاری وجود داشت که همگان را مجذوب خود کرده بود؟ او یک افسر باهوش و یک مدیر مدبر بود و تخصص

بسیاری شهید ستاری را با رادار می‌شناسند. شما چه ابتکارات راداری از ایشان دیدید؟

دقیقا همین طور است! تسلط شهید ستاری بر مباحث مختلف رادار چنان بود که در هر ایستگاه رادار که می‌رفتند، تمام همافران و نیروهای فنی در مقابل ایشان حرفی برای گفتن نداشتند و تسلط ایشان بر رادار عجیب و غریب بود. این تسلط در بازه‌های مختلف جنگ تحمیلی به کمک نیروی هوایی آمد. در یکی از آن بازه‌ها، رادارهایی که در اختیار داشتیم در برخی نقاط حساس کور بود و برای مثال حادثه نیروگاه نکاء به وجود آمد. در آن حادثه جنگنده‌های عراقی با نفوذ در نقاط کور و در سطح دریا تا نیروگاه نکاء جلو آمدند و بمب خود را در نیروگاه رها کردند. علت اصلی این پیشروی نیز قدیمی بودن سیستم رادار ما بود.

شهید ستاری بعد از این حادثه دستور خرید رادارهای جدید را صادر کردند. نکته جالب توجه آنکه تسلط ایشان بر نکات فنی رادارها آن چنان زیاد بود که زمان خرید در انگلستان و چین، فروشندگان رادار هم تعجب کرده بودند. با وجود آنکه ما تا آن زمان رادار سه بعدی نداشتیم اما ایشان اطلاعات بسیار خوبی در رابطه با نکات منفی و برجستگی‌های این رادار را در اختیار تیم خرید قرار دادند. در آن زمان دکتر روحانی (به عنوان رئیس ستاد پدافند کشور) با شهید ستاری برای خرید رادار رفته بودند که از اطلاعات شهید ستاری بسیار استفاده کردند.

همین تسلط ایشان بود که موجب شد شهید ستاری در جنگ طرحی را پیاده و موشک‌های ضد رادار عراق را خنثی کند. تمام موشک‌های ضد رادار که در اختیار عراق قرار داده بودند (مانند آگروس) مستقیم به دیش‌های رادار ما برخورد می‌کرد و دو سایت موشکی‌هاگ را منهدم کرده بود. شهید ستاری برای خنثی کردن خاصیت این موشک‌ها، به همافران مستقر در رادار دستور داده بود که به محض شناسایی یک موشک یا هواپیما، در فواصل زمانی کوتاه (۵ ثانیه ای) رادارها را خاموش و روشن کنند تا بدین وسیله موشک‌ها از مسیر یابی ناتوان و در میانه راه منهدم شوند.

حتی از پوشیدن لباس امتناع می‌کردند و با لباس نظامی در جامعه حاضر نمی‌شدند. شاید شما خبر نداشته باشید که در رژیم گذشته یکی از شروط کار این بود که افسران و درجه داران می‌بایست در همه حالات با لباس نظامی تردد می‌کردند و خیلی برای نیروی هوایی و سایر نیروهای ارتش اهمیت داشت. اما پس از انقلاب برای مدتی اوضاع به هم ریخت و افسران این کار را انجام نمی‌دادند. جالب آنکه حتی بزرگانی چون شهید بابایی هم چنان تقیدی به لباس نداشتند و حتی خاطرم هست که یک بار قصد ورود به منطقه را داشتند که به دلیل نداشتن لباس فرم و اتیکت، دژبان در ابتدا او را نشناخت و با شناسایی ایشان توسط یکی از نیروهای حاضر در دژبانی وارد منطقه شدند. شهید ستاری (در زمانی که معاون عملیات پدافند بودند) یک روز مسئولان سایر نیروها را نیز جمع کردند و گفتند که باید برای همه افراد لباس جدید بدوزیم و آنها را ملزم به پوشیدن آن کنیم. در طی مدت کوتاهی برای همه نیروها لباس دوخته شد و به هر نفر دو کلاه داده شد تا دیگر مشکلی نداشته باشند. از آن به بعد بود که وضع ظاهری پرسنل نظم پیدا کرد که این موضوع را هم مدیران پیگیری‌های شهید ستاری هستیم.

تأسیس دانشکده خلبانی و سامان دادن به جنگنده‌های اف ۱۴ در زمان جنگ، نظم دادن به نیروها، آموزش افسران، هم شکلی همافران و ارتقای سطح رفاه پرسنل از خدمات ارزنده و شایسته شهید ستاری در زمان فرماندهی ایشان در نیروی هوایی است

به تحولات شهید ستاری در نیروی هوایی اشاره کردید. این تحولات شامل چه مواردی می‌شد که همه از آن می‌گویند؟

تحولاتی که شهید ستاری در نیروی هوایی به نام خود ثبت کردند در زمینه‌های متعددی قابل اشاره است؛ در زمینه آموزش افسران، حل مشکل همافران، ارتقای سطح رفاه پرسنل و... تحولاتی ایجاد کردند که تا پیش از این نمونه نداشت.

همافران در زمان فرماندهی تیمسار خاتم بر نیروی هوایی (فرمانده نیروی هوایی در زمان پهلوی و همسر فاطمه پهلوی) به عنوان کمک مهندس استخدام شدند. آنها پس از انقلاب گفتند که چون ما به عنوان کمک مهندس استخدام شدیم، هم باید با لباس شخصی در محل کار حاضر شویم و علاوه بر این حق فنی هم دریافت کنیم که حق فنی به آنها پرداخت می‌شد اما از میزان کم آن ناراضی بودند. این موضوع مشکلاتی را در نیروی هوایی ایجاد کرده بود.

شهید ستاری برای حل این مشکل، همه همافران را با توجه به سنواتی که داشتند در ستاد نیروی هوایی آورد و به همه آنها درجه داد تا مشکل آنها حل شود. این ابتکار شهید ستاری واقعا به وضع همافران سر و سامان داد و کار آنها را حل کرد.

تأسیس دانشگاه خلبانی از دیگر خدمات ارزنده شهید ستاری بود که پستوانه علمی مورد نیاز این نیرو را برای همیشه تضمین و بیمه کرد. همانطور که در ابتدا عرض کردم، بنده پس از طی دوره عالی توپخانه از نیروی زمینی به نیروی هوایی منتقل شدم و هم زمان با من ۱۰ سروان دیگر و ۳۳ ستوان دوم نیروی زمینی به نیروی هوایی آمدند.

از آنجایی که نیروی هوایی فاقد دانشکده برای تربیت نیروی انسانی مورد نیاز خود بود، این روال همه ساله تکرار می‌شد و افسران و درجه دارها از سایر نیروها وارد نیروی هوایی می‌شدند. تا اینکه شهید ستاری، دانشکده خلبانی را تأسیس کرد و آنچه که مورد نیاز کادر فرماندهی نیروی هوایی بود، در همین دانشکده آموزش دیدند.

سر و سامان دادن به جنگنده‌های اف ۱۴ در زمان جنگ از دیگر اقدامات شایسته شهید ستاری بود. من در آن زمان فرمانده پایگاه پوشهر بوم و از اف ۱۴ به دلیل توانایی بالایی که داشت برای گشت زنی در منطقه استفاده می‌کردیم. این جنگنده در منطقه با سرعت زیادی گشت زنی می‌کرد و اطلاعات مورد نیاز را در اختیار رادار قرار می‌داد.

توانایی‌های اف ۱۴ زمانی برای ما محسوس تر می‌شد که در نظر داشته باشیم با سر و سامان دادن به آن، کار اسکورت نفتکش‌ها صورت گرفت و حتی به اقتصاد کشور هم کمک کرد.

نظم دادن به وضع ظاهری پرسنل هم از اقدامات موثر شهید ستاری بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل مشکلاتی که به وجود آمده بود، برخی افسران





از نیروهای هوایی کل منطقه جلوتر هستیم

گفت و گوی کیهان با فرمانده نیروی هوایی
به مناسبت هفته دفاع مقدس



درآمد

شهید ستاری خیلی اهل مصاحبه و خودنمایی نبود بلکه سعی داشت هر آنچه که انجام می‌دهد، مورد قبول درگاه الهی باشد. مصاحبه گریزی وی چنان بود که به تعبیر خواهرش (سرکار خانم فخری ستاری): «از دوربین گریزان بود؛ می‌گفت: «دوربین خدا روشن است، دوربین‌های بنده خدا را نمی‌خواهم!» اما این شهید بزرگوار در یکی از معدود مصاحبه‌های خود با روزنامه کیهان، از آخرین وضعیت نیروی هوایی پس از جنگ تحمیلی گفت و گوشه‌ای از اقدامات خود را بازگو کرد که در ادامه متن کامل آن می‌آید.

سرگرم بحث و گفت و گو در مورد چگونگی انجام حملات هوایی بودند در اولین ساعات بامداد روز یکم مهرماه ۱۳۵۲ با به پرواز درآمدن نزدیک به ۲۰۰ فروند هواپیمای جنگنده و عبور ۱۴۰ فرونده از آن‌ها و بمباران پایگاه‌ها و مراکز عمده و مهم از جمله پایگاه الرشید؛ المثنی، هبانیه، ناصریه، شعبیه، موصل، کرکوک و امل قصر و پل‌های ارتباطی تنومه عراق اولین پاسخ مناسب و دندان شکن ایران را به تجاوز خود دریافت کردند. این اقدام شجاعانه نیروی هوایی موجب انهدام بخش قابل ملاحظه‌ای از هواپیماها، نیروهای نظامی و دیگر تجهیزات هوایی عراق در زمین شد و در اثر این حملات که در نوع خود یکی از هماهنگ ترین و بی سابقه‌ترین حملات نظامی در دنیا بود تمامی تحلیلگران سیاسی و نظامی داخلی و خارجی به وحشت و هراس افتادند.

عملکرد نیروی هوایی در جنگ تحمیلی چگونه بود؟

وقتی به سال‌های گذشته نگاه می‌کنیم در آن

آغاز جنگ در نیروی هوایی چگونه بود؟
با اولین اقدام ناجوانمردانه دشمن در حمله به پایگاه‌های هوایی، سیستم کنترل، فرمانده و شبکه‌های کشور، نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران عملاً درگیر نبرد شد. نیرویی که به هیچ وجه تمهیدات و پیش بینی‌های لازم را برای مقابله با تهدیدات دشمن به عمل نیاورده بود ولی علی رغم تمامی محدودیت‌های ناشی از آماده‌سازی، سازماندهی و حصر اقتصادی، خلبانان شجاع نیروی هوایی تنها به فاصله دوساعت پس از اولین حمله هوایی به دشمن در بعد از ظهر ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹ دو پایگاه مهم هوایی عراق به نام‌های پایگاه هوایی «الرشید در بغداد» و «شعبیه در حومه خاک بصره» را آماج حملات کوبنده بمباران سنگین خود قرار داده و صدمات جبران ناپذیری به این دو پایگاه وارد کردند. کارشناسان و تحلیلگران نظامی صدام که انتظار چنین حملاتی را بلافاصله از سوی ایران نداشتند و هنوز

کشور ما پدید خواهد آورد. جلوتر که می‌آیم می‌بینیم به لحاظ سرمایه گذاری نیروی انسانی در نیروی هوایی، نیروهای متعهد به تدریج در این انقلاب ساخته شدند، بالا آمدند و توانایی عهده دار شدن مشاغل را پیدا کردند. در این مرحله یک دفعه گسترش وسیعی را در طول جنگ ملاحظه می‌کنیم مثل این می‌ماند که نیروی هوایی ناگهان به امکانات جدید و وسیعی رسیده است. این تحول در محدوده زمانی عملیات والفجر صورت می‌گیرد. بعد از فتح فاو خیلی‌ها در دنیا تفسیر کرده‌اند که وسایل جدیدی ایران به خدمت گرفته است در کارآند می‌گفتند که ایران صاحب هواپیماهای زیادی شده است و الا ایران توانایی انجام چنین کارهایی را نداشته است. در عملیات والفجر هشت روزانه بین ۸ تا ۱۰ فروند هواپیما توسط پدافند هوایی سرنگون می‌شد. در کار پدافند هوایی بلااستثنا این نیروهای ایرانی نیستند این‌ها مستشاران کره‌ای، فیلیپینی و غیره هستند ولی مردم می‌دانند که ما خلبانانی داریم در حالی که عهده دار مشاغل فرماندهی بودند روزانه ۹ مأموریت جنگی و برون مرزی انجام می‌دادند و این‌ها به این شکل جنگ را پیش بردند، ما شاید تنها نیروی باشیم که در تمامی رده‌ها شهید داده‌ایم. در این راه اعتقاد قلبی داریم به این که نوعی نصرت اجتناب ناپذیر الهی لازم بود که این توفیقات حاصل شود و اینگونه می‌توان گفت عملیات والفجر ۸ به معنای واقعی یک نقطه عطف در نیروی هوایی بود. از دیگر کارهای حماسی نیروی هوایی در جنگ عکاسی هوایی بود که قبل از شروع هر عملیاتی صورت می‌گرفت هواپیماهای شناسایی و عکاس برداری ما روزانه در چند نوبت با سرعتی نزدیک به دوبرابر سرعت صوت در ارتفاع بالا هر روز مأموریت ویژه‌ای در این رابطه انجام می‌داد و این از نظر روحی شکست بزرگی برای دشمن بود.

من به خاطر دارم که خلبانان گاهی ۹ ساعت در صحنه‌های عملیات و حراست از کاروان‌ها و عبور نفت کش‌ها در کابین بودند ما به کمک سوخت گیری هوایی توانسته ایم به طور مداوم خلیج فارس را تحت پوشش هوایی قرار دهیم که بعضا این سوخت گیری‌ها در شرایط بحرانی انجام شده است. خلبانان هواپیماهای ترابری در طول جنگ توانستند در کمترین زمان به جابه جایی نیروها اقدام کنند و گاهی بالاترین رقم ممکن را در یک هواپیمای ترابری حمل کردیم که حدود ۱۴۳۰ نفر طی یک پرواز جابه جا می‌شدند ما در ماه‌های آخر جنگ بهترین پروازها را انجام دادیم یا به عبارتی در ۵ ماهه آخر جنگ از ۶ ماه اول جنگ کار عملیاتی انجام دادیم و در این ماه‌های آخر پیروزی‌های بالارزشی به دست آمد و همین راه را نیروی هوایی

رها کرده و رفتند. بسیاری از تجهیزات هنوز از بسته‌بندی خارج نشده بود. هنوز سیستم‌ها به کار نیفتاده بود، کتابها، مدارک و دستورالعمل‌ها همه را بردند یا به آتش کشیدند، همه اینها در جهت این بود که ما فلج بشویم و آنها صبح روز بعد برگردند. جنوب چنین جنگی باید از بینش بالایی برخوردار می‌بود، بازنگهداشتن جوانان شجاع در مقابل حملات دشمن و اینکه حرکات مقطعی و بدون مطالعه انجام ندهند برای ما یکی از سخت ترین و ناگوارترین مراحل جنگ بود. من شاهد بودم که خلبانانی به سر و روی خودشان می‌کوبیدند و اجازه می‌خواستند تا پرواز کنند، اما چون حرکتشان دور از فرم و احتیاط بود به آنها توصیه به صبر می‌کردیم. ما حساب می‌کردیم سالها باید در برابر این دشمن ایستاد. امروز می‌توانستیم محکم بایستیم، اما فردا را چه کنیم. همیشه وقتی از ما امکانات می‌خواستند می‌گفتیم برای چند وقت می‌خواهید؟ مدت را بگویید تا بگوییم که چه برایتان انجام می‌دهیم.

این هم یک مرحله از جنگ بود که واقعا توانستیم بسیاری از معضلات پشتیبانی، تعمیر و نگهداری را حل کنیم. ضمن آن که خودمان خیلی کارهای جدیدی انجام دادیم، بهترین حاصل جنگ تحمیلی برای نیروی هوایی این بوده است که توانسته است روی پای خودش بایستد و مطمئن هستیم که این چیزی است که در آینده آثار شگفت‌انگیزی در

قهرمانی و رشادت‌های عجیبی را می‌بینیم. ابتدا تصور می‌شد که زمان جنگ کوتاه باشد زیرا قبل از آن حتی از طرف یک ابرقدرت نیز یک جنگ منطقه‌ای طولانی رخ نداده بود. از آن طرف هم نیروی هوایی در اول جنگ آماده ترین و متعدد ترین واحد نظامی جمهوری اسلامی بود. نیروی‌های سطحی ما نمی‌توانستند به خاطر تحولات ناشی از پیروزی انقلاب به سرعت خودشان را بازسازی کنند.

سپاه و بسیج تشکل لازم را نیافته و نیروهای مردمی پراکنده بودند، آن روزها واقعا جنگ‌های سختی داشتیم و خیلی از عزیزانمان را هم از دست دادیم. ما واقعا به جنگ تانکها رفتیم.

در کنار آن، کارهای لجستیکی و پدافندی هم بوده در زمینه‌های پشتیبانی، تعمیر و نگهداری یک جنگ دیگری به نام (جنگ در مقابل حصر نظامی) وجود داشت. در این مرحله ما می‌بینیم نیروی هوایی تبدیل به نیرویی می‌شود که هم ضربه می‌زند و هم ضربه می‌خورد، اما از میدان خارج نمی‌شود. در حالی که تمام دنیا روبه رویش ایستاده است تا از این نیرو چیزی باقی نماند و نتواند عرض اندام کند.

من فکر می‌کنم آسیب پذیرترین بخش نیروهای نظامی ما در مقابل فشار ابرقدرت‌ها نیروی هوایی بود، چون این نیرو صاحب یک تکنولوژی فوق‌العاده مدرن بود که مستشاران، آن را نیمه کاره

به خاطر دارم که خلبانان گاهی ۹ ساعت در صحنه‌های عملیات و حراست از کاروان‌ها و عبور نفت کش‌ها در کابین بودند، خلبانان هواپیماهای ترابری در طول جنگ توانستند در کمترین زمان به جابه جایی نیروها اقدام کنند و گاهی بالاترین رقم ممکن را در یک هواپیمای ترابری حمل کردیم که حدود ۱۴۳۰ نفر طی یک پرواز جابه جا می‌شدند، در ماه‌های آخر جنگ بهترین پروازها را انجام دادیم





ما از نظر کیفی و از نظر تاسیسات و نوع تجهیزات و سلاح و مهمات و انواع موشک‌هایی که در اختیار داریم، می‌توان گفت که از بهترین نیروهای هوایی کل منطقه بلااستثنا جلوتر هستیم. امروز در تمامی زمینه‌ها در آماده‌ترین شرایط روز اول جنگ یا شاید بهتر از آن هستیم. ما با احداث پایگاه‌های جدید در سراسر کشور، توانمندی خود را در نقاط مختلف ارتقا داده ایم

زمین به زمین، تسهیلات پروازی و فرودگاهی و سوخت رسانی، ایجاد تحرک در سیستم‌های ارتباطی و ساخت هواپیماها توأم با بازسازی کامل سیستم‌های رادار، ساخت هزاران نوع قطعات مورد نیاز سیستم‌ها و دهها فعالیت بی نظیر دیگر اشاره کرد که بخشی از آن در طول جنگ و بخشی دیگر در دوران بازسازی توسط معاونت تحقیقات جهاد خودکفای دنبال می‌شود که طرح‌های باارزشی است. بخش تحقیقات جهاد خودکفایی، افتخارات بسیار ارزنده‌ای را کسب کرده که از آن جمله می‌توان شرکت این عزیزان را در هفت دوره جشنواره خوارزمی و به دست آوردن مقام‌های اول رتبه ابتکار و تحقیق از میان پژوهشگران علم و صنعت را نام برد که این نشان از عزم راسخ پرسنل نیروی هوایی در گشودن مرزهای دانش و تکنولوژی است.

وضعیت کلی نیروی هوایی ایران در قیاس با نیروی هوایی کشورهای منطقه چگونه است؟

ما از نظر کمی کمتر از بعضی کشورها هستیم ولی از نظر کیفی و از نظر تاسیسات و نوع تجهیزات و سلاح و مهمات و انواع موشک‌هایی که در اختیار داریم، می‌توان گفت که از بهترین نیروهای هوایی کل منطقه بلااستثنا جلوتر هستیم. امروز در تمامی زمینه‌ها در آماده‌ترین شرایط روز اول جنگ یا شاید بهتر از آن هستیم. ما با احداث پایگاه‌های جدید در سراسر کشور، توانمندی خود را در نقاط مختلف ارتقا داده ایم.

رشته پیوسته و یازده گرایش به فعالیت‌های آموزشی خود ادامه می‌دهد، از جمله این رشته‌ها می‌توان به کارشناسی هوانوردی با دو گرایش خلبانی و مراقبت پرواز، کارشناسی مهندسی برق با دوگرایش الکترونیک و مخابرات، کارشناسی مهندسی هوا، فضا و باد و گرایش نگهداری هواپیما و صنایع هوایی، کارشناسی مهندسی تکنولوژی فرماندهی و کنترل هوایی با سه گرایش، کنترل شکاری، عملیات مشترک، اطلاعات عملیاتی، کارشناسی مهندسی کامپیوتر با گرایش نرم افزار و کارشناسی مدیریت با دو گرایش مدیریت دوتی و امور مالی با مجرب‌ترین کادر هیات علمی و برجسته ترین استادان علمی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی با درجه دکترا و کارشناسان ارشد تامین می‌شود.

آخرین دستاوردها در خصوص ابداعات و اختراعات و ابتکارات متخصصان نیروی هوایی در دوران سازندگی چه بوده است؟

جهاد خودکفایی نیروی هوایی، طرح‌های بسیار زیادی را تاکنون به نتیجه مطلوب رسانده است که به دلیل حفظ اسرار از ذکر آن خودداری می‌کنیم. در طول جنگ عمده طرح‌های جهاد خود کفایی ما کوتاه مدت بود تا معضلاتی که در پیش روی عملیات داشتیم مرتفع شود. همزمان با طرح‌های کوتاه مدت، طرح‌ها بزرگی را نیز در دست اقدام داشتیم. که از آن جمله می‌توان به ساخت بمب‌های هدایت شونده و موشک‌های

پیش رفت تا ساعت آخر جنگ می‌بینید که نیروی هوایی پیروز از جنگ بیرون آمد، نیرویی که از همه شکننده تر بود در مقابل حصرو قطع پشتیبانی‌ها اینگونه با افتخار ظاهر شد ما آخرین تلاش‌های دشمن را در عملیات مرصاد و در ته خط له کردیم که اثر فوق‌العاده بالایی داشت در عملیات آخر و عملیات مرصاد فقط بحث آفند و پدافند نبود ما جابه جایی‌های سنگین ترابری انجام دادیم در حجم ۴ برابر بیش از آنچه در سال قبلش قول داده بودیم و این باز باهمان وسایلی بود که ۱۰ سال زیر حصر و فشار دشمنان بود.

نقش نیروی هوایی پس از پایان جنگ و در دوران بازسازی چگونه بوده است؟

با پایان جنگ تحمیلی و شروع دوران بازسازی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران از پای ننشست و باتوان مضاعف به تقویت بنیه نظامی و حفظ آمادگی‌های رزمی و بسط و گسترش امکانات و تجهیزات و تقویت یگان‌های خود پرداخت با پایان جنگ فرصت مناسبی برای بازیابی واحدها پیدا شد و ما در این زمینه بسیار خوب پیشرفت کردیم طرح‌های بنیادی برای ایجاد امکانات تعمیراتی رده بالا تا حد تعمیرات کارخانه ای را در نیروی هوایی پایه گذاری کردیم که همه این طرح‌ها به نتایج خوب و مثبتی رسیدند با انجام این پروژه‌ها نیازهای تجهیزات پروازی و هواپیماهای ما به کشورهای دیگر دنیا رفع شد. ما هم اکنون خطوط مختلفی از اورهال هواپیماهای نیروی هوایی به وجود آورده ایم و در شرایط فعلی تعمیر و نگهداری آموزش خلبانی و اورهال کلیه هواپیماها، اعم از شرقی و غربی اف ۵، اف ۴، میگ ۲۹، سوخو ۲۴، سی ۱۳۰، اف ۲۷، و هواپیماهای سبک و سنگین بلااستثنا توسط متخصصان نیروی هوایی انجام می‌شود و مواردی هم در صنایع دفاع انجام می‌شود. علاوه بر این موارد رده‌های دپویی الکترونیک سنگین و دپوی الکترومکانیک تکمیل و آماده سازی شده است. به این ترتیب حجم کار تعمیراتی بالا رفته و نیاز قطاعی مافوق العاده پایین آمده است.

شما در نیروی هوایی برای افزایش توان رزمی چه طرح‌ها و برنامه‌هایی را انجام داده اید؟

ما امروز بهترین ترکیب نیروی متخصص کشور را در نیروی هوایی داریم یعنی بهترین نیروهای کیفی در تمام تخصص‌ها موجود که بالغ بر ۵۰۰ تخصص بوده و در خدمت این نیرو می‌باشند. با ایجاد دانشگاه هوایی به منظور تامین نیازهای پرسنلی و تخصص‌های عالی خلبانی و فنی کار ارزشمندی آغاز شده که اولین محصول آن در سال گذشته در خدمت عملیات این نیرو قرار گرفت، در حال حاضر دانشگاه هوایی با شش

رئيس جمهور و رئيس شورى عالى دفاع،

با تقدیر و شکرت در فضیلت مرزا را برکنده
بودند حقیقاً با پیشهاد بزرگوار مرزا
۱۰ بهمن ۱۲۷۰ (۲۵ شهریور ۱۲۷۰)

۱- کتب و اسناد خطی
 ۲- کتب و اسناد چاپی
 ۳- کتب و اسناد دیجیتال
 ۴- کتب و اسناد صوتی
 ۵- کتب و اسناد تصویری
 ۶- کتب و اسناد ترکیبی
 ۷- کتب و اسناد دیجیتال
 ۸- کتب و اسناد صوتی
 ۹- کتب و اسناد تصویری
 ۱۰- کتب و اسناد ترکیبی

فصل پنجم (۱۶)

تاریخ ۱۵، ۱۱، ۲۸

خود را انجام دهیم. مظلوم باید با ظلم مبارزه کند، ظالم را خود مظلوم باید بکشد.



تا زمان شهادت ستاری نمی‌دانستم او شیمیایی است!

عاشقانه شیرین شهید ستاری و بانو

درآمد

شاید کمتر کسی تصور کند که یکی از زیباترین فصول زندگی بزرگمرد نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران در جایی رقم خورد که کمترین اطلاع از آن وجود دارد و آن هم جایی نبود جز خانه کوچک شهید ستاری. ستاری که برای همه پدر بود، پیش از همه، یک همسر دلسوز و پدری معلم به شمار می‌آمد که یکایک اعضای خانواده وی به نقش کلیدی شهید ستاری در تربیت اعضای خانواده اذعان می‌دارند. بانو «حمیده» که پشتوانه گرم و محکم شهید ستاری در سخت‌ترین روزهای زندگی وی بود و از مهم‌ترین سرمایه آقای فرمانده حفاظت می‌کرد در این گفتگو از خانه ۸۰ متری اهدایی پدرش برای آغاز زندگی، غذای مورد علاقه شهید، روش تربیتی شهید در خانه، زخم‌هایی که کسی از آن اطلاع نداشت و... می‌گوید:

شما و شهید ستاری چه نسبت فامیلی با هم دارید؟

من و شهید ستاری دختر دایی و پسر عمه هستیم. پدرم نظامی بود و در ارتش خدمت می‌کرد. یادم هست آن زمان ساکن مشهد بودیم و به دلیل شغل پدر مجبور می‌شدیم به جاهای مختلف سفر کنیم. من و تیمسار ستاری تا لحظه دبیرستان کمتر همدیگر را می‌دیدیم چون رفت و آمد زیادی نداشتیم. بعد از اینکه پدر به تهران منتقل شد بعد از چند سال همدیگر را دیدیم، آن موقع شهید ستاری تازه می‌خواستند وارد دانشکده افسری شوند. البته ناگفته نماند که در آن روزها قصد ازدواج نداشتیم

داشتند که بی دلیل نبوده منصور از پنجشنبه تا عصر جمعه می‌آمده اینجا (خانه ما)، درحالی که واقعا اینچنین نبوده و بنده خدا منصوبه دلیل مسافت طولانی منزل تا دانشکده (منزل آنها در ولی آباد ورامین و دانشکده در تهران بود)، به منزل ما می‌آمدند. خلاصه یک روز صبح جمعه پدرم که داشت می‌رفت بیرون به پدر گفت: دایی جان صبر کنید من هم با شما می‌آیم و تمام وسایلی را از منزل ما برداشت با پدر رفت. پدر تعریف می‌کرد: منصور تا میدان امام حسین (ع) هیچ حرفی نزد تا اینکه، نزدیک خیابان اقبال که رسیدیم روبه من کرد و گفت: دایی جان من حمیده خانم را می‌خواهم و حمیده خانم هم مرا، در این لحظه سریع در ماشین را باز می‌کند و با عجله از ماشین می‌پرد بیرون و دور می‌شود... حتی دیگر نمی‌ایستد که جواب پدر را بشنود. پدر لباس ارتشی نداشت؛ ولی یک ارتشی تمام عیار بود با فرزندانش هم مثل یک سرباز برخورد می‌کرد. یادم می‌آید، ساعت ۱۲ شب با خواهرم در حیاط منزل نشسته بودم که پدر آمد و مرا صدا زد و بعد از کمی مقدمه چینی پرسید: تو و منصور با هم حرفی زدید؟ من از ترس نفسم بالا نمی‌آمد و نمی‌توانستم چیزی بگویم...

با ترس گفتم ما با هم حرفی نزده بودیم... پدر با وجود عصبانیت اولیه گفت: نمی‌خواهد چیزی را از من مخفی کنی من ناراضی نیستم. این پسر، بچه خواهرم است و من از کودکی او را می‌شناسم. من تو پیشانی منصور می‌خوانم یک روزی فرمانده نیروی هوایی خواهد شد. البته اگر تو پشتیبان و زن خوبی برایش باشی! اینکه از نظر سنی هم تو از وی بزرگتری مهم نیست حضرت خدیجه هم از پیامبر (ص) بزرگتر بوده است تو فقط باید برای منصور همسر خوبی باشی.

مادرم می‌گفت چون من تنها دختر تحصیلکرده فامیل هستم مهریه ام باید ۱۰۰ هزار تومان باشد، اما با مخالفت پدر که معتقد بودند؛ مهریه به گردن مرد است و نباید منصور را زیر دین برد ۶۰ هزار تومان مهم کردند و ۱۵ اسفند سال ۴۸ بعد از اینکه دانشکده افسری همسرم تمام شد ازدواج کردیم. پدرم دو منزل مسکونی در میدان نارمک داشت که یکی را مردانه و دیگری را زنانه کردیم و همان جا مراسم برگزار شد. حاصل این ازدواج هم ۳ دختر و یک پسر است. یک جین هم نوه دارم. حدود یکسال و ۷ ماه با هم نامزد بودیم آن وقت‌ها من در چهارراه ولیعصر کلاس زبان می‌رفتم. من و منصور در راه قرار می‌گذاشتیم که یکدیگر را ببینیم حتی گاهی تا نارمک مسیر را پیاده می‌آمدیم و درباره آینده نقشه می‌کشیدیم. البته تیمسار همه چی تمام بود در کنار کارهای فنی که انجام می‌داد به زبان روسی، ایتالیایی و انگلیسی به خوبی تسلط داشتند. آن روزها، تمام معلم‌ها بدون استثنا دوست داشتند همسر یک افسر باشند. اما شهید ستاری از نظر شخصیتی، ادب، نزاکت و اخلاق مرا به خود جذب کرده بود.

زمان جنگ چه می‌کردید؟

پدرم یک منزل ۸۲ متری در نارمک به ما داده بود. در

و بحثی هم مطرح نشده بود. شاید دلایل هم این بود که من ۳ سال از منصور بزرگتر بودم و این وصلت به فکر من و دیگران خطور نمی‌کرد. من دارای ۱۰ خواهر و برادر و منصور دارای ۴ خواهر و برادر بود؛ ولی من و منصور دو آدم شاخصی بودیم که با یکدیگر ازدواج کردیم یعنی متوجه شدیم از نظر روحی، روانی و فکری می‌توانیم در کنار هم زندگی کنیم.

از روزهای خواستگاری تعریف کنید؟

موقعی که عمه جان (مادر شهید ستاری) آمدند خواستگاری، تا یک هفته پدر و مادرم با من بحث

یادم هست دو شب قبل از اینکه ماموریت بروم، دیدم تمام لوح‌ها و عکس‌ها را از قاب درآورده و مرتب می‌کند و من تعجب کردم چون هیچ وقت چنین کاری نمی‌کرد. پرسیدم چرا عکس‌ها را از قاب درآوردی؟ گفت شما که نمی‌توانید همه این‌ها را بزنید به دیوار، می‌خواهم یک آلبوم خانوادگی درست کنم.

من همیشه سربه سر منصور می‌گذاشتم که آگه شما بروید زنگ می‌زنم به علی آقا (باجناق منصور که در قم ساکن بودند) بیاید و این بزغاله (از طرف نیروی هوایی یک بزغاله ای به شهید هدیه داده بودند که هر روز صبح با داستان خودشان به این بزغاله غذا می‌دادند) را بکشد ما هم یک چلو گوهشتی دور هم بخوریم.

وقتی داشت می‌رفت پرسید کی خونه است؟ گفت: همه رفتند فقط سورنا خونه است. منصور رفت سورنا را که خواب بود بوسید و قتی از پله‌ها آمد پایین دیدم

فرزندانش خوانده بود که هر کس شخصیتش مربوط به خودش است.

روز شهادت شما کجا بودید؟

یک هفته قبل از شهادت، تیمسار به من گفت: حمیده خانم قرار است ما خانوادگی برویم کیش (برای بازدید و سخنرانی برای فرمانده‌ها). گفتم: شنبه امتحان علوم پایه دارد و من حتما باید پیش او باشم به همین دلیل نمی‌توانم بیایم. گفت: پس من و دامادم می‌رویم. این موضوع گذشت... بعد از دو روز گفت: چهارشنبه می‌رویم و شب پنجشنبه برمی‌گردیم. پرسیدم: برنامه سفرتان چیست؟ گفت اول می‌رویم کیش و بعد اصفهان. گفتم: دامادمان از اول هفته تا آخر هفته مشغول مداوای بیمار است، شما هم که برنامه تان فشرده است. گفت: شما چه صلاح می‌بینید؟ گفتم به نظر من بهتر است که شما تنها بروید و صبح چهارشنبه ۱۳ دی ماه راه افتاد و رفت.

آن زمان این منزل ۸۲ متری در نظر تمام جوان‌ها یک قصر بود یعنی خوشبخت‌ترین زوج آن محله بودیم. آن موقع تازه جنگ شروع شده بود و ما دارای ۳ فرزند بودیم که بعدها منزل را فروختیم و به محله ۱۴ نارمک نقل مکان کردیم.

زمانی که شهید معاون فرماندهی پدافند هوایی شدند ما در این محله ساکن بودیم البته من خبر نداشتم که دارای چه سمتی هستند چون هیچ موقع راجع به سمت‌هایش چیزی نمی‌گفت. من همیشه دنبال یک زندگی آرام و بی دغدغه بودم حتی بعد از شهادت ایشان نیز تمام تلاشم این بود که بچه‌ها را خوب تربیت کنم.

اولین باری که شهید ستاری به جبهه اعزام شدند را به خاطر دارید؟

بله، برای اولین بار که می‌خواستند به جبهه بروند به من نگفتند که جنگ شده، گفتند فعلا داریم یک دوره ای برای بررسی اوضاع جنگ اعزام می‌شویم که حدود ۲ ماه طول کشید. آن روزها رسم بود وقتی شهیدی را می‌آوردند فرش می‌انداختند، ختم و مراسم می‌گرفتند... ولی من فکر نمی‌کردم روزی همسر من هم جز این شهدا باشد.

زمان جنگ پرواز هم داشتند؟

بله بیشتر با شهید بابایی بودند.

بعد از پذیرش قطعنامه خوشحال بودید که جنگ تمام شده است؟

من خوشحال شدم از اینکه منصور من دیگر به جبهه نخواهد رفت اما بعد از جنگ بلافاصله دوره بازسازی شروع شد و این خوشحالی من زیاد ادامه پیدا نکرد، چون دو سه شب بعد تصویر منصور را از تلویزیون دیدیم که گوینده اخبار اعلام کرد: منصور ستاری با حکم امام خمینی (ره) به عنوان فرمانده نیروی هوایی منصوب شدند. خلاصه از این موضوع زیاد خوشحال نشدم؛ چرا که دوست داشتم شهید ستاری در خفا برای این مملکت خدمت کنند. منصور ۸ سال فرمانده نیروی هوایی بود، طولانی‌ترین دوره ای که سابقه داشت کسی در نیروی هوایی در این سمت باقی بماند.

آن موقع وضعیت خانواده چطور بود؟

آن زمان به دلیل امنیت تیمسار به ما می‌گفتند باید نقل مکان کنید و به پایگاه نیروی هوایی برویم، ولی حدود دو ماه من وسایلم را جمع نمی‌کردم و اصرار داشتم که در منزل خودم در میدان ۱۴ نارمک بمانم. تا لحظه شهادت تیمسار هم ما در آن محل ساکن بودیم تا اینکه من بازنشسته شدم.

بچه‌ها به تیمسار بودن پدرشان افتخار می‌کردند؟

یادم است که پسر همیشه شاگرد اول دانشگاه صنعتی شریف بود و تازه مدرک کارشناسی گرفته بودند که وقتی استادان دانشگاه آمدند برای عرض تسلیت یکی از استادان وسط آن همه جمعیت رو به قبله گفت: به این قبله محمدی تا موقعی که به من اطلاع ندادند که تیمسار شهید شده خبر نداشتم که سورنا ستاری پدرش فرمانده نیروی هوایی بوده است. چون شهید ستاری در گوش



چشمانش قرمز شده و با دست به هم می‌مالد، متوجه شدم گریه کرده و بعد آمد سمت من؛ یک ساک کوچکی داشت، که وسایل شخصی اش را داخل آن می‌گذاشت، آن ساک و اسلحه اش را به من داد و گفت در جایی مطمئن بگذار... مراقب خودت و بچه‌ها باش خداحافظ. هر وقت تیمسار ماموریت می‌رفت من از زیر قرآن ردش می‌کردم؛ آن روز به قدری عجله داشت که حتی صبر نکرد که از زیر قرآن ردش کنم... ساعت ۸/۵ شب قرار بود منصور برگردد. من برای شام سوپ و کتلت درست کرده بودم. هر چقدر منتظر ماندم نیامد. ساعت ۲/۵ بود که با دفترفرماندهی تماس گرفتم پرسیدم تیمسار کی می‌آیند؟ گفتند یک مقدار تاخیر دارند.

ساعت ۴/۵ صبح بود، آن موقع دخترم تازه عقد کرده بود و آن شب خانه پدرشوهرش مانده بود که به من زنگ زد و گفت: مادر دو نفر آمده اند پدر شوهرم و عباس (داماد شهید تیمسار ستاری) را با خودشان بردند. پرسیدم کجا؟ گفت: نمی‌دانم. هر چقدر تماس می‌گرفتم جواب قانع کننده ای به ما ندادند، تا اینکه تماس گرفتند و گفتند تیمسار هنگام پیاده شدن از هواپیما سرش به بال هواپیما

من خوشحال شدم از اینکه منصور من دیگر به جبهه نخواهد رفت اما بعد از جنگ بلافاصله دوره بازسازی شروع شد و این خوشحالی من زیاد ادامه پیدا نکرد، چون دو سه شب بعد تصویر منصور را از تلویزیون دیدیم که گوینده اخبار اعلام کرد: منصور ستاری با حکم امام خمینی (ره) به عنوان فرمانده نیروی هوایی منصوب شدند. خلاصه از این موضوع زیاد خوشحال نشدم؛ چرا که دوست داشتم شهید ستاری در خفا برای این مملکت خدمت کنند. منصور ۸ سال فرمانده نیروی هوایی بود، طولانی‌ترین دوره ای که سابقه داشت کسی در نیروی هوایی در این سمت باقی بماند

اصابت کرده و زخمی شده و الان بیمارستان هستند شما حاضر شوید می‌آییم دنبالتان! هنگام پیاده شدن از ماشین وقتی خواستم در را ببندم راننده به من گفت: حاج خانم بیمارستانی درکار نیست تیمسار شهید شده و در آن لحظه دیگر متوجه نشدم چه شد.

دامادم که برای تحویل گرفتن تیمسار رفته بود، دیده بود که به جز تیمسار ۱۲ یا ۱۳ شهید دیگر هم هست. ساعت ۱۱/۵ صبح بود که به طور رسمی از رادیو اعلام کردند تیمسار «منصور ستاری» فرمانده نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران به شهادت رسید.

از آن موقع شب به هر طریقی که بود خودم را نگه داشتم ولی صبح دیگر طاقت نیاوردم که یک دفعه دیدم دختر کوچکم آمد جلو، با اینکه چشمانش قرمز شده بود؛ ولی گریه نکرد. چرا که من به بچه‌ها یاد داده بودم که هیچ کجا گریه نکنند و بیشتر بیان کنند. خلاصه مرا در آغوش گرفت و با همان لحن بچگی اش به من گفت:

در این زمینه پرونده ای هم تشکیل شد؟ همسر من بقدری صادق و با ایمان بود که کسی کاری به کارش نداشت. خود شهید هم معتقد به ضرب المثل طلا چه پاک است چه منتش به خاک است بود و به همین دلیل خیلی از مسائل را پیگیری نمی‌کرد من هم سعی کردم بعد از شهادت منصور فرزندانم را به آن مقاصد و هدفی که من و همسرم برایشان در نظر داشتیم، برسانم و به تبعیت از او موضوع را پیگیری نکردم و گفتم راضی هستم به رضای خدا.

در این چند ساله چهره شما را رسانه‌ها خیلی کم دیدیم دلیلش چه بوده؟

دلیل خاصی ندارد بیشتر درگیر تحصیل بچه‌ها بودم. چه در زمان حیات تیمسار و چه بعد از شهادتش، همیشه می‌گفتم من یک رسالتی بر دوشم است و آن تربیت فرزندانم به نحو احسن است و از این بابت خدا رو شکر می‌کنم که فرزندانم خوب و صالحی را تربیت کردم.



شهید ستاری شیمیایی هم بودند؟

تا زمانی که منصور در قید حیات بود من از این موضوع هیچ اطلاعی نداشتم؛ یکی از غذاهای مورد علاقه ایشان کوکو سبزی و سبزی پلو با ماهی بود. هر وقت که میهمان داشتم مخصوصاً همان غذا را می‌پختم. از دور که می‌آمد می‌گفت: به به، معلومه چی داریم. ولی این اواخر می‌دیدم وقتی می‌آمد به خانه می‌گفت: چی داریم؟ من تعجب می‌کردم! می‌رفت در قابلمه را باز می‌کرد و می‌گفت: سبزی پلو با ماهی داریم.

بعدها که شهید شد متوجه شدم در یک عملیاتی برای اولین بار ماسک را از صورتشان برداشته و به یک راننده لودر داده بود و بعدها هم در جنگ به کسانی که ماسک نداشتند ماسک خودش را می‌داده و در این حین شیمیایی شده بود. بعضی وقت‌ها که از جبهه می‌آمد، می‌دیدم لباسش را در می‌آورد و داخل یک کیسه ای نایلونی کرده و می‌انداخت داخل سطل زباله. وقتی به او می‌گفتم تمام این لباس‌ها که سالم است!

می‌گفت: نه شما به این لباس‌ها دست نزنید، هیچ وقت نمی‌گفت این لباس‌ها شیمیایی است و ما هم اطلاع نداشتیم.

هیچ وقت به زبان نمی‌آورد، پاهایش همه زخم بود بدون اینکه من بفهمم؛ به طور اتفاقی دیدم که لای همه انگشتان پاهایش زخم است. پنبه و مرهمی می‌گذاشت لای انگشتان و به ما هم نمی‌گفت که این‌ها چیست.

آیا در این چند ساله از شما برای ساخت مستند شهید ستاری درخواستی شده است؟

جدیدا یک مستندی از شخصیت شهید ستاری می‌خواستند بسازند ولی هنوز قبول نکردم.

به نظر شما آیا سازمان‌ها و ارگان‌های متولی ترویج فرهنگ ایثار و شهادت توانسته اند در این حوزه موفق عمل کنند؟

متأسفانه تصاویر شهدایی که روی دیوارها نقش بسته، عملاً کسی آن شهید را نمی‌شناسد و نمی‌داند که این شهید چه جانفشانی‌هایی برای وطنش کرده، وقتی من این عکس‌ها را می‌بینم آن عکس فقط نشان دهنده این است که این شهید رفته جنگ و جانش را از دست داده، اما جز خانواده شهدا و هم‌زمانش کسی نمی‌داند که شهید چه فداکاری‌هایی کرده است. معرفی شهدا می‌تواند الگو و مشوقی برای نسل جوان باشد تا راه شهدا ادامه یابد. من هم دوست دارم از شوهرم یاد شود. او افسری مومن و معتقد و مصمم به کار بود؛ ولی از وی کم و بیش آن هم به بهانه سالگرد شهادتش یادی می‌شود. متأسفانه حتی در ورامین (زادگاه شهید تیمسار ستاری) شهید ستاری را نمی‌شناسند.

من که همسر شهید ستاری هستم، می‌دانم او چه سختی‌هایی را تحمل کرده است. شهید ستاری فقط چند ساعت در منزل حضور داشت و مدام به پرسنلی که در بیمارستان بستری بودند سر می‌زد و تا زمانی که در سمت فرمانده نیروی هوایی خدمت می‌کرد نیروی هوایی به چیزی نیاز نداشت؛ چرا که تمام مایحتاج داخلی هواپیما را خود پرسنل تعمیر و فراهم می‌کردند. شهید ستاری خانواده‌های شهدا را صدا می‌زد و جویای اوضاع و احوالشان بود. آن هنری که بلد بود، وسیله‌اش را می‌خرید و در اختیارشان می‌گذاشت یعنی در ریزترین کارها هم وارد می‌شد.

آیا در این مدت از مسئولان کسی به شما سر زده؟ اخیراً نه، ولی در آن سال‌ها مقام معظم رهبری، آقای هاشمی، حاج سید احمد آقا(ره) هر یک جداگانه برای دیدار به منزلمان آمدند.

تیمسار اهل آشپزی هم بود؟

سال ۵۴ در رشته برق و الکترونیک قبول شدند آن موقع ۴ سال مشغول به تحصیل شدند و دیگر اداره نمی‌رفتند. وقتی من از مدرسه می‌آمدم، تیمسار بچه را نگاه می‌داشت، آشپزی می‌کرد، پرده دوزی می‌کرد و هر کاری که در منزل بود را انجام می‌دادند.

حتی یادم هست آن موقعی که در میدان ۱۴ نارمک بودیم یک پارچه ای خریده بودم می‌خواستم برای

مادر جان پدر به ما یاد داده که احساس کنیم گاهی نیست، ما فکر می‌کنیم پدر یک ماموریت یک ماهه رفتند و اگر ۶ ماه گذشت فکر می‌کنیم یک ماموریت ۶ ماهه رفتند و اگر یکسال گذشت فکر می‌کنیم یک ماموریت یکساله رفتند. برای ما مهم این است که شما خودتان را برای ما نگه دارید و به فکر خودتان باشید. و یک مثال قشنگی هم زد که مرا خیلی آرام کرد و گفت: مادر، تمام ما آدم‌ها مثل عروسک‌های خیمه شب بازی هستیم که نخش دست خداست و هر وقت بخواد می‌خندیم، هر وقت بخواد گریه می‌کنیم و همه ما مطیع اراده او هستیم. این بچه با این سن و سال کمش به قدری مرا آرام کرد و درس بزرگی به من داد که آن لحظه به خودم و به منصور مرحبا گفتم.

پیگیر علت حادثه سقوط هواپیما هم شدید؟

من معتقدم عمر دست خداست؛ آگه خدا نخواهد برگي از درخت نمی‌افتد و اگر خدا نخواهد پاییز و زمستان و بهار نمی‌شود. گفتم عمر دست خداست و پیگیری هم نکردم

خب بعد از شهادت تیمسار ستاری ما کمتر یکدیگر را می‌دیدیم. تا اینکه یک روز در دانشکده هوایی مراسمی بود که تیمسار عماد آمدند دنبال من و آن موقع پای صحبت بچه‌ها و آینده شان پیش آمد.

من همش در این فکر بودم که این موضوع را به پسرم بگویم یا نه. تا اینکه شب، خواب تیمسار را دیدم، در خواب دیدم تمام اقوام در منزل ما هستند، به مادرم که آن موقع فوت کرده بودند گفتم: مادر من برای ناهار چی درست کنم گفت: برو آن زودپزی را که با منصور خریدید بیار تا من آبگوشت بار کنم. در حین گشتن بودم که خواهرم گفت منصور آمده من دیگر جستجوی پلو پز را رها کردم و دویدم سمت منصور. دیدم منصور با همان لباس بسیجی اش آمده و خودم را انداختم روی شانه‌هایش و زدم زیر گریه که منصور تا حالا کجا بودی؟ من این همه کار دارم. گفت: برو لباس‌هایت را بپوش و برویم هر چه که لازم داری بخر. من تا آمدم

تا کنون کرامات یا خواسته ای از شهید داشته‌اید؟
بله، من هر چه می‌خواهم شهید را واسطه قرار می‌دهم بین خودم و امام حسین(ع) و این موضوع مرا تسلی می‌دهد چرا که می‌دانم شهید این کار را انجام می‌دهد. یادم هست، می‌خواستم برای پسرم زن بگیرم، البته خود شهید قبل از شهادت عروسیش را انتخاب کرده بود. پدر عروسم با تیمسار هم دانشکده ای بودند، یک روز شهید ستاری آمدند و گفتند خانم تیمسار عماد آمده اند تهران و ما رو دعوت کرده‌اند. آن موقع پسرم ۱۳ سال و عروسم ۹ ساله بودند. در آن زمان هیچ قصدی در کار نبود ما رفتیم میهمانی و وقتی از میهمانی برگشتیم، پسرم از ماشین پیاده شد و رفت در پارکینگ را باز کند منصور گفت: خانم من عروسم را پیدا کردم.
زمانی هم که ما دنبال یک همسر خوب برای پسرم بودیم صحبت‌های آن روز منصور در گوشم بود. ولی

یک مجلس جشنی آماده اش کنم پارچه را برش و کوک‌های شلی زده بودم که به من اطلاع دادند پدرم در بیمارستان بستری است و دو روزی که رفتم پیش پدرم فرصتی نشد که لباس را بدوزم. آن موقع با وجود اینکه هر دو نفر ما کارمند بودیم ولی پول اینقدر در دست و بالمان نبود و ما هم عادت نداشتیم از خانواده‌هایمان کمک بگیریم. به هر حال وقتی که از بیمارستان آمدم گفتم: فرداشب با بچه‌ها به جشن نمی‌روم چون فکر نمی‌کنم لباسم را بتوانم تا آن موقع آماده کنم.

شهید گفت: حالا پاشو یک نگاهی به چرخت بنداز گفتم: چرا مزاح می‌کنی؟ بعد بلند شد و دستم را گرفت برد سمت چرخ خیاطی. دیدم لباس دوخته شده و اتو شده آویزان کرده به دیوار. وقتی لباس را پوشیدم انگار یک خیاط ماهر این لباس را دوخته بود. در آن ۱۰ سال قبل از انقلاب به یاد ندارم وسیله ای را برای تعمیر بیرون داده باشیم. حتی یک دفعه با ماشین تصادف کرده بود و گلگیر و کنار ماشین آسیب دیده بود. یک روز صبح دیدم صدای تق تق می‌آید. از خواب بیدار شدم دیدم دارد صاف کاری و بتونه کاری می‌کند و چند روز بعد هم رفت رنگ گرفت و ماشین را نقاشی کرد.

ماشین تان چه بود؟

آن موقع گالانت ۷۷ داشتیم. زمانی که ازدواج کردیم تا زمانی که دختر اولم به دنیا آمد ماشین نداشتیم بعد از اینکه پسر را باردار بودم تازه پیکان ۱۳ هزار تومانی به بازار آمده بود که رفتم وثبت نام کردیم.

پیکان جوانان؟

: بله. بعد از یک ماه از تولد پسرم ما صاحب ماشین شدیم.

تیمسار چند سال امریکا بودند؟

بعد از ازدواج ما، ۷ ماه دوره کنترل رادار را در امریکا گذراند.

صحت دارد که شهید ستاری در خاورمیانه بهترین بودند؟

بله عکس ایشان را داخل روزنامه‌ها انداخته بودند و در این حوزه ممتاز شناخته شده بود.

پیکر شهید سالم بود؟

خیر کاملاً سوخته بود.

شما دیدید؟

نه، به ما گفتند بهتر است همان تصویری که موقع رفتن در دهنتان نقش بسته همان تصویر در دهنتان بماند.

پیکرشان کدام قطعه از بهشت زهرا (س) در خاک آرامیده؟

قطعه ۲۹

هر چند وقت به بهشت زهرا(س) می‌روید؟

من هر وقت دلم بگیرد و با ایشان حرف داشته باشم، سر مزارشان می‌روم.

در کنار شهید ستاری کدام یک از شهدا مدفون هستند؟

شهید صیاد شیرازی، شهید رزاقی و شهید شجاعی.



لباسم را عوض کنم دیدم خانم‌هایی لباس‌های سفید مثل لباس احرام به تن دارند و دیس‌های برنج و کباب را پخش می‌کنند گفتم این‌ها رو کی آورد؟ خواهرانم گفتند منصور خان. آمدم سمت منصور که بگویم شما کی این‌ها رو آوردید که متوجه شدم منصور نیست و یکدفعه از خواب پریدم.

پیش خودم تعبیر کردم که منصور از این وصلت راضی است و شب بعد به پسرم موضوع را گفتم و قرار شد فردا شب با یک دسته گل به همراه دختر و داماد برویم خواستگاری. اما ایشان صبح بدون اینکه چیزی بخرد رفته بود منزل تیمسار. دقیقاً همانطوری که پدرش خواستگاری کرده بود عروسم را از پدرش خواستگاری کرد.

و کلام آخر...؟ خدا را شاکر هستم این همت را به من داد تا توانستم این رسالت را بدون کمک و مساعدت دیگران با موفقیت به پایان برسانم.

ماهنامه شهدای اسلام

گفتگو از سیدهادی کسایی‌زاده

بعدها که شهید شد متوجه شدم در یک عملیاتی برای اولین بار ماسک را از صورت‌تشان برداشته و به یک راننده لودر داده بود و بعدها هم در جنگ به کسانی که ماسک نداشتند ماسک خودش را می‌داده و در این حین شیمیایی شده بود. بعضی وقت‌ها که از جبهه می‌آمد، می‌دیدم لباسش را در می‌آورد و داخل یک کیسه‌ای نایلونی کرده و می‌انداخت داخل سطل زباله. وقتی به او می‌گفتم تمام این لباس‌ها که سالم است! می‌گفت: نه شما به این لباس‌ها دست نزنید، هیچ وقت نمی‌گفت این لباس‌ها شیمیایی است و ما هم اطلاع نداشتیم



منتظر بودیم که خبری از ایشان بیاورند



درآمد

روایت فرزند ارشد خانواده از عاشقانه‌های خود با پدر

زهره توسلی/اگرچه همگان ستاری را مرد جنگ و جهاد می‌دانند و از رشادت‌ها و ابتکارهای او بسیار شنیده‌اند اما باید گفت که فرماندهی وی بر محیط خانواده نیز چیزی کم از فرماندهی در نیروی هوایی نداشت و باید پای صحبت خانواده او نشست تا هر چه بهتر از موفقیت‌های وی در اصلی‌ترین نهاد جامعه با خبر شد. این شهید ۴ فرزند به نام‌های دکتر سورنا ستاری (رئیس اسبق سازمان بهینه‌سازی مصرف سوخت، معاون علمی و فناوری رئیس جمهوری و رئیس بنیاد ملی نخبگان)، دکتر شب‌نم ستاری (پزشک متخصص زنان)، دکتر سحر ستاری (دندانپزشک) و خانم مهندس ستاری (فوق لیسانس مهندسی کامپیوتر از دانشگاه تهران) به یادگار دارد. آنچه در پیش رو می‌آید، دل‌گفته‌های فرزند ارشد ایشان (دکتر شب‌نم ستاری) است که ما را هر چه بیشتر نسبت به فضای صمیمی و خودمانی شهید آشنا می‌سازد.

با توجه به اینکه فرزند ارشد شهید ستاری هستید، می‌خواهیم از خاطراتان در مورد این شهید برای ما بگویید.

پدرم نسبت به من نظارت بیشتری داشتند چون فرزند اول ایشان بودم و دوران مدرسه من از پیش از انقلاب و جنگ شروع شد. اما بعد از شروع جنگ این نظارت قطع شد. در اصل ما ایشان را از همان روزها از دست دادیم. شاید اگر جنگ پیش نمی‌آمد کمتر متوجه می‌شدیم که فرزند یک نظامی هستیم و پدر ما مسئولیت‌های سنگینی برعهده دارد. در آن دوران همیشه منتظر خبر بدی از ایشان بودم. البته خیلی ناگوار است که یک کودک دبستانی هر زمان به این فکر باشد که پدرش را از دست خواهد داد.

از پدر کمتر خبر داشتیم، ایشان هیچ وقت اسرار نظامی را در خانه بازگو نمی‌کرد و تنها خبر عملیات‌ها را از طریق رادیو و تلویزیون متوجه می‌شدیم. عملیات هم که تمام می‌شد منتظر بودیم که یا ایشان به خانه بیایند یا خبری از ایشان بیاورند.

آنچه از پدرم به یاد دارم آن است که با جان و دل

باشد. شاید می‌دانستند که طول عمرشان زیاد نخواهد بود. برای ایشان ۲۴ ساعت، به اندازه ۴۸ ساعت ارزش داشت و استفاده می‌کردند. پدرم در کارهای منزل بسیار کمک می‌کردند، به طوری که تمام کارهای تاسیساتی منزل را انجام می‌دادند، لوله‌کشی، برق‌کشی و نقاشی ساختمان تا کارهای جزئی‌تر حتی کاغذ دیواری خانه‌مان را پدر انجام می‌دادند.

موکت کردن منزل و نجاری همه را خودشان انجام می‌دادند. ایشان تابلو نقاشی هم کشیده‌اند که آخرین تابلو نقاشی ایشان بعد از شروع جنگ تا زمان شهادت نیمه‌کاره باقی‌ماند. شاید هر کدام از این هنرهایی که نام

و اخلاص به مأموریت می‌رفت و هیچ کار دیگری برایشان اولویت نداشت. حتی خاطرم هست که مادر از حج مراجعت کرد و پدر مأموریت بود و نتوانست به استقبال ایشان برود. البته ما هم سعی می‌کردیم در آن شرایط در کنار پدر باشیم و مادر از ما ۴ فرزند که در سنین و شرایط مختلف بودیم، از نظر درسی و احساسی و در کنار مسئولیت‌های خانه به خوبی نگهداری می‌کردند.

مهمترین خصوصیت پدرتان چه بود؟

پدر من انسان بسیار فعالی بودند و همیشه تصورم بر این است که چطور یک نفری می‌توانست اینقدر فعال

درباره مهریه سوال کردم، خیلی جالب بود که پدر سوال کردند که می‌دانید مهریه مادرشان چقدر است گفتیم: نه! نمی‌دانم. گفتند: مهریه مادر شما فلان قدر است. در آن زمان مهریه مادر شما بسیار بالا بود ولی تا حالا دیدید که در این مورد در خانه صحبتی کنیم. پس مهریه کم ارزش‌ترین چیزی است که وجود دارد.

خبر شهادت شهید ستاری را چطور به شما دادند؟
خبر شهادت ایشان غیرمنتظره بود با این که سال‌ها منتظر این خبرها بودیم. ازدواج رسمی نکرده بودیم و ابتدا خبر شهادت را به همسرم داده بودند. از من پرسیدند که از دفتر پدر آمده‌اند تا من را به آنجا ببرند اشکالی ندارد؟ سوال کردم، شما فکر نمی‌کنید که اتفاقی برای پدر افتاده باشد؟ همسرم گفتند که فکر نمی‌کنم اگر این طور بود به ما می‌گفتند.

از طرفی به مادر هم گفته بودند که پدر در راه سفر تصادفی داشتند، ایشان الان در بیمارستان هستند، در همین گیر و دار خبر شهادت ایشان را از رادیو شنیدیم. چون کسی نتوانست خبر شهادت را مستقیم به ما بدهد. **ایشان درباره نسل آینده صحبت‌هایی داشته‌اند، شما**

فرازهایی از صحبت‌های ایشان را برای ما بگویید.
پدر هیچ وقت از رفتن صحبت نمی‌کرد چون به قدری با انرژی مثبت صحبت می‌کردند که اجازه نمی‌دادند که این تفکر در ذهن ما ایجاد شود. اما بیشترین چیزی که از ما انتظار داشتند این بود که انسان‌های صادق و مخلص و سعی کنیم تا جایی که می‌توانیم در خدمت مردم باشیم. ایشان با مردم بودن را بیشتر می‌پسندیدند. همیشه تاکید داشتند که مطالعه داشته باشیم و از خیلی از موفقیت‌های ما خوشحال می‌شدند. سعی کردیم که جوابگوی انتظارات ایشان باشیم. پدرم طوری برخورد می‌کردند که این موفقیت‌ها کمتر از چیزی است که باید باشد. تنها وظیفه شما همین است.

* پایگاه اطلاع‌رسانی نهاجا

وقتی نامزد کردم یادم است با ایشان درباره مهریه سوال کردم، خیلی جالب بود که پدر سوال کردند که می‌دانید مهریه مادرشان چقدر است گفتیم: نه! نمی‌دانم. گفتند: مهریه مادر شما فلان قدر است. در آن زمان مهریه مادر شما بسیار بالا بود ولی تا حالا دیدید که در این مورد در خانه صحبتی کنیم. پس مهریه کم ارزش‌ترین چیزی است که وجود دارد

که بتواند خدمت کند. مسائل رفاهی پرسنل شان بسیار برای ایشان مهم بود. فروشگاه‌های رفاهی شمس که مخفف نام ایشان است و بعد از شهادت این نام بر فروشگاه‌ها اطلاق شد. ایشان فکر می‌کردند که با رفاه می‌توانند پرسنل نیروی هوایی را به کار راغب‌تر کرده و تمرکز آنها روی مسائل دیگر نباشد.

خاطره‌ای که از زمان کودکی از پدرتان به یاد دارید، برای ما بگویید؟

اولین میز تحریر من را پدرم ساخت یا مثلاً اولین آتاری را پدرم برایم ساخت این برای من بسیار لذت‌بخش بود. آن زمان رایج نبود که چنین چیزی در خانه داشته باشیم. مدرسه تیزهوشان می‌رفتم و جهشی درس خوانده بودم و خیلی پیگیر من بودند. به همراه پدر به مدرسه می‌رفتیم هر روز صبح او به دانشگاه می‌رفت و من را به مدرسه می‌رساند و در راه درس و جدول ضرب تمرین می‌کردیم.

در زمان جوانی چطور؟

خاطره‌ای که از ایشان به یاد دارم این بود که در نزدیک زمان شهادت پدرم نامزد کردم و یادم است که با پدرم

بردم نیاز به کلاس و آموزش داشت ولی ایشان با اعتماد به نفس و بدون گذراندن دوره‌های آموزشی این کارها را انجام می‌دادند، همه اینها از خودباوری بالای ایشان نشأت می‌گرفت همین خصوصیت در زمان جنگ با شجاعت و رشادت در مدیریت نشان دادند. تا جایی که می‌دانم و شنیده‌ام که خیلی از ابتکارهای ایشان در دانشگاه‌های جنگ تدریس می‌شود. باید بگویم، آن چیزی که در قالب بسیار بزرگ به عنوان شجاعت می‌شناسیم من در قالب کوچک به عنوان کودک در شخصیت پدرم به عنوان شجاعت می‌دیدم.

ایشان بیشتر آنچه که می‌دانستند خودآموز بود، در منزل همیشه مشغول کاری بودند یعنی یا در حال نجاری، نقاشی یا به کارهای دیگر می‌رسیدند و در کنار این مسائل جوابگوی تمام افراد آشنا و فامیل هم بودند. زمانی که فصل امتحان می‌شد، منزل ما شلوغ بود در مقاطع مختلف اشکالات و مسائل خود را از طریق پدرم حل می‌کردم. چون ایشان رشته برق و الکترونیک در دانشگاه تهران را گذرانده بودند ولی با شروع جنگ درس را رها کردند. حتی بعد از جنگ دوستانشان بدون اطلاع، ایشان را در دانشگاه ثبت نام کردند ولی پدرم نپذیرفتند چون مسوولیت بزرگی را برعهده داشتند.

در زمان تصدی سمت خود چطور بودند؟

شهید ستاری در تمام سمت‌هایی که بودند امکان تحصیل را برای تمام هم‌رده‌های خود فراهم می‌کردند. ایشان اعتقاد داشتند که به دانش بسیار بالایی نیاز دارد و باید به دانش روز متکی باشد. خودشان هم در مراحل مختلف کاری دانش به روزی داشتند بخصوص آن زمان که اینترنتی در کار نبود و از نظر اطلاعاتی و اقتصادی در تحریم بودیم ولی ایشان اطلاعات به روزی داشتند که در مسافرت به کشورهای دیگر همه فرماندهان آنها را به تعجب وامی‌داشتند. این دانستن مشروط بر این است که مطالعه بالایی داشته باشند. در دوران تحصیل هر وقت که از خواب بلند می‌شدم تا درس بخوانم می‌دیدم که چراغ اتاق کار پدر روشن است و ایشان مشغول مطالعه هستند.

همیشه به دنبال راه حل می‌گشتند و هیچ وقت احساس شکست نمی‌کردند و باور داشتند که خواستن توانستن است. خیلی از تحقیقاتی که در زمان فرماندهی ایشان انجام شد برگرفته از دست نوشته‌های ایشان است.

ایشان در زمان حضورشان در نیروی هوایی دید چندجانبه داشتند. به همه چیز توجه می‌کردند. اولین هواپیمایی که در ارتش ساخته شد، در زمان فرماندهی ایشان بود. آن موقع به این باور رسیدیم که در کشور می‌توان هواپیما ساخت. تاریخچه نیروی هوایی در زمان ایشان نوشته و ۳ فیلم سینمایی در زمان ایشان ساخته شد و بارها و بارها فیلمنامه را روی میز ایشان می‌دیدم با این همه کار فیلمنامه‌ها را می‌خواندند. فیلم دایره سرخ آخرین فیلمی بود که ساخته شد. با وجود همه این فعالیت‌ها هیچ جا اسم و نام ایشان را نمی‌بینیم چون به دنبال شهرت نبود و تنها آرزوی ایشان این بود





چرا به جای شهید بابایی شهید ستاری فرمانده نیروی هوایی شد؟

محمدحسین صادقی زاده

به اینکه می‌دانستم بابایی مقلد حضرت امام است و اگر امضاء شود بر او واجب می‌شود و از طرفی تصمیم به فرماندهی ندارد، بلافاصله زنگ زدم به قزوین و به ایشان گفتم: کار دارد از کار می‌گذرد. فرماندهی را به نامت نوشته‌اند! کارهایش تمام شده، فقط مانده امضای امام.

۱۰ دقیقه بعد، دوباره برای کاری به قزوین زنگ زد. اما بابایی نبود، گفتند به تهران رفته. فهمیدم ایشان برای فراهم ساختن زمینه فرماندهی سرهنگ ستاری رفته است. به این ترتیب، تیمسار ستاری با درجه سرهنگی به فرماندهی نیروی هوایی منصوب شد و خبر آن از طریق رسانه‌های جمعی پخش شد. بلافاصله سرهنگ سعیدی فرمانده پایگاه بوشهر که بنا به گفته سرهنگ بابایی از دوستان نزدیک بابایی بود، به من زنگ زد و از عباس بابایی گله داشت و می‌گفت: چرا عباس خودش فرمانده نشد؟ ستاری که خلبان نیست! (چون رسم بود فرمانده نیروی هوایی از بین خلبانها انتخاب می‌شد)

گفتم: نمی‌دانم، ولی موضوع را به سرهنگ بابایی عرض می‌کنم. بعد از چند روز که سرهنگ بابایی آمد پیام را با وی رساندم. او در جواب به من گفت ایشان نمی‌داند، هر چند ستاری فکرش آن طرفی (تجملاتی) است ولی در این شرایط، هیچ کس نمی‌تواند نیروی هوایی را نجات بدهد. تنها سرهنگ ستاری از عهده این کار بر می‌آید. و بلافاصله اضافه کرد (با لهجه قزوینی):

«اگر اشکال خلبان نبودن اوست، می‌ذارمش عقب اف ۱۴، می‌برمش اصفهان می‌شد خلبان.

بتوانم قبول نمی‌کنم. و نظرش روی سرهنگ ستاری بود. و دلیلش هم منطقی بود. یک یا دو روز بعد از بستری شدن سرهنگ صدیق، سرهنگ غلامی با من تماس گرفت و گفت: عباس بابایی کجاست؟ گفتم: اگر کاری دارید، بگویم با شما تماس بگیرد. (زیرا به خاطر مسائل حفاظتی تلفنی اطلاعات به کسی نمی‌دادیم)

گفت: نه، فقط از طرف من به او تبریک بگویید. من مطلع بودم که قرار است فرمانده نیروی هوایی عوض شود، از طرز صحبت ایشان نیز متوجه شدم که بابایی فرمانده شده است.

در آن موقع شهید بابایی به قزوین رفته بود. به ایشان زنگ زد تا هم تبریکی گفته باشم و هم از صحت و سقم قضیه آگاه شوم. وقتی شهید بابایی گوشی را برداشت، من به خاطر رعایت مسائل حفاظتی به صورت مختصر و رمزی گفتم: شنیده‌ام شما آره؟ او منظور مرا فهمید ولی نمی‌دانست چه کسی موضوع را به من گفته، در جوابم گفتند: نه بیم جان، همان که به تو گفته ست، خودش آره!

ایشان فکر کرده بود، شهید ستاری گفته است. پنج دقیقه بعد سرهنگ ستاری زنگ زد و گفت: عباس کجاست؟ پاسخ دادم: اگر شما دفتر هستید بگویم زنگ بزند. گفت: نه، می‌خواستم به ایشان تبریک بگویم. گفتم: شنیده‌ام شما آره، در واقع باید به شما تبریک گفت.

ایشان گفت: خیر، ریاست جمهوری، حکم بابایی را امضا کرده، فقط مانده حضرت امام امضا کنند. با توجه

در سال ۱۳۶۵ مسئولیت دفتر هماهنگی قرارگاه رعد در امیدیه را به عهده داشتم. شهید بابایی فرمانده قرارگاه بود و سرهنگ صدیق فرماندهی وقت نیروی هوایی را به عهده داشت. بعد از موفقیت چشمگیر نیروی هوایی در چند عملیات از جمله والفجر ۸ و کربلای ۵، مشخص شد در سیستم فرماندهی نیروی هوایی اشکالاتی وجود دارد. طی بازدیدی که در آن زمان دکتر حسن روحانی (فرماندهی وقت پدافند کل کشور) از قرارگاه داشت، نظر شهید بابایی را در این زمینه جویا شدند و همچنین پیشنهاد فرماندهی نیروی هوایی را در همان زمان به شهید بابایی دادند. بابایی شخصیت مؤدب و متواضعی داشت. در جواب دکتر روحانی گفت: «من اگر بخواهم فرماندهی را قبول کنم باید به دنبال آب و نان پرسنل بروم و دیگر به جنگ نمی‌روم، بهتر است من به جنگ بپردازم». این صحبت در همین جا تمام شد و دکتر روحانی از قرارگاه رعد به طرف اهواز که قرارگاه خاتم الانبیاء در آن جا مستقر بود حرکت کرد. شهید بابایی دو معاون داشت: یک نفر پدافندی بنام سرهنگ براتعلی غلامی (سرتیپ غلامی فعلی) و دیگری خلبان بنام سرهنگ اردستانی. من با پیش زمینه‌ای که داشتم، منتظر تغییرات در فرماندهی نیروی هوایی بودم تا اینکه یک روز ساعت دو بعد از ظهر از رادیو شنیدم سرهنگ صدیق به خاطر عارضه قلبی در بیمارستان بستری شده است. هر لحظه منتظر اعلام نام فرمانده جدید بودم ولی می‌دانستم بابایی فرمانده نمی‌شود چون نظرش را می‌دانستم. زیرا قبل از اینکه بروم به من گفته بود که تا



منبع عکس: sattari.ir

حماسه پدافند هوایی در عملیات فتح المبین

صحنه‌های کارزار پیشین، تحت ارزیابی بیشتری واقع شود، زمینه‌های مناسبی برای جلوگیری از احتمال وقوع از جنگ‌های آتی فراهم خواهد شد. با تردید در گام‌های بعدی، ابزار مقابله هم در کلیه سطوح (راهبردی، عملیاتی و راهکنشی) برای کشورمان آماده می‌شود.

در سال‌های دفاع مقدس، بارها شاهد افتخارآفرینی فرزندان ایران اسلامی، برابر دشمن بوده‌ایم؛ در شرایطی که نیروهای ایرانی، تجهیزات و افراد کمتری نسبت به دشمن در اختیار داشتند. این، همان «نصرت الهی» و وعده حق است که پیروزی بر دشمن را در صورت پایداری به ارزش‌ها و اعتقادات بشارت داده است. عملیات فتح المبین که از آن به عنوان «بهار نیروهای مسلح

هنوز نخستین برگ‌های ورق خورده از دفتر هشت سال دفاع مقدس را به یاد داریم؛ روزهای حماسه و خون را. روزهایی را که از جنگ و دفاع گریزی نبود، ولی ما این «ناگریزی» را به فال نیک گرفتیم و به جهانیان فهماندیم که از فرزندان دلیر ایران اسلامی، جز غیرت و آزادگی نباید انتظار دیگری داشت.

این دفاع «ناگریز» دریافتیم که هرچه شناخت، آگاهی و دانش ما نسبت به پدیده «جنگ» فزونی یابد و هرچه شیوه‌ها و راهکنش‌های به کار گرفته شده در دفاع مقدس، توسط طراحان و مجریان‌شان در مناطق نبرد در معرض دانشجویان علوم نظامی قرار گیرد و هرچه روش‌های حمله و راهکنش‌های مقابله صحیح با این تجاوزها در

پایگاه اطلاع‌رسانی نهجا: پدافند هوایی که نام آن با شهدای بنامی چون شهید ستاری گره خورده است، در جای جای میهن اسلامی و به خصوص در مهم ترین عملیات‌های دفاع مقدس، نقش بسیار مهمی ایفا نموده است که زوایای آن هنوز هم برای مردم کشور ناشناخته باقی مانده است.

نقش پدافند هوایی زمانی آشکارتر می‌شود که در نظر باشیم، سرزمین ایران به دلایل بسیار از اهمیت فوق‌العاده‌ای در جغرافیای سیاسی و اقتصادی جهان برخوردار است. بی‌گمان، استعمارگران اهریمن صفت - چه بخوایم و چه نخواهیم - به چیزی کمتر از تسلیم سرسپردگی رضایت نخواهند داد و تا از پایمان در نیاورند، از پای نخواهند نشست.

کردند. با دستور مستقیم صدام، هواپیماهای عراقی جهت مقابله با پیشروی رزمندگان اسلام، به پرواز درآمدند، اما حضور مقتدرانه پدافند هوایی، همکاری مناسب نیروی هوایی و ابتکار عمل خلبانان تیزپرواز، منجر به موفق نبودن هواپیماهای عراقی و در نتیجه، ایجاد آسمانی امن برای رزمندگان ایرانی و تسهیل در پیشروی آنان شد. در این عملیات، ایستگاه‌های ۴ و ۵ موشکی و ایستگاه رادار دهلران که در اختیار ارتش عراق قرار گرفته بود، آزاد شد و پدافند هوایی جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از ایستگاه‌های آماده به‌کار موجود- از جمله ایستگاه‌هاوک- مانع بزرگی در دستیابی هواپیماهای عراقی به اهدافشان ایجاد کردند. تعداد هواپیماهای ساقط شده توسط پدافند هوایی، در طول هشت روز اول عملیات فتح‌المبین، ۲۷ فروند ذکر شده است. در این عملیات، تعدادی از کارکنان شجاع پدافند هوایی در راه حفظ اعتقادات و ارزش‌های خود به شهادت رسیدند. اگرچه آفند برای تصرف یک منطقه ممکن است در یک عملیات و طی چند روز یا چند هفته پایان پذیرد، اما مأموریت پدافند هوایی جهت مصون نگه داشتن سرزمین آزادشده از حمله‌های هوایی دشمن و تثبیت موفقیت تا چند هفته و گاه تا چند ماه پس از عملیات ادامه می‌یابد. این مقاله به اختصار، عملکرد پدافند هوایی تا پایان روز سیزدهم فروردین ۱۳۶۱ را بررسی می‌کند.

برابر اسناد و مدارک موجود و با بررسی انجام‌شده توسط ایستگاه‌های راداری «فاشا»

هم‌زمان با آغاز سال ۱۳۶۱، در مناطق غرب و جنوب غرب کشور فعالیت‌های پروازی عراق به‌صورت چشمگیری افزایش یافته است. در اولین روز فروردین ۱۳۶۱، هواپیماهای عراقی قصد حمله هوایی و بمباران تأسیسات مخابراتی «اسدآباد» را داشتند که با آتش پدافند هوایی هوشیار منطقه، عملیات نیروی هوایی عراق در این خصوص با شکست مواجه شده، بمب‌هایشان را در فاصله‌ی شش کیلومتری تأسیسات مذکور رها کرده و متواری شدند. این حمله هیچ خسارتی در پی نداشت. در سایر مناطق غرب و جنوب غرب، تا پایان روز اول فروردین ۱۳۶۱، درگیری پدافند هوایی و هواپیماهای مهاجم نیروی هوایی بعث عراق ادامه یافت. دو نفر از سربازان رشید پدافند هوایی به‌نام‌های سیدحسن حسینی و محسن صفدرزاده، در مناطق شوش و شلمچه به‌درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

بامداد دوم فروردین ۱۳۶۲، دستور استفاده از بسامدهای ذخیره از پیش تعیین‌شده به‌گروه‌های پدافند هوایی ابلاغ شد و مفعومش آن بود که عملیات فتح‌المبین در حال شروع است. در این مقطع، بیشترین دغدغه کارشناسان و



پدافند هوایی افتخار دارد که طی اجرای عملیات فتح‌المبین علاوه بر حراست و پاسداری از فضای کشور و پدافند از منابع حساس و حیاتی نفتی و مراکز اقتصادی نظامی، ۲۷ فروند از انواع هواپیماها و سه فروند بالگرد دشمن را سرنگون کند

عملکرد پدافند هوایی در این عملیات که با حضور ۱۳۳ گردان پیاده و زرهی اجرا شد، آن‌چنان درخشان و قابل توجه بود که کارشناسان نظامی یکی از دلایل اصلی موفقیت عملیات مورد اشاره را حضور مقتدرانه پدافند هوایی دانسته‌اند. رزمندگان ایرانی با مسدود کردن تنگه «رقابیه» و «عین خوش»، ۱۵ هزار سرباز عراقی را به اسارت درآوردند. فرماندهان سپاه سوم عراق جهت حفظ مواضع خود، درخواست پشتیبانی وسیع هوایی

ایران اسلامی یاد می‌شود و مقدمه‌ای بر عملیات بیت‌المقدس است، یکی از مصادیق نصرت الهی است. وظیفه ما و کارشناسان ما بررسی عملیات مذکور در ابعاد مختلف، تلاش در جهت حفظ دستاوردهای دفاع مقدس، انتقال دانش و تجربه کسب شده به نسل جوان نیز است.

در عملیات عزت‌بخش فتح‌المبین که ساعت ۰۰:۳۰ بامداد دوم فروردین ماه ۱۳۶۱ با رمز مقدس «یا زهرا» علیهاالسلام در منطقه غرب شوش و دزفول انجام شد، عملکرد ارتش جمهوری اسلامی ایران به‌گونه‌ای بود که منجر به آزادسازی بیش از دو هزار کیلومتر مربع از خاک جمهوری اسلامی ایران در غرب شوش و دزفول- از جمله ارتفاعات بسیار مهم و راهبردی غرب شوش، معروف به ارتفاعات «رادار» دهلران- شد. رادار دهلران از مهرماه ۱۳۵۹، به‌دست دشمن افتاده بود و ۱۸ ماه تمام در اختیار مزدوران بعثی قرار داشت. پدافند هوایی افتخار دارد که طی اجرای این عملیات، علاوه بر حراست و پاسداری از فضای کشور و پدافند از منابع حساس و حیاتی نفتی و مراکز اقتصادی نظامی، ۲۷ فروند از انواع هواپیماها و سه فروند بالگرد دشمن را سرنگون کند.

هیئت از افسران بلندپایه ستاد ارتش عراق با هدف ارتقای روحیه نیروهای بعثی از یگان‌های عراقی حاضر در خرمشهر، غرب کارون و اروندرود بازدید کردند. گزارش‌های واصله، از افت شدید روحیه نیروهای بعثی و افزایش لغو دستور در میان آنان حکایت می‌کند. در این بازدید، به فرماندهان منطقه توصیه شده است که به منظور جلوگیری از تخریب روحیه سایر کارکنان این گونه افراد (خاطی و بی‌انضباط) را سریعاً به پشت جبهه تخلیه کنند.

در همان روز پنج فروردین ۱۳۶۱، هواپیماهای گشت هوایی عراق در فضای غرب اهواز اقدام به گشت‌زنی کردند و در همان زمان، هواپیماهای عراق با پایش هواپیماهای شکاری، نیروهای ایران را بمباران کردند که البته پدافند هوایی، با وجود تمام مشکلات و نارسایی‌ها و کمبودها، موفق به شکار هواپیماهای دشمن شد. در یک موقعیت استثنایی، یکی از هواپیماهای دشمن به وسیله رادار دزفول کشف و به وسیله هواپیماهای ۴۴ گشت هوایی منطقه رهگیری شد. سرانجام هواپیمای مهاجم در ساعت ۰۷:۵۲، مورد هدف قرار گرفته در پنج مایلی شمال غربی اهواز به‌زیر آمد. در این روز، شهیدی دیگر از پدافند هوایی تقدیم ملت اسلامی شد. شهید تقی شیربان‌شاهی که تا آخرین لحظه در راه دفاع از ارزش‌ها و اعتقادات پایمردی کرد و در این راه به‌شهادت رسید.

در روز ششم فروردین ۱۳۶۱، نیروهای ارتش عراق، تمام تلاش خود را معطوف به حفظ تپه رادار و دشت عباس کردند. فعالیت بالگردهای عراق، در منطقه «چنان» و «بستان» خبر از انتقال نیروهای عراقی به این مناطق می‌دهد. با تلاش دلیرمردان پدافند هوایی، یکی از بالگردهای دشمن نیز در ساعت ۱۲:۰۵، در همین منطقه سرنگون شد.

در هفتم فروردین ۱۳۶۱، ساعت ۱۱:۲۰، دو فروند از هواپیماهای دشمن در منطقه «رقابه» به وسیله سامانه پدافند هوایی هاوک دزفول کشف و دو موشک‌هاوک به سمت آنها شلیک شد که در نتیجه، یک فروند از این دو هواپیما در نقطه‌ای به‌مختصات جغرافیایی سه هزار و ۲۱۱ شمالی و چهار هزار و ۸۶ شرقی روی تپه‌های ابوصلیبی و جنگنده دیگر، در شرق فکه سقوط کرد. پدافند نزاجا انهدام دو هواپیمای مذکور را تأیید کرد.

در هفتمین روز از فروردین ۱۳۶۱، رادار دزفول در ساعت ۱۷:۳۰، مسیری سه فروندی از هواپیماهای مهاجم دشمن را کشف کرد و این کشف، به هواپیماهای گشت هوایی منطقه با نام «فرزین ۲۴» جهت رهگیری و انهدام ابلاغ و اعلام شد. هواپیمای شکاری خودی، موفق به رهگیری و انهدام یک فروند از هواپیماهای متجاوز شد.

رهگیری شدند. در ساعت ۱۲:۳۰، یک فروند از هواپیماهای رهگیری شده عراقی مورد اصابت موشک هواپیماهای خودی قرار گرفته، در منطقه غرب شوش سقوط کرد؛ هواپیمای دیگری از دشمن، ساعت ۱۳:۳۰ به وسیله دو فروند F۱۴ (با معرف‌های منشور ۵ و ۶) رهگیری و مورد اصابت قرار گرفت که خلبان نیز به‌دست پرتوان رزمندگان اسلام اسیر آمده، هواپیمایش در جنوب غربی شوش سقوط کرد.

ساعت ۱۶:۴۰ سوم فروردین ۱۳۶۱، دو فروند از هواپیماهای عراقی که قصد بمباران آبادان را داشتند، با اقدام به‌موقع کارکنان پدافندی مواجه شده، با توجه به‌دست آتش مستحکم پدافند هوایی، متواری شده و بمب‌های خود را در بیابان‌های اطراف آبادان رها کردند. ساعت ۲۱:۲۵ همان روز، خدمه جنگ‌افزارهای پدافند هوایی مستقر در

در هفتمین روز از فروردین ۱۳۶۱، رادار دزفول در ساعت ۱۷:۳۰، مسیری سه فروندی از هواپیماهای مهاجم دشمن را کشف کرد و این کشف، به هواپیماهای گشت هوایی منطقه با نام «فرزین ۲۴» جهت رهگیری و انهدام ابلاغ و اعلام شد. هواپیمای شکاری خودی، موفق به رهگیری و انهدام یک فروند از هواپیماهای متجاوز در نقطه DB۳۰۲۸ شد

جزیره خارک، به سمت هواپیمای عراقی تیراندازی کردند که بر اثر این تیراندازی، هواپیمای عراقی در دریا سقوط کرد.

در این روز هم یکی دیگر از کارکنان پدافند هوایی به نام گروهبان یکم عزیزالله بهرامی در غرب اهواز به‌شهادت رسید. در این روز، تعداد ۷۲ سورتی پرواز انجام شده توسط هواپیماهای عراقی، توسط ایستگاه‌های شنود فاشا گزارش شده است.

هم‌زمان با این عملیات، در جبهه خارک، ساعت ۲۰:۳۰، رادار دریایی هدف ناشناسی را کشف و متعاقب آن در ساعت ۲۰:۴۹ مسیر دیگری را گزارش کرد. جنگ‌افزارهای پدافند هوایی، روی هدف‌های مذکور در ساعت ۲۱:۰۰ اجرای آتش کردند و موفق شدند یک فروند از هواپیماهای عراق را در فاصله ۴/۵ کیلومتری شمال غرب جزیره مورد اصابت قرار دهند.

نتایج به‌دست آمده از فعالیت‌های رزمی کارکنان ارتش اسلام، به‌ویژه در بخش پدافند هوایی به‌افت شدید روحیه مزدوران عراقی منجر شد. به‌همین دلیل، در پنجم فروردین ۱۳۶۱، ساعت ۰۶:۰۰،

متخصصان تعمیر و نگهداری در پدافند هوایی، تأمین قطعات و بالابردن بهره‌وری رادارهای اهواز، بندر امام، دزفول و بهبهان بود، زیرا کشف، شناسایی، رهگیری و انهدام انواع هواگرد دشمن از جمله وظایف ذاتی پدافند هوایی است و لازمه انجام وظایف مذکور، بهره‌مندی از رادارهایی با سطح آمادگی عملیاتی بالا است. در همان اولین روز عملیات فتح‌المبین، طرح «شبح ۲» که به‌منظور پشتیبانی و دفاع هوایی از عملیات سطحی است، به‌مورد اجرا گذاشته شد. نیروی هوایی جمهوری اسلامی ایران از هواپیماهایی نظیر: اف-۴ و اف-۱۴ در این طرح بهره گرفت. فاشا با استفاده از ایستگاه‌های راداری خود در منطقه و همچنین بهره‌گیری از محل شنود پرنده (با نام پروازی آمبول ۲۳) اطلاع داد که درگیری شدیدی پیرامون دزفول و اهواز ایجاد شده است. همکاری خوب افسران واپایش شکاری و خلبانان تیزپرواز هواپیماهای اف-۱۴ نیروی هوایی (به معرف‌های مقاوم ۳ و ۴) ساعت ۱۱:۲۳ از دوم فروردین ۱۳۶۱، منجر به ساقط شدن هواپیمای دشمن در موقعیت ۵۵۲۵۲۵ شد.

برابر اسناد موجود: «ساعت ۱۵:۳۵، یک فروند دیگر از هواپیماهای دشمن که تاحوالی شوشتر پیش آمده، مشغول بمباران نیروهای خودی در شرق شوش بود، به‌وسیله هواپیمای گشت هوایی منطقه کشف و در موقعیت DC۴۰۱۰ مورد اصابت موشک هوا به‌هوا خود قرار گرفت سرنگون می‌شد.»

کارکنان دلیر ایستگاه پدافند هوایی هاوک ۲ دزفول نیز در همان روز اول عملیات، در ساعت‌های ۱۶:۲۲ و ۱۶:۲۴، دو موشک به‌سمت دو فروند از هواپیماهای دشمن پرتاب و آنها را سرنگون کردند. هواپیماهای مذکور، قصد بمباران شوش و اطرافش را داشتند.

در منطقه دیگری از جبهه، هواپیماهای دشمن قصد حمله به خارک را داشتند. این حمله در ساعت ۲۱:۱۹ انجام شد که در نتیجه پدافند محکمی که صورت گرفت، یک فروند از هواپیماهای بعثی در آب‌های نیلگون خلیج فارس سرنگون و بقیه هواپیماها متواری شدند.

روز اول عملیات فتح‌المبین، یک‌روز پراضطراب برای رزمندگان محسوب می‌شد. این روز پراضطراب در حالی روبه‌پایان رفت که ایستگاه‌های شنود فاشا خبر از انجام ۸۲ سورتی پرواز بمباران و گشت هوایی دشمن در منطقه جنوب دادند. در این روز، یکی از کارکنان دلیر پدافند هوایی به نام محمدرحیم شهروئی، در منطقه شوش به‌شهادت رسید.

رادارهای منطقه جنوب غربی کشور، دو فروند از هواپیماهای دشمن را کشف و با هدایت دو فروند F۱۴ (با معرف‌های منشور ۳ و ۴)



نیروی هوایی عراق که به علت بدی هوا برای ۲۴ ساعت متوقف شده بود، از سر گرفته شد. در این روز منطقه‌ای که طی نیمه دوم سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰، جولانگاه نیروهای زمینی و هوایی ارتش عراق بود، باز پس گرفته شد. با آزاد شدن مناطق غرب شوش، ایستگاه رادار دهلران، ایستگاه ۵هاوک و دشت عباس، گروه دزفول از ستاد پدافند کشور، لجمن* جدید را استعلام کرد تا هواپیماهای گشت هوایی، منطقه را برابر طرح شب ۲، به منظور مقابله با هواپیماهای

ساعت ۱۰:۴۷، رسالت ۰۲ از نوع F۴ گشت هوایی منطقه اعلام کرد یک فروند هواپیمای دشمن را در موقعیت DC۴۶۱۸ کشف و منهدم کرده است. هنوز غریو شادی کارکنان در اتاق عملیات رادار دزفول فرو ننشسته بود که ساعت ۱۱:۰۸، مسیر دیگری به وسیله کارکنان تیزبین پدافند، روی صفحه رادار کشف شد. پس از رهگیری و درگیری با جنگنده موصوف، ساعت ۱۱:۳۶، یک فروند از هواپیماهای متخاصم مورد اصابت موشک هواپه‌ه‌وای پرتاب شده از سوی F۴ قرار گرفته، سرنگون شد

بمباران عراقی به سمت مرزهای بین‌المللی جلوتر ببرد. در این اثنا، معاونت عملیات نیروی هوایی از پدافند هوایی درخواست کرد تا اطلاع بعدی و برابر طرح شب ۲، با چهار فروند هواپیمای F۴ و دو فروند F۵ همراه با یک باری مخزنی (Tanker) سوخت‌رسان پوشش هوایی غرب شوش و دزفول را کماکان تأمین کنند. ساعت ۱۰:۴۷، رسالت ۰۲ از نوع F۴ گشت هوایی منطقه اعلام کرد یک فروند هواپیمای دشمن را در موقعیت DC۴۶۱۸ کشف و منهدم کرده است. هنوز غریو شادی کارکنان در اتاق عملیات رادار دزفول فرو ننشسته بود که ساعت ۱۱:۰۸، مسیر دیگری به وسیله کارکنان تیزبین پدافند، روی صفحه رادار کشف شد. بلافاصله، دشمن شناسایی و به نزدیک‌ترین گشت هوایی منطقه؛ یعنی رسالت ۰۲ (دو فروند F۴) اعلام شد. پس از رهگیری و درگیری با جنگنده موصوف، ساعت ۱۱:۳۶، یک فروند از هواپیماهای متخاصم مورد اصابت موشک هواپه‌ه‌وای پرتاب شده از سوی F۴ قرار گرفته، سرنگون شد و ایستگاه شش منطقه هم سقوط یک فروند TU-۲۲ با معرف P۳ در موقعیت DB۳۲۵۲ تصدیق و اعلام کرد.

از آنها در ساعت ۱۴:۳۷ در موقعیت CC۱۵۳۷ انجامید؛ دو فروند دیگر مجبور به فرار شدند. بر اساس گزارش محل‌های شنود، مشخص شد که در آن روز، نیروی هوایی دشمن ۸۹ سورتی پرواز بمباران و گشت هوایی داشته است. عراق، تمام توانش را مصروف بازپس‌گیری مناطق از دست رفته کرد، هواپیماهای نیروی هوایی ارتش بعث عراق، در یازدهم فروردین ۱۳۶۱، اقدام به بمباران مواضع دفاعی نیروهای ایرانی در اطراف چنانه و غرب دزفول کردند. خوشبختانه همکاری خوب افسران واپایش شکاری مستقر در رادارهای پدافند هوایی و خلبانان نیروی هوایی، منجر به ساقط شدن چهار فروند از هواپیماهای مذکور در ساعت‌های ۱۳:۰۵، ۱۳:۱۵، ۱۳:۲۰، ۱۳:۲۲ به وسیله هواپیماهای گشت هوایی منطقه به نام‌های «نصر» و «ابوذر» شد. یک فروند از این چهار هواپیما، در جنوب شرقی چنانه و سه فروند دیگر در غرب «ویس» سقوط کردند. استوار حسین کل‌خورموچی، از کارکنان رشید پدافند هوایی، در این روز در جبهه شوش به شهادت رسید. در سیزدهم فروردین ۱۳۶۱، فعالیت‌های هوایی

نقطه DB۳۰۲۸ شد، ولی دو فروند موفق به گریز از معرکه شدند. با وجود تمام کمبودها نیروی هوایی علاوه بر تأمین هواپیماهای گشت هوایی و اسکرامبل به منظور دفاع هوایی، از پشتیبانی نزدیک نیروهای سطحی نیز غفلت نکرد و هر لحظه که قرارگاه‌های مقدم درخواستی داشت، با بمباران مواضع و محل‌های تجمع دشمن، راه را برای پیشروی نیروهای سطحی خودی باز کرد. به همین دلیل است که پدافند هوایی عراق از کلیه یکان‌هایش می‌خواهد تا به هر وسیله ممکن، جلو تهاجم هواپیماهای ایرانی را بگیرند. در این روز، سه نفر از دلیرمردان پدافند هوایی به نام‌های استوار یعقوب نیک‌اندیش، سرباز وظیفه رضا سبکتکین و سرباز وظیفه بهمن صادقی به فیض شهادت نایل آمدند. از نکات جالب توجه به‌وقوع پیوسته در این روز، کشف مسیری با سه فروند از هواپیماهای مهاجم به شماره ۲۶۹ است. این سه فروند، قصد حمله به دهلران را داشتند، ولی اقدام به‌موقع و رهگیری آنها به وسیله هواپیماهای شکاری گشت هوایی با معرف پروازی «فرزین ۶» به سرنگونی یک فروند